

شناخت

اساطیر ادوان



جان هینلز

ترجمه
ژاله آموزگار — احمد تفضلی

کتابسرای بابل — نشر چشمه

۱۳۶۸

این اثر ترجمه‌ای است از

PERSIAN MYTHOLOGY

By

John R. Hinnells

The Hamlyn Publishing Group

London, 1975

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار مترجمان
۹	مقدمه
۱۰	طرح کلی تاریخ ایران
۱۹	منابع اسطوره‌ها
۲۲	طبیعت اسطوره
۲۵	اساطیر ایران باستان
۲۷	تصویر عالم
۳۱	خدایان باستانی
۳۳	کیو (وای) ، باد
۳۵	تیشتریه (تیشتر) ، دیو خشکسالی
۳۸	آناهیتا (ناهید) ، آبهای نیرومند بی‌آلایش
۴۰	ورپثرغنه (بهرام) ، پیروزی
۴۵	رپشوین ، سرورگرمای نیمروز
۴۶	خلاصه



تهران. کریمخان زند، نیش میرزای
شیرازی، پلاک ۱۶۷. تلفن ۸۹۷۷۶۶

بابل. خیابان مدرس، خیابان باخویش،
کتابسرای بابل. تلفن ۸۸۳۰۶

شناخت اساطیر ایران

جان هینلز

زاله آموزگار - احمد تفضلی

حروفچینی : پارسا

لیتوگرافی : حمید

چاپ : بهمن

تعداد : ۵۵۰۰ نسخه

چاپ اول : پاییز ۱۳۶۸

حق چاپ و انتشار مخصوص کتابسرای بابل و نشر چشمه است.

۸۲	انگَرَه مَیْنیُو (اهریمن)	۴۷	خدایان مرتبط با آیینهای دینی
۸۳	اِشْمَه ، خشم	۴۷	آتر ، آتش
۸۴	اَزی دَهاکَه (ضحاک)	۵۰	هُوْمَه (هوم) ، گیاه و خدا
۸۵	طبیعت شر	۵۳	خلاصه
۸۷	اسطوره آفرینش	۵۵	قهرمانان ایزدی
۹۳	نخستین پدر و مادر بشر	۵۵	ریمه (جم)
۹۵	خدا و انسان	۵۷	هوشنگ و تخمورُو (تهمورت)
۹۷	اسطوره‌های پایان جهان	۵۹	نَریته (اثرط) ، نَریتونه (فریدون)
۹۸	زندگی پس از مرگ	۶۱	رَکِر ساسپَه (گرشاسب)
۱۰۰	زندگی آن جهانی	۶۳	خلاصه اساطیر باستانی
۱۰۰	بهشت	۶۵	اساطیر زردشتی
۱۰۲	دوزخ	۶۷	ستیز میان خدایان و دیوان
۱۰۵	داری جهانی	۷۰	نیروهای خیر
۱۰۶	دوران آهن	۷۰	اَهُوَرَه مَزدا ، سرور دانا
۱۰۷	نخستین منجی	۷۱	اَیْمَه سَپِنْتَه‌ها (امشاسپندان) ، پسران و دختران خدا
۱۰۸	دومین منجی	۷۳	وَهُومَنَه (بهمن) ، اندیشه نیک
۱۰۹	سومین و آخرین منجی	۷۳	اَشَه (اردیبهشت) ، راستی
۱۱۳	گیش زروانی ، بدعتی در دین زردشتی	۷۵	خَشْتَرَه وَبَرِبَه (شهریور) ، شهریاری مطلوب
۱۲۱	اساطیر گیش مهر	۷۶	اَزْمِیْنی (اسپندارمد) ، اخلاص
		۷۶	هُوَرَوَات (خرداد) و اَمِرِتات (مرداد) ، کمال و بیمرگی
		۷۷	سَرَوَشَه (سروش) ، فرمانبرداری
		۷۹	ایزدان با موجودات ستودنی
		۸۲	نیروهای شر

پیشگفتار مترجمان

ای برادر قصه چون پیمان‌های است
معنی اندر وی مثال دانه‌ای است
دانه معنی بگیرد مرد عقل
نکرد پیمان‌ها را گر گشت نقل
«مولوی»

اسطوره‌ها آئینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستانشناسی خاموش می‌مانند اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردستها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند.

اساطیر ایران باستان در این دنیای پر رمز و راز جایی والا دارد و شناخت آن رهنمون ما در شناخت فرهنگ غنی و پرارزش این سرزمین است و کتاب شناخت اساطیر ایران تألیف هینلز^۱ مجموعه جامع و ساده‌ای از این اسطوره‌ها را در اختیار ما می‌گذارد. مؤلف با استفاده از منابع هند باستان و استناد به منابع مستقیم و غیر مستقیم ایرانی مانند اوستا، متنهای پهلوی، شاهنامه فردوسی، متون تاریخی دوران

۱. John Russell Hinnells متولد ۱۹۴۱ در دربی انگلستان، متخصص تاریخ ادیان، دین‌شناس تطبیقی و مذاهب و هنر ایرانی است و خصوصاً به تحقیق در کیش مهر (میترائیسم) علاقه‌مند است. وی بجز این کتاب و کتاب فرهنگ مذاهب و مقالاتی در این زمینه‌ها، ویراستار دو جلد کتاب به نام مطالعات مهرشناسی است.

۱۴۳	اسطوره و پیامبر
۱۵۳	اسطوره و شاه
۱۶۵	اسطوره و تاریخ
۱۶۷	اسطوره و تفسیر تاریخ
۱۷۰	بازسازی تاریخ بنا بر اسطوره
۱۷۷	اسطوره، آیین و نمادپردازی
۱۸۱	مراسم مربوط به درگذشتگان
۱۸۵	آیینهای آتش
۱۸۹	هوم، نثار آیینی
۱۹۱	اسطوره و آیین
۱۹۷	نتیجه‌گیری: اسطوره و باور
۱۹۹	مفهوم خدا و جهان و انسان
۲۰۷	فهرست مآخذی که در متن به اختصار به آنها ارجاع داده شده است.
۲۰۸	فهرست برخی از اصطلاحات
۲۰۹	کتاب‌نامه
۲۱۱	فهرست عمومی

اسلامی و آداب و رسوم بازمانده و با توجه به مطالعات ایرانشناسان، نخست طرحی تاریخی عرضه می‌کند و مطالب مربوط به آغاز آفرینش، پیش‌نمونه آفریدگان، نمونه‌های پیشین خدایان باستانی و خدایان تحول یافته ادوار بعدی، قهرمانان تاریخی رنگ اسطوره گرفته را پیش می‌کشد و بخشی را به اساطیر و بژة زردشتی اختصاص می‌دهد و بعد به اسطوره‌های زروانی و میترائی (مهری) می‌پردازد و سپس اسطوره را در برابر تاریخ و آیینهای متداول امروزی قرار می‌دهد. در این راستا نویسنده از طرح موارد علمی خشک و نکات مورد شک و بحث خودداری می‌کند و نتیجه مطالعات را عرضه می‌نماید و تحلیل‌هایی جای جای بر اسطوره‌ها می‌افزاید که در شناخت فلسفه و منطق آنها مفید است.

گرچه در زمینه اساطیر ایران مقالات و کتابهای متعددی انتشار یافته است، ولی کتابی به این صورت که طرحی ساده و جامع از اسطوره‌های ایرانی را در دسترس قرار دهد، وجود نداشته است. ما نیز کوشیده‌ایم با افزودن نکات مختصری به عنوان توضیح بر برخی مطالب، این کتاب را برای خواننده ایرانی قابل استفاده‌تر سازیم و به پیروی از همین روش، اسمهای خاص را فقط یکبار به صورت قدیمی آن آورده‌ایم و سپس گونه متداولتر آن را به کار برده‌ایم. به عنوان مثال یک بار در اول «تربیتونه» صورت قدیمی فریدون را ذکر می‌کنیم و سپس همه جا «فریدون» به کار می‌بریم که نامی آشنا برای خواننده ایرانی است.

نسخه اصلی کتاب را تصویرهایی بس زیبا، گاه رنگی و گاه سیاه و سفید، همراهی می‌کند. خواست ما آن بود که ترجمه آن نیز به همان صورت عرضه گردد، ولی در برابر کاستی‌های کنونی در زمینه چاپ و کاغذ لاجرم از این آرزو چشم پوشیدیم و تنها تعدادی تصویر را برگزیدیم که به صورت سیاه و سفید در لابه‌لای کتاب گنجانده می‌شود، با این امید که در چاپهای بعدی شرایطی سازگارتر پیش آید و کتاب به گونه زیباتری عرضه شود، و با آرزوی اینکه این کار کوچک ما گام سودمندی باشد برای پژوهندگان فرهنگ بزرگ ایران.

مقدمه

ایران سرزمین تضادهای بزرگ است: سرزمین بیابانها و جنگلها، سرزمین کوههای پر برف و دره‌های سرسبز؛ جایی است که درختان سیب و خرما به فاصله چند میل از یکدیگر می‌رویند؛ سرزمین چاههای نفت و چادر نشینان.

سهرشته کوه، مثلثی را به دور این سرزمین تشکیل می‌دهند - کوههایی که ارتفاع آنها به هجده هزار پا [حدود ۵۵۰۰ متر] می‌رسد. در قلب ایران دو کویر پهناور قرار دارد. در میان رشته کوهها دره‌هایی است که درازای بعضی از آنها به شصت میل [حدود ۹۶ کیلومتر] و پهنایشان به دوازده میل [حدود ۱۹ کیلومتر] می‌رسد، با آب و هوایی همچون کشورهای ساحل مدیترانه. در شمال، در کرانه دریای خزر، جنگل درهم فشرده گرم و مرطوبی وجود دارد. بارندگی بین شصت اینچ [۱۵۲ سانتیمتر] تا صفر در نواحی مختلف در نوسان است. گرچه ایران از منابع طبیعی گسترده‌ای برخوردار است، ولی تنها در روزگاران اخیر است که به استخراج آنها پرداخته‌اند و صرف نظر از «بازار ایران»، کشاورزی پیشه سنتی است.

جغرافیا به ناچار بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد، و جای شگفتی نیست که در ایران شماری از فرهنگهای گوناگون وجود دارد که هر کدام به نوبه خود اسطوره‌های گوناگونی را آفریده‌اند. مردم مغرب ایران پیوسته آماده تأثیرپذیری از مراکزی

مانند یونان و روم بوده‌اند، درحالی که مردم شرق ایران بیشتر تحت نفوذ هند و مشرق زمین قرار داشته‌اند. ایران هم از نظر تاریخی و هم از جهت جغرافیایی پلی میان شرق و غرب است.

موضوع مورد نظر ما آن منبع غنی شعر و فرهنگ عامه و اسطوره‌هایی است که بیشتر باورهای ایران باستان را تشکیل داده است. پس از نگاهی کوتاه بر تاریخ ایران و چگونگی منابع و خصوصیت اسطوره، نخست به تصویر عالم در نظر مردم قدیم و اسطوره‌های «خدایان کهن»^۱ و داستانهای مربوط به قهرمانان جهان ایزدی که با ازدهای ترسناک نبرد می‌کنند، می‌پردازیم. سپس بر تعلیمات بسیار اخلاقی دین زردشتی و تعبیر عمیقی که از اسطوره‌های سنتی در بر دارد، نظری می‌افکنیم. دین زردشتی که زمانی دین ملی ایرانیان بود، هنوز در میان جوامع کوچکی در ایران و همچنین در میان پارسیان هند مخلصانه معمول است.

ایران جایگاه بسیاری از سنتهای دینی بوده است، و ما از میان آنها اساطیر دو سنت دینی را بررسی می‌کنیم: کیش زروانی و مهرپرستی. سرانجام نقشی را که اسطوره در آیینهای دینی و تاریخ و دربارهای شاهان ایران داشته است، مدنظر قرار می‌دهیم. از همه مهمتر می‌کوشیم که مقام اسطوره را در باورهای شخصی مؤمنان دریابیم. بنابراین، این کتاب هم با دوره باستان و هم با دوره جدید، هم با تاریخ و هم با دینی زنده - هر چند کوچک و متأسفانه در حال کاهش - سروکار دارد. متأسفانه حجم این کتاب به ما اجازه نمی‌دهد که به بحث درباره همه ادیان و مذاهب مختلفی که به ایران راه یافته‌اند مانند دین مندایی و مانوی و اسلام پردازیم.

طرح کلی تاریخ ایران

دین یا اساطیر هیچ ملتی را نمی‌توان جدا از بافت تاریخی آن دریافت و اطلاعاتی درباره تحولات فرهنگی و نفوذهای گوناگونی که دست‌اندرکار بوده، لازم

۱. Pagan در اینجا منظور خدایان و قهرمانان پیش از دوران زردشت است. (م)

است. بنابراین، باید نخست به تاریخ ایران پردازیم. در گذشته بسیار دور اقوامی که اکنون در اروپا و ایران و هند زندگی می‌کنند، همه به یک گروه از قبایل تعلق داشتند که اکنون آنها را هند و اروپائیان می‌نامند. اینان که شاید در اروپای مرکزی می‌زیستند، به تدریج شاخه شاخه شدند و ملت‌های خاصی را تشکیل دادند. آریائیان که بخشی از این مجموعه اقوام بودند، راهی جنوب شرقی شدند و در هزاره دوم و اول پیش از میلاد بر هند و ایران استیلا یافتند. نباید تصور کنیم که اینان سپاه واحد نظام یافته بزرگی بودند، بلکه باید گفت گروه‌های قبیله‌ای کوچکی بودند که هر کدام مستقلاً در جایی مستقر شدند و سرانجام پس از گذشت قرن‌ها شمار آنان چنان افزایش یافت که بر آن سرزمینها مسلط گشتند.

اقوامی که در هند و ایران استقرار یافتند، به هندوایرانیان معروفند. دین آنان در مجموعه‌ای از سرودهای باستانی هندی به نام ریگ‌ودا^۱ و سرودهای باستانی ایرانی به نام یشتها حفظ شده است. این دین بازتابی است از روش زندگی آنان که چادر نشین و جنگجو بودند، از زیبایی طبیعت لذت می‌بردند و در عین حال از دشمنی و بدخواهی آشکار آن درهراس بودند؛ در این سرودها از زیبایی سپیده دم و وحشت از خشکسالی بحث بسیار در میان است. خدایان آنان یا صورتهای شخصیت یافته‌ای از آرمانهایی مانند «راستی»، یا پدیده‌های طبیعی همچون طوفان‌اند یا قهرمانان ماجراجو مانند اهندره^۲ و کیر ساسپه^۳ (گرشاسب) هستند (نک به صفحات بعد) که غولهایی که بشر را تهدید می‌کنند، نابود می‌سازند. اگرچه هم هندیان و هم ایرانیان در ورای این میراث (مشترک) در باورهای خویش تغییراتی داده و آنها را تحول بخشیده‌اند، با این همه به خوبی مشهود است که تا چه اندازه این میراث هنوز بر اسطوره‌ها و آیین‌های آنان استوار دارد. از آنجا که استقرار هندوایرانیان امری تدریجی بوده و آثار برجای مانده باستان‌شناسی طبعاً بسیار اندک می‌باشد، تعیین تاریخ فتح سرزمین‌ها با دقتی نسبی دشوار است. به هر حال چنین می‌نماید که آنان در حدود ۸۰۰ پیش از میلاد بر این

1. Rig.Veda 2. Keresaspa 3. Indra

زردشت (صورت ایرانی قدیم آن زَرَثُوشْتَرَه^۱) پیامبر بزرگ ایران بود. بر حسب سنت، زمان او را حدود ۵۵۱ - ۶۲۸ ق. م. می دانند، اگرچه ممکن است وی قرن‌ها پیش از این زیسته باشد. اعتقاد عموم (دانشمندان) این است که موطن او در دشتهای آسیای میانه بوده است. تعلیمات زردشت از طریق سرودهایش که گانه‌ها^۲ (گاهان) نام دارد، پس از گذشت قرن‌ها به دست ما رسیده است. زردشت خود روحانی بوده و گاهان او به شیوه و وزنی سنتی سروده شده است که شباهت به وداها، سرود هندیان باستان دارد. اما افکار او به نسبت قابل ملاحظه‌ای با آنها تفاوت دارد. بدیهی است که او از اساطیر سنتی آگاه بوده است، اما آنچه توجه خواننده گاهان را به خود معطوف می‌دارد، روش انتزاعی است که او در تعبیر آنها به کار می‌برد. مثلاً از هفت موجود، « نامیرایان نیکوکار »^۳ (= امشاسپندان)، سخن می‌گوید که پسران و دختران خدا یعنی اهوره مزدا هستند، اما خصوصیت آنها از نامهایشان معلوم می‌شود: « روح مقدس » (یا « نیکوکار »)^۴، « اندیشه نیک »^۵، « راستی »^۶، « شهریاری »^۷، « اخلاص »^۸، « کمال »^۹، و « نامیرایی »^{۱۰}. اینان همه جلوه‌هایی از خدا هستند که انسان می‌تواند در صورتی که راه « راستی » را پیش گیرد، (کلمه آشه را می‌توان « پارسایی » نیز معنی کرد) در داشتن آنها با خدا شریک باشد، زیرا راه « راستی » انسان را به « اندیشه

1. Zarathushtra

۲. Gatha: گانها یا گاهان (م)
۳. این اصطلاح ترجمه Amesha Spenta: امشاسپندان است. (م)
۴. ترجمه Spenta Mainyu: سپند مینو. (م)
۵. ترجمه Vohu Manah: وهومنَه، بهمن. (م)
۶. Asha: اردیبهشت. (م)
۷. Khshathra Vairya: شهرپور. (م)
۸. Spenta Armaiti: اسپندارمد. (م)
۹. Haurvatat: خرداد. (م)
۱۰. Ameretat: مرداد. (م)



نماد بالدار اهوره مزدا

(نماد بالدار)

نیک»، و «اخلاص» رهنمون می‌شود و از آن طریق مردمان به «کمال» و «نامیرایی» و «شهریاری» دست می‌یابند. فقط «روح مقدس» یا «روح آفریننده» به خدا تعلق دارد. زردشت همچنین از منجیانی سخن به میان می‌آورد، اما به نظر نمی‌رسد که آنان را موجوداتی اساطیری تصور می‌کرده، بلکه آنان را کسانی می‌دانسته است که از راه عدالت و راستی بر هوای نفس چیره می‌شوند و «دین بهی»^۱ را گسترش می‌دهند و از این راه «شهریاری» خدا را بر زمین استقرار می‌بخشند. این نکته نباید ما را بر آن دارد که زردشت را پیامبر دین ندانیم و از زمره فلاسفه به‌شمار آوریم؛ کم‌بوده‌اند کسانی که بیش از او معرفت به وجود خدا داشته‌اند. زردشت در گاهان اهوره مزدا را «دوست» خطاب می‌کند، زیرا بر آن است که خدا از او «حمایت دوستانه» می‌کند. اهوره مزدا کسی است که زردشت را از همان آغاز برای تبلیغ دین خویش برگزیده است. وی به‌خصوص از خوبی خدا آگاه بود و هر نوع بدی مادی و اخلاقی را به شیطان یا انگره مینیو^۲ (= اهریمن)، یعنی «روح مخرب» یا «اندیشه بد» نسبت می‌داد.

از آنجا که تعلیمات زردشت ظاهراً بسیار انتراعی بوده است، گنج‌نیدن فصلی در این مورد در کتابی که درباره‌ی اسطوره‌شناسی است، گمراه‌کننده است. به‌جای آن، نظری بر روایت‌های بعدی می‌افکنیم تا ببینیم شخصیت زردشت را چگونه می‌دیده‌اند.

تعلیمات زردشت نخست مخالفت زیادی را برانگیخت، اما زمانی که موفق شد یکی از فرمانروایان محلی را به‌نام ویشتاسپه^۳ (= گشتاسب) به‌دین خود درآورد، گسترش دین زردشتی آغاز گشت. نمی‌دانیم که این دین چه زمانی دین دربار شاهان (هخامنشی) شد. امپراطوری بزرگ ایران هخامنشی را کورش کبیر بنیان نهاد که در

۱. «دین به» (دین خوب) یا «دین بهی» عنوانی است که زردشتیان به‌دین خود داده‌اند. (م)

۲. Angra Mainyu: اهریمن. ما بعد از این همیشه در برابر این صورت قدیمی، یا به‌جای

«روح مخرب» یا «روح بد» کلمه اهریمن را به‌کار می‌بریم. (م)

3. Vishtaspa

آغاز فرمانروای قلمرو کوچکی به‌نام انشان^۱ در جنوب غربی ایران بود. وی پس از فتح مصر و لیدی در آسیای صغیر و لشکرکشی به‌سوی هند در شرق، توجه خود را به امپراطوری نیرومند بابل معطوف داشت. امپراطوری بابل به علت آنکه دچار اختلاف و انحطاط اخلاقی بود، بدون نشان‌دادن مقاومتی دروازه‌های خود را به‌روى فاتحان گشود. سرزمین‌های ایران برای نخستین بار متحد شدند و مردی ایران را به‌یکى از بزرگترین امپراطوری‌هایی که جهان تا کنون شناخته است، مبدل کرد. سیاست کورش و جانشینان او نسبت به اقوام زیردست، سیاست تسامح بود. این اقوام به‌حد قابل توجهی از خودمختاری برخوردار داشتند و مجاز بودند که دین‌های خود را داشته باشند.

گرچه کورش بنیانگذار امپراطوری هخامنشی بود، اما نظام دهنده بزرگ آن داریوش (۴۸۶-۵۲۱ ق.م) بود. شاید او مردی یاغی بوده است. در این مورد یقین نداریم، اما مسلماً او رهبر نظامی و مدیر بزرگی بوده است. از آنجا که او پیرو پرشور راستی و عدالت بود، مجموعه قوانینی برای امپراطوری خود تدوین کرد. داریوش علاوه بر کاخ بزرگی در تخت جمشید، کتیبه‌های بسیاری نیز از خود در تاریخ به‌یادگار گذاشته است. در این کتیبه‌ها وی استنباط خود را از مقام خویش به‌عنوان شاه بیان می‌دارد. داریوش پیوسته به این امر اشاره می‌کند که به‌لطف اهوره مزدا شاه است، اهوره مزداست که به‌او توفیق می‌بخشد. همه کسانی که با شاه به مخالفت برمی‌خیزند، پیروان «دروغ» اند. بسیاری بر آن‌اند که از این کتیبه‌ها چنین برمی‌آید که در زمان داریوش، تعلیمات زردشت در امپراطوری هخامنشی نفوذ کرده و شاه خودبدان گرویده بود. گرچه در این کتیبه‌ها به‌بعضی از تعلیمات اصلی زردشتی مانند امشاسپندان اشاره‌ای نمی‌شود، اما عقاید دینی شبیه به عقاید پیامبر بزرگ از آنها استنباط می‌گردد.

در دوران فرمانروایی داریوش و جانشین او خشایارشا بود که تاخت و تازهای معروف بر یونان انجام گرفت، و اولین «ماراتون» به‌اجرا درآمد. در او آخر فرمانروایی



مینوی که دارای چهاربال است و بر روی ستون عمودی دروازه پاسارگاد نقش شده است. در بالای این تصویر کتیبه‌ای بوده که اکنون از میان رفته و در آن به سه زبان آمده بوده است که: «من کوروش شاه هخامنشی [این بنا] را ساختم». چنین می‌پنداشتند که این مینو روح محافظی است که از مدخل اقامتگاه سلطنتی پاسداری می‌کند. این نقش همانند آثار دوران اولیه به شیوه‌ای ساده کنده شده است.

هخامنشیان (۴۶۵ ق. م. - ۳۳۰ ق. م.) قدرت نظامی ایران رو به کاهش گذاشت، تا اینکه صدسال بعد با ظهور اسکندر کبیر نیرومند این امپراطوری سقوط کرد. امپراطوری شاه‌شاهان به ظاهر در جزر و مد هلنیسم غرق شد، با این همه ایران نیز تأثیری نه‌چندان کم در فالتحان خود گذاشت.

در قرن سوم ق. م. نبرد برای استقلال آغاز شد، و در حدود سال ۱۵۰ ق. م. امپراطوری اشکانیان به فرمانروایی مهرداد سربسز آورد. اشکانیان اهل شمال شرقی ایران بودند، نه از فارس. در مراحل اولیه فرمانروایی خود از استعداد های فنی هلنی‌ها در معماری و سکه‌زنی و هنر بهره بسیار می‌بردند، اما به تدریج که تجربه و مهارت پیدا کردند، میراث ملی آنان هر چه بیشتر آشکار گردید.

ساسانیان که مرکزشان در خود فارس بود، اشکانیان را در سال ۲۲۴ م. سرنگون کردند. در دوران شاپور اول (فرمانروایی از حدود ۲۴۰ تا ۲۷۲ م.) سپاهیان ایران به شرق تاختند و از طریق هندو کش به هند و به قلمرو کوشانیان دست یافتند و در غرب به الطاقه تاختند و بر شام و کاپادوکیه مستولی شدند. متحد کردن چنان امپراطوری که در سرزمین اصلیش نیز گروه‌های دینی گوناگونی وجود داشت، مشکل بسیار بزرگی بود. این گروه‌های دینی عبارت بودند از: زردشتیان، زروانیان، مانویان، هندوها، بودائی‌ان، یونانیان، یهودیان، مسیحیان و پیروان خدایان کهن. بعد از اینکه کاتولیک‌ترین دشمن فرمانروای ایران بود، به مسیحیت گروید، مسیحیان به ویژه از نظر سیاسی مورد سوء ظن قرار گرفتند. به نظر می‌رسید که دین مانوی که آیینی کهنی بود، راه حل احتمالی را برای حل این مشکل عرضه دارد، اما بیشتر بر اثر گروه‌های کرتیر که خصوصاً مدافع سرسخت دین زردشتی و قدرت بزرگی در پشتیبانی از اوست و تاج بود، دین زردشتی به عنوان دین رسمی تثبیت شد.

تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران ساسانی به پانندول متحرکی همانند است. در قرن پنجم با سربر آوردن کیش مزدکی که شکل نارسای از کمونیسم بود، از نظر داخلی

۱. Pagana: در اینجا منظور پیروان خدایان مختلف در روم و یونان (م)

در ایران شکافی ایجاد شد، و در ۴۸۴ م. کشور از سوی شرق مورد تهاجم هفتالیان قرار گرفت. در ۵۳۱ م. خسرو اول که شاید بزرگترین فرمانروای کشور بوده است، به سلطنت رسید. او هفتالیان را شکست داد و بر شام استیلایافت، اما بزرگترین موفقیت‌های او در زمینه اصلاحات داخلی بود. او قدرت سلطنت را دوباره تثبیت کرد و به اصلاحات مالی و کشاورزی و اجتماعی و نظامی دست زد و نظارت دولت را بر تعلیم و تربیت برقرار کرد و به برنامه وسیع سازندگی پرداخت. ثباتی که وی در جامعه بدان نائل شد، چنان بزرگ بود که سرانجام بهر کود و فساد دولت منجر گردید. این شاه چنان مورد احترام مردم بود که پس از مرگ او افسانه‌ای پیدا شد که بنا بر آن شاه بی آنکه مرده باشد به جهان دیگر رفته است، و در پایان جهان با سپاهی باز می‌گردد تا دیوانی را که به ایران تاختند، شکست دهد.

در سال ۶۱۰ م. ایران ساسانی آخرین اثر نمایان خود را بر جهان عرضه داشت. لشکریانش غرب را تا بسفر و قسطنطنیه و دمشق و بیت المقدس و غزه و مصر در نورددیدند و همه اینها در طول شش سال (۶۱۶ - ۶۱۰ م.) اتساق افتاد. اما ایران علی‌رغم این موفقیت برجسته که به ظاهر دلالت بر این داشت که این کشور در سده‌های بعدی قدرتی جهانگشا خواهد بود، در ۶۵۱ م. در برابر استیلای اسلام از پا درآمد. این کشور که کشمکش‌های داخلی آن را از هم گسسته و فاسد و راکد کرده بود، نتوانست در برابر یورش پر شور مبلغان جنگجوی آخرین دین جهانی [= اسلام] پایداری کند.

پس از حمام خون اولیه، زردشتیان شکنجه و آزار نظام‌یافته‌ای کمتر از آنچه از کتابهای زردشتی برمی‌آید، متحمل شدند. گروه بسیاری سیل آسا به اسلام گرویدند. شاید نیروی حیاتی اسلام در مقایسه با آنچه «آیین رو به فساد دین رسمی» توصیف شده است (فرای)، بیشتر موجب روی آوردن ایرانیان به دین جدید شد تا منحصرأ شکنجه و آزار؛ در این مورد نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم. ایران که دارای هفده هزار زردشتی است و بیشتر آنان در تهران و یزد و کرمان هستند، تا امروز کشوری وفادار به اسلام باقی مانده

است. بسیاری از پیروان وفادار به دین زردشتی به هند مهاجرت کردند، و در آنجا جامعه پارسیان را تشکیل می‌دهند که تعدادشان در حدود ۱۲۰۰۰ نفر است و اکنون بیشترشان در بمبئی متمرکز شده‌اند. تعداد معتقدان به این دین که ابتدا در حدود ۲۵۰۰ سال پیش در دشتهای آسیای میانه تبلیغ می‌شد، پیوسته رو به کاهش است، زیرا دیگر کسی را در این دین نمی‌پذیرند.

منابع اسطوره‌ها

آگاهی ما از اساطیر ایران از منابع گوناگون سرچشمه می‌گیرد. مهمترین آنها اوستا، کتاب مقدس زردشتیان است. متأسفانه تنها آن قسمت از اوستا که در آیینهای دینی به کار می‌رود در دست است که تقریباً يك چهارم اصل کتاب است. اگر چه اوستا در دوران ساسانی به شکل نهایی خود به کتابت درآمد، اما مطالب آن بسیار کهن‌تر است. البته اسطوره‌های قدیمی پیش از زردشت در ساخت عمومی زردشتی در اوستا منعکس گردیده و حفظ شده‌اند.

مهم‌ترین بخش این مجموعه مطالب، گات‌ها (= گاتها، گاهان) یا هفده سرود زردشت است. گرچه ترجمه آنها بس دشوار است، عمق تعلیمات آنها، این سرودها را در میان گرانبهارترین گوهرهای ادبیات دینی جهان جای می‌دهد.

گاهان در میان یسنا (یسنا) جای دارد. یسنا مجموعه‌ای است از دعاها و نیایشهایی که در مراسم عبادی زردشتی به همین نام (یسنا)، خوانده می‌شود. این متون دارای اصل و منشأهای مختلف‌اند و به دوره‌های گوناگون تعلق دارند: مثلاً بخشی از یسنا (یسنا) سرودی است که به دوره پیش از زردشت تعلق دارد و خطاب به ایزد هَوَته (= هوم) است (یسنا ۱۱-۹. نک به بعد)، در حالی که سرودهای دیگر به ظاهر ساختی زردشتی دارند.

برای هدفی که این کتاب دارد، یکی از مهم‌ترین بخشهای اوستا قسمتی است

که بیست و چهاریشت یا سرودخطاب به ایزدان مختلف را دربردارد. اگرچه همه این سرودها در مراسم دینی زردشتی به کار می‌روند، بسیاری از آنها اساساً به دوران پیش از زردشت تعلق دارند. یکی از این گونه سرودها یشت دهم، سرود خطاب به میتره^۱ (مهر) است که بعداً نظری بدو می‌افکنیم.

بخشهای دیگر اوستا با دستورهای مربوط به آیینهای مذهبی و دعاها و نیایشهای دیگر ارتباط دارند. همه این مجموعه مطالب آیینی به زبان دینی مرده‌ای به نام اوستا حفظ شده است که تعداد اندکی از روحانیان آن را می‌فهمند. اما چون بر آن اند که کلمات اوستایی از نیروی مؤثری برخوردارند، حفظ هر «حرف و صدایی» همان‌طور که هست از دید آنان اهمیت دارد. همین احترام به کلام مقدس سبب شده است که این مطالب برای مدت درازی حفظ گردد، بی آنکه دچار تحریف زیادی شود. ادبیات پهلوی یا فارسی میانه شامل مطالب متنوع بسیاری است: شروح دینی، دفاع از دین، مطالب مربوط به الهام و کشف و شهود، ادبیات اندرزی و حماسی، شعر و نوشته‌های تاریخی. بسیاری از این آثار طبعاً تفکرات زمان تألیف خود را منعکس می‌سازند، اما در بعضی از آنها اسطوره‌ها و باورهای اوستایی حفظ شده است. به عنوان نمونه متنی به نام بندش^۲ مجموعه‌ای است از ترجمه متنهاي اوستایی درباره آفرینش و کیفیت و هدف آن. البته این کتاب تفسیر نویسندگان متأخر را نیز در بر دارد، و حائز اهمیت است که در هنگام استفاده از این کتاب بکوشیم تا این مطالب را از هم جدا کنیم. اما چنین می‌نماید که قطعات مفصلی از این کتاب افکار دوران ایران باستان را دقیقاً منعکس می‌سازد. در بخشهای مفصلی از کتاب دیگری به نام دینکرد فقط مطالب اوستا خلاصه شده است. همین مجموعه مطالب (دینکرد) نه تنها اصول عقائد زردشتیان، امیدها و ترسهای آنان را در برابر حکومت مسلمانان دربردارد، بلکه شامل اسطوره‌های ایران پیش از زردشت نیز هست.

شماری از مورخان دوران اسلامی به تاریخ و عقائد باستانی ملت‌های مغلوب علاقه

1. Mithra

2. Bundahishn

نشان داده‌اند، و ما تعدادی از اسطوره‌های ایرانی را در دست داریم که نویسندگان اسلامی آنها را بازگو کرده‌اند. اثر مهمی که در این کتاب بدان ارجاع می‌دهیم شاهنامه است، و آن اثر بزرگی است که فردوسی سخن سرا آن را به نظم کشیده است. فردوسی تاریخ منشور بازسازی شده ایران را از روز آفرینش تا استیلای اسلام به شعر در آورده است. منبع او که متأسفانه اکنون از میان رفته، اسطوره‌ها را چون حوادث تاریخی تعبیر کرده است، به طوری که بسیاری از خدایان یا قهرمانان اساطیری همچون شاهان یا قهرمانان «تاریخی» ظاهر می‌شوند. گرچه این شاعر بیشتر آن عناصری از روایت را که ممکن بود خوانندگان مسلمان را خوش نیاید، حذف می‌کند، با این همه وی روح متون زردشتی را به زیبایی نمایان می‌سازد. بیشتر داستانهای نقل شده معنی و مفهومی را که در پس بردگیهانی میان نیروهای خیر و شر نهفته است، حفظ می‌کنند، و آن را به صورت نبرد زمینی میان شاهان خوب و جباران جلوه گر می‌سازند.

کمی دورتر از این زمینه، باید از متون مقدس هند باستان یعنی وداها، خصوصاً مجموعه سرودهای ریگ ودا، استفاده کنیم. این سرودها در زمان بسیار متأخرتری به کتابت درآمده‌اند، اما محتوای آنها به دورانی میان هزار و پانصد تا پانصد ق. م. برمی‌گردد. گرچه باید برای نفوذ عقائد بومی در این سرودها جایی قائل شد، اما چنین می‌نماید که در وداها بسیاری از باورهای هندو ایرانیان باستان حفظ شده است، و از این رو می‌توان آنها را در بازسازی عقائد ایران پیش از زردشت محتاطانه به کار برد. اینها منابعی اصلی هستند که ما از آنها استفاده می‌کنیم. اما منابع دیگری نیز وجود دارد: کتیبه‌های شاهان ایران، گزارشهای نویسندگان کلاسیک^۱ و خارجی، آثار هنری، سکه‌ها، نقوش برجسته و البته آثار باستان شناسی. اما نباید بیش از اندازه از این منابع گوناگون انتظار داشت. متون مربوط به آیینهای دینی، به ویژه سرودها، به هر دینی که متعلق باشند، به ندرت توصیف کاملی از عقیده‌ای را به دست می‌دهند. این متون ایما و اشاراتی به تعلیمات یا اسطوره‌هایی دارند که عبادت کننده با آنها خوب

۱. نویسندگان یونانی و رومی. (م)

آشناست. این متون بیشتر بردل عبادت کننده تأثیر می‌بخشند تا برفکرش. البته سرودهای مورد استفاده ما اشارات بسیاری را در بردارند که مفهوم آنها کاملاً بر ما روشن نیست. همچنین نباید از گزارشهای نویسندگان کلاسیک و خارجی بیش از اندازه انتظار داشت: اگر قرار باشد تصویری از مسیحیت بر اساس تفسیرهای شاهدان خارجی ترسیم شود، این تصویر تا چه اندازه می‌تواند دقیق باشد؟ شواهد مأخوذ از آثار هنری و سکه‌ها، غالباً مبهم اند؛ اگر نماد به تصویر درآمده و احدی بتواند به معتقدان مختلف مفاهیم گوناگونی را القا کند، طبعاً این مطلب در مورد دانشمندانی که به فرهنگ متفاوتی تعلق دارند و قرن‌ها پس از دوران کاربرد این مفاهیم اظهار نظر می‌کنند، بیشتر صادق است. از این رو، بازسازی اسطوره‌ها غالباً مورد بحث و جدل دانشمندان است. در این کتاب از نکات مورد اختلاف پرهیز شده، یا در حد امکان به آنها اشاره رفته است، و بحث بیشتر در چنین مسائلی را به تحقیقات علمی محض واگذار می‌کنیم.

طبیعت اسطوره

پیش از آنکه به اساطیر ایران پردازیم بهتر است درنگ کنیم و ماهیت واقعی اسطوره را مد نظر قرار دهیم. در زبان روزمره «اسطوره» معنی آنچه خیالی و غیر واقعی است، یسافته است، و مشوق این کاربرد فرهنگ انگلیسی آکسفورد است که توصیف اسطوره را با این کلمات آغاز می‌کند: «روایتی که جنبه افسانه‌ای محض دارد...» این تلقی کاملاً گمراه کننده است، و از آن چنین برمی‌آید که اسطوره‌ها را باید داستانهای نیمه واقعی پنداشت که ممکن است راست یا دروغ باشند. اما منظور از «راست» دقیقاً چیست؟ در حکایت روباه و انگور ازوپ^۱ مهم نیست که داستان از نظر واقعیت صحیح باشد یا نه، آنچه اهمیت دارد مفهوم و معنای اخلاقی آن است. اسطوره‌ها نیز تقریباً همین طور اند. آنچه مهم است صحت تاریخی داستانها نیست، بلکه مفهومی است که برای معتقدان آنها در بردارد. نقشی که اسطوره‌ها در دین

۱. Aesop حکایت (فابل) نویسنده یونانی که در قرن ششم ق. م. می‌زیسته است. (م)

دارند، آنها را از حکایتها متمایز می‌کند. آدمی می‌کوشد که در دین خویش شناختش را از خویشتن و طبیعت و محیط خود بیان کند، و اسطوره‌ها که تفکرات انسان را در باره هستی روایت می‌کنند، صورت‌های ثابتی هستند که در آنها آدمی می‌کوشد این شناخت را بیان دارد. اسطوره آفرینش بیش از آنکه رقیبی برای فرضیه‌های تکامل داروین باشد، از جهت در برداشتن تفکراتی درباره ماهیت جهان و انسان یا خدا حائز اهمیت است. اسطوره‌ای که درباره زاده شدن پیامبری یا منجی از دوشیزه‌ای باکره است، از نظر اینکه شرح تاریخی «عشق - زندگی» مادر باشد مهم نیست، بلکه بیشتر از جهت بیان مقامی که پیامبر یا منجی در نظر معتقدان خود دارد، دارای اهمیت است.

اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی درباره مفهوم اساسی زندگی نیستند، بلکه دستورالعملهایی هستند که انسان بر طبق آنها زندگی می‌کند، و می‌توانند توجیهی منطقی برای جامعه باشند. طرحی که جامعه بر طبق آن قرار دارد، اعتبار نهایی خود را از طریق تصورات اساطیری به دست می‌آورد، چه این تصورات درباره حق خدا داده شاهان در انگلستان دوران استوارت^۱ باشد یا الگوی سه بخشی جامعه در نظر هند و ایرانیان. خدایان، بر طبق این نظر اخیر، جامعه را با ساختن سه لایه‌ای آفریده‌اند. دسته‌ای از مردمان روحانی و عده‌ای جنگجو آفریده شده‌اند، و گروه سوم کشاورزان^۲ خلق شده‌اند. بنابراین، همه مردمان مرتبه خود را در زندگی مدیون اراده خدایان می‌دانستند. اسطوره‌ها همچنین می‌توانند نقش اندر زها را در یک مجموعه اخلاقی والا داشته باشند و سرمشقهایی در اختیار بتر بگذارند که وی با آنها زندگانی خویش را بسازد.

اما اسطوره‌ها از داستانها یا روایات نمادین محض به مراتب با اهمیت تر اند، زیرا اسطوره‌ها که در آیینهای دینی بر خواننده می‌شوند، فعالیت قوای مافوق الطبیعه را شرح می‌دهند، و تصور می‌شود که این بر خواندن موجب می‌گردد که آن نیروها آزاد یا

۱. Stuart سلسله‌ای از سلاطین اسکاتلند و انگلستان. آغاز کار این خاندان از حدود ۱۱۶۵ م.

در اسکاتلند بود. (دائرة المعارف فارسی).

۲. مؤلف «کارگران تولیدکننده» آورده است. (م)

دوباره فعال شوند. همان گونه که مسیحیان اعتقاد دارند که با دوباره به نمایش در آوردن «شام آخرین»^۱ به طریقی آیینی در مراسم عشاء ربانی، مسیح را برای معتقدان حاضر می سازند، معتقدان به دینهای دیگر نیز بر این باوراند که با به نمایش در آمدن اسطوره آفرینش یا اسطوره قربانی انجامین (مثلاً در ایران) که به دست منجی انجام خواهد گرفت، همان نیروی فعال در هنگام خلقت یا در پایان جهان، برای مؤمنان حاضر می شود. از طریق اسطوره و آیین اطمینان به حضور موجودات مقدس حاصل می گردد.

بنابر این، اسطوره ها منشورهای رادرمورد رفتار اخلاقی و دینی به دست می دهند، و عقائد را تبیین و تدوین می کنند و سرچشمه های قدرت مافوق الطبیعه هستند. از این رو، هنگامی که ما بر اسطوره شناسی ایرانی نظر می کنیم، فقط بر روایات تاریخی غیر واقعی یا بر شعر زیبا و باستانی نمی نگرییم (اگرچه اسطوره ها غالباً از این خصوصیات برخوردارند). ما بر جهان بینی اصلی ایرانیان و دریافت آن از انسان و جامعه و خدا توجه می کنیم.

اگر اسطوره ای را به عنوان نماد مؤثر بدانیم، پس باید اصطلاحات و صور خیالی^۲ را به کار ببریم که برای شنوندگانش پر معنی باشد. البته صورت دیگر این قضیه این است که تصویرپردازی برای وابستگان به فرهنگ دیگر چنان معنایی را ندارد. بنابراین، در بازگویی اسطوره ها به صورت اصلی خود این خطر هست که ممکن است شخص خارجی آن عناصری را از آن بگیرد که برای او غریب می نماید و در نتیجه از بینش عمیقی که در ورای نمادها هست، غافل بماند. به سخنی دیگر، خوانندگان ممکن است به نماد توجه کنند و نه به آنچه موضوع نماد قرار گرفته است. از این رو، بخش آخر این کتاب پوسته بیرونی اسطوره را رها می کند و به هسته درونی و به شناخت انسان و جهان در اساطیر ایرانی می نگرد.

1. Last Supper

۲. Imagery صورخیال، تصویرپردازی.

تصویر عالم

ایرانیان باستان جهان را گرد و هموار مانند بشقابی تصور می کردند. در نظر آنان آسمان فضای بی پایان نبود، بلکه جوهری سخت همچون صخره‌ای از الماس بود که جهان را مانند پوسته‌ای دربر گرفته بود. زمین در وضع اصلی دست نخورده خود هموار بود، نه دره‌ای داشت و نه کوهی، و خورشید و ماه و اختران بالای زمین بی حرکت در وسط آسمان قرار داشتند. همه چیز آرام و هماهنگ بود. اما این آرامش با ورود «شر» (اهریمن) در عالم درهم شکسته شد که آسمان را شکست و به آن داخل شد، به آب فرو شد و سپس به میان زمین تاخت و آن را به لرزه درآورد و بر اثر آن کوهها از زمین بیرون آمدند. کوه اصلی کوه البرز بود که هشتصد سال طول کشید تا از زمین به در آمد. دویست سال طول کشید تا به «ستاره پایه»^۱ رسید، و دویست سال تا «ماه پایه» و دویست سال تا «خورشید پایه» و دویست سال دیگر هم طول کشید تا به منتهی الیه آسمان رسید. بدین گونه، این کوه میان گیهان^۲ کشیده شده است، در حالی که پایه آن به آسمان درجایی که جهان را احاطه کرده، پیوسته است^۳. ریشه‌های این کوه

۱. «ستاره پایه» و «ماه پایه» و «خورشید پایه» نام طبقات مختلف آسمان است. (م)

۲. در این ترجمه گیهان را معادل *cosmus* آورده‌ایم. (م)

۳. بر اساس این اسطوره قدیمی آسمان همچون پوسته تخم مرغ زمین را دربر گرفته است. (م)

گیهانی^۱ در زیرزمین پراکنده است و آنرا به هم پیوسته نگاه می‌دارد، و از این ریشه‌ها همه کوههای دیگر سر برمی‌آورند. در وسط زمین کوه «تیره»^۲ که قله البرز است، قرار دارد، و از آنجا تا به عرش پل‌چینوت^۳ کشیده شده که روانها پس از مرگ، در سفر خویش به سوی بهشت یا دوزخ باید از آن بگذرند. ستیخ آرزور^۴ بر لبه کوه البرز، دروازه دوزخ است که در آنجا دیوان باهم به گفتگو مشغول‌اند.

تنها زمین نبود که بر اثر ورود شر در جهان به لرزه در آمد، خورشید و ماه و اختران نیز از جای خود تکان خوردند، به طوری که تا دوران بازسازی جهان همچون تاجهایی در پیرامون زمین می‌چرخند، و هر روز از ۱۸۰ روزنی که در کوه البرز در مشرق است، داخل می‌شوند و از ۱۸۰ روزنی که در مغرب است، خارج می‌گردند. قطرات باران را ایزد تیشتریه^۵ (= تیشتر. نك به صفحات بعد) ساخت. باد آنها را به يك سو برد تا از آن دریای گیهانی^۶، و روگشه^۷، یا دریای بی‌انها را تشکیل دهد که آن سوی قله کوه البرز قرار دارد. این دریا چنان وسیع است که هزار دریاچه را شامل می‌شود که عبارتند از چشمه‌های ایزدبانو^۸ آنهایتا^۹ (نك به صفحات بعد). در میان این دریا دو درخت قرار دارد: درخت «دربردارنده همه تخمها» که از آن همه درختان منشعب می‌شوند، و درخت گوگرتزه^{۱۰} یا هوم^{۱۱} سفید که همه مردمان اکسیر جاودانگی را در هنگام بازسازی جهان از آن دریافت می‌دارند. شر طبعاً کوشید تا این درخت زندگی بخش را نابود کند و چرپاسه‌ای^{۱۲} را آفرید که بدان حمله کند، اما ده «گر»^{۱۳} یا ماهیهایی که دائماً در آن دریا به شنا می‌پردازند، از آن درخت

1. cosmic mountain

2. Tera

3. Chinvat

4. Arezur

5. Tishtarya

۶. cosmic ocean در بهلوی «فراخ‌گرد» نامیده می‌شود. (م)

7. Vourukasha

8. goddess

9. Anahita

10. Gaokarana

11. Hom

۱۲. مارموالك، سوسمار. (م)

13. Kar

پاسداری می‌کنند به طوری که همیشه یکی از آنها چرپاسه را زیر نظر دارد. آنگاه سه دریای بزرگ و بیست دریای کوچک تشکیل شد. دو رودخانه در زمین جاری شدند، یکی از شمال به سوی باختر و دیگری از شمال به سوی خاور روان گشت، و هر دو سرانجام پس از اینکه دو انتهای زمین را پیمودند، با دریای گیهانی می‌آمیزند.

هنگامی که نخستین قطرات باران بارید، زمین به هفت بخش تقسیم شد. بخش میانی، خونیرت^۱، نیمی از همه زمین را تشکیل می‌دهد و شش قسمت دیگر که خونیرت را احاطه کرده‌اند، همه «کشور»^۲ خوانده می‌شوند. آدمیان قادر نبودند که از ناحیه‌ای به ناحیه دیگری بروند، مگر سوار بر پشت گاوی آسمانی به نام سربشوک^۳ یا هادیوش^۴. گوپت شاه^۵ که نیمی از او انسان و نیمی از او گاو است، به دقت از سربشوک مراقبت می‌کند، زیرا این گاو آخرین حیوانی است که در «بازسازی جهان»^۶ که همه آدمیان باید جاودانه گردند، قربانی می‌شود.

گاو تنها مخلوق برجسته در این تصویر قدیمی از عالم نیست. حیوانی که حتی از آن هم شگفت‌تر است، خر سه‌پاست. نمی‌دانیم که اصل او از کجاست، و نیز نمی‌دانیم که منظور از آن کدام حیوان اساطیری است. یکی از دانشمندان اظهار نظر کرده است که این حیوان در اصل بخشی از يك اسطوره مربوط به آثار علوی بوده است، زیرا گویند که این حیوان آبهای دریای گیهانی را به جنبش درمی‌آورد؛ دانشمندان دیگر بر آن اند که وی اصلاً خدای بیگانه‌ای بوده که با اعتقادات ایرانی تلفیق شده است. اصل آن مرچه باشد، در روایات آمده است که این حیوان مقدس

1. Khwanirath

۲. در مفهوم اقلیم. (م)

3. Srishok

4. Hadhayosh

5. Gopatshah

۶. بازسازی جهان ترجمه Renovation است. اصطلاح بهلوی آن فرَشگَرْد (Frashgard) است به معنی رسانیدن جهان به همان کمالی که در آغاز خلقت، پیش از ورود شر بدان، داشته است. (م)

سه پا و شش چشم و نه دهان و دو گوش و يك شاخ دارد. بزرگی او به اندازه کوهی است و هر يك از پاهای او به همان اندازه زمین را می پوشاند که هزار گوسفند. وظیفه او نابود کردن بدترین بیماریها و بلاهاست.

خدایان باستانی

عبادت نه در عبادتگاه بزرگ یا معبد بلکه در فضای باز بر روی کوهها انجام می گرفت. ایرانیان باستان عادت داشتند که «بر بلندترین قلههای کوهها بالا روند و برای زئوس قربانی کنند، آنان تمام گنبد آسمان را زئوس می نامند و همچنین برای مهرشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد قربانی می کنند.» (هرودوت، یکم، ۱۳۱، مولتن، آیین زردشتی اولیه، ص ۳۹۱ و بعد). محرابهای آنان در معابد نیست بلکه در بلندبهای کوههاست، نقشهای برجسته بزرگ و کتیبههای شاهان در مراکز بزرگ تمدن نیستند، بلکه بر سینه صخرهها جای دارند.

گرچه خدایان غالباً با تصویرپردازیهای^۱ اساطیری توصیف شده اند، اما نسبتاً اسطورههای کمی درباره آنها روایت شده است. این خدایان با اصطلاحات خاص توصیف انسان^۲ وصف شده اند مانند خدایان گردونه ران که در گردونههای زیبایی که آنها را اسبان بیمرگ می کشند، به پیش می تازند، اما چون به این «انسان ماندگی»^۳ خدایان دقت کنیم، می بینیم که این خصوصیت از میان می رود. به عنوان مثال آمده است که خدای بزرگ میتره^۴ (= مهر) هزارچشم دارد؛ این نکته نماد بارزی است

کتابخانه رستار

@ArtLibrary

1. imagery

2. anthropomorphic

3. anthropomorphism

4. Mithra



پیانگر این عقیده که هیچ کس نمی‌تواند خطای خود را از این خدا بپوشاند و از هواقبش بگریزد.

بسیاری از دانشمندان معتقدند که چون جامعه هندواروپایی به سه طبقه یعنی فرمانروایان، جنگجویان و کشاورزان^۱ تقسیم می‌شد، خدایان نیز به سه دسته تقسیم می‌شدند. این فرضیه مربوط به ساخت «سه گانه» جامعه بشری و ایزدی همچون کلیدی برای گشودن بسیاری از مشکلات اسطوره‌شناسی ایران به کار گرفته شده، و احتمالاً در این مورد افراط شده است؛ اما می‌توان به این موضوع کاملاً معتقد بسود که سلسله مراتب خدایان بر اساس الگوی بشری ساخته شده است.

خدایان فراوانی در اساطیر ایرانیان باستان بوده‌اند و تعداد آنان بیش از آن است که بتوان در اینجا در باره همه آنان بحث کرد. فقط می‌توانیم به شخصیت‌های اصلی در تفکرات هندوایرانی و بومی ایرانی نظری بیفکنیم.

۲. وای، باد

باد که در ابرار انزا زندگی می‌آورد و در طوفان مرگ، یکی از اسرار آمیزترین خدایان هندوایرانی است. در یکی از متون هندی درباره او آمده است که وی از نفس غول‌جهانی که دنیا از بدن او ساخته شده، پیداکشته است. برگردونه تیزروی که آن را صد یا حتی هزاراسب می‌کشند، سوار است. اوست که «نورهای گلگون» یعنی برق را ایجاد می‌کند و سپیده‌دم را هویدا می‌سازد.

در ایران وی شخصیتی بزرگ و در عین حال معمایی است. برای او هم آفریدگار (اهوره مزدا) قربانی می‌کند و هم شیطان (انگره مینوی)^۲. آفریدگار بر تختی

۱. در متن انگلیسی، کارگران تولیدکننده. (م)

۲. Vayu درمتهای پهلوی وای. (م)

۳. اهریمن. در پشت پا نهم که اختصاص به وای دارد، از اینکه اهریمن برای وای قربانی کرده باشد، سخنی به میان نیامده است. تنها بعضی از موجودات اهریمنی مانند آزی‌دها که (ضحاك) او را ستایش کرده‌اند. (م)



آدو (Oado)، خدای باد بنا به اعتقاد کوشانیان، احتمالاً از کلمهٔ ایرانی واژه (Vata) «باد» یعنی عنصری که ویو (وای) بر آن نظارت دارد، مشتق شده است. امپراطوری کوشانی از ناحیهٔ گنگ تا آسیای میانه در طول سه قرن نخستین میلادی گسترش داشته و دین آنان از افکار چینیان و هندیان و ایرانیان و رومیان تأثیر پذیرفته است. از این رو بسیاری از خدایانسی که بر روی سکه‌هایشان دیده می‌شوند، از دین ایرانیان اقتباس شده است.

زرین در زیر ستونهای زرین که آنها را سایبانهای زرین پوشانیده است، برای او قربانی کرد و از او خواست که بتواند آفریدگان شیطان را نابود کند و آفریدگان خوب حفظ شوند. دعاهاى آفریدگار مستجاب شد، اما امیال ویرانگرانهٔ شیطان بر آورده نشد. آدمیان نیز به درگاه وای دعا می‌کنند خصوصاً در مواقع خطر، زیرا او جنگجوی سهمناک و فراخ سینه‌ای است. درحالی که «جامهٔ نبرد» بر تن دارد و مسلح به نیزه‌ای تیز و جنگ افزارهای زرین است، در تعقیب دشمنان خود خطر می‌کند تا اهریمن را نابود سازد و آفرینش اهوره مزدا را پاسداری کند.

درحالی که اهوره مزدا در بالا و در روشنی فرمانروایی می‌کند و اهریمن در پایین و در ظلمت، وای در فضای میان آن دو یعنی در خلاء حکمرانی دارد. در وای مفهوم «بی طرفی» هست، زیرا هم وای خوب و هم وای بد وجود دارد. بعضی از دانشمندان بر آن اند که او در تفکرات بعدی تبدیل به دو شخصیت شده است، ولی در دوران اولیه تصور می‌کردند که وای شخصیت واحدی است با سیمایی دوگانه: لیکر کلاست و درعین حال شوم، نیرویی هراس انگیز است و شخصیتی بی رحم که با مرگ پیوستگی دارد و کسی را یارای گریز از راه او نیست. اگر چنان که شایسته است او را خشنود سازند، آدمیان را از همهٔ یورشها رهایی می‌بخشد، زیرا باد از میان هر دو جهان یعنی جهان «روح نیک»^۱ و جهان «روح بد»^۲ می‌گذرد. او نیکوکار است و نابودکننده، پیوند می‌دهد و می‌گسلاند. نامش این است: «پیش رونده، پس رونده، آن سوافکننده، فروافکننده.» او دلیرترین، نیرومندترین، سخت‌ترین و سترترین است.

تیشتره (تیشتر) و دیو خشکالی

تیشتر شخصیت دیگری است که بایکی از پدیده‌های طبیعی یعنی باران ارتباط

۱. سپند مینو. ۲. اهریمن.

۳. Tishtarya در پهلوی تیشتر (Tishtar). پس از این نام او را به همین صورت اخیر می‌آوریم. (م)

دارد، اما مفهوم دوگانگی در شخصیت این خدا وجود ندارد. وی نیروی نیکوکاری است که در نبردی گیهانی با آپوشه^۱ (اپوش)، دیو خشکسالی که تباہ‌سازنده زندگی است، درگیر می‌شود. بیشتر «ستاره تابان و شکوهمند»، نخستین ستاره و اصل همه آنها و سرچشمه باران و باروری است.

چهارمین ماه سال (معادل ژوئن - ژوئیه) به بیشتر^۲ اختصاص دارد. گفته‌اند که در دهه نخستین این ماه، بیشتر به صورت مردی پانزده ساله درمی‌آید - پانزده سالگی در تفکر ایرانی سن آرمانی است. در دهه دوم به صورت گاونری و در دهه سوم به صورت اسبی درمی‌آید. بنا به روایت بندهش بیشتر در آغاز آفرینش به این پیکرها در آمد و باران ایجاد کرد. هر قطره بارانی که وی به وجود آورد به اندازه تشتی شد تا آب به بلندی قامت مردی زمین را فرا گرفت. جانوران موذی به ناچار به سوراخهای زمین فرورفتند و آنگاه روح^۳ باد آنها را به کرانه‌های زمین برد و بدین گونه دریای گیهانی^۴ را ایجاد کرد.

در سرودی که به بیشتر اختصاص دارد، نبرد میان این خدا و دیو خشکسالی بازگوشده است. بیشتر به شکل اسب زیبای سفید زرین گوشی، با سازوبرگ زرین، به دریای گیهانی فرورفت. در آنجا با دیو اپوش که به شکل اسب سیاهی بود و با گوش و دم سیاه خود ظاهری ترسناک داشت، روبرو شد. رو در رو سه شبانه‌روز باهم جنگیدند، اما اپوش نیرومندتر از کار به درآمد، و بیشتر با «غم و اندوه» به سوی اهوره مزدا فریاد برآورد که ناتوانی او از آن است که مردمان نیایشها و قربانیهای شایسته‌ای بدو تقدیم نکرده‌اند. آنگاه اهوره مزدا خود برای بیشتر قربانی کرد تا نیروی ده اسب، ده شتر، ده گاونر، ده کوه و ده رود در او دمیده شد. بار دیگر بیشتر

۱. Apaosha در پهلوی اپوش (Aposh). (م)

۲. این ماه تیر نام دارد که مشتق از صورت فرضی قدیمی «تیری» است. تیری یکی از خدایان قدیم ایرانی بوده است که آیینهای او با آیینهای بیشتر در آمیخته است. (م)

۳. در پهلوی «مینو» به کار رفته است. (م)

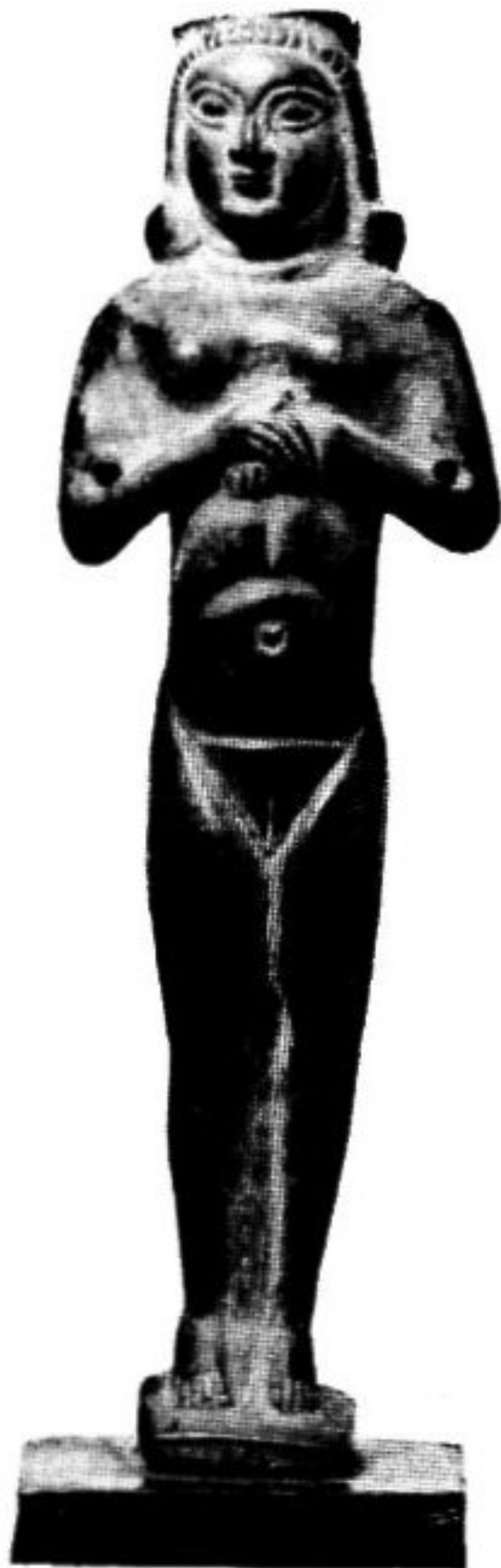
۴. cosmic ocean منظور دریای و روکشه یا فراخکرت است که قبلاً از آن سخن رفت. (م)

و اپوش رو در روی هم قرار گرفتند، اما این بار بیشتر که نیروی قربانی بدو قوت بخشیده بود، از کارزار پیروز به درآمد و آنها توانستند بی مانع به مزارع و چراگاهها جاری شوند. باد ابرهای باران را که از دریای گیهانی برمی‌خاستند، به این سو و آن سو راند، و بارانهای زندگی بخش بر هفت اقلیم زمین فرو ریخت.

در بندهش و در سرود مختص به بیشتر عمل زندگی بخش بیشتر از جنبه‌های گوناگون توصیف شده است. در بندهش وی ایجادکننده اولیه باران و دریاها و دریاچه‌هاست. در بیشتر یشت تکیه بیشتر بر این است که در گردش سالانه طبیعت، بیشتر سرچشمه دائمی آبهاست، کسی است که فرزند عطا می‌کند، جادوگران را درهم می‌شکند، سرور همه ستارگان و حامی سرزمینهای آریایی است. به اهمیت آن وجود ستاره‌ای^۱ که بر زمان ریزش باران نظارت دارد، آنگاه می‌توان پی برد که آفت بزرگی را به یاد آوریم که ناشی از گرمای تابستان و خشکسالی است و سرزمینی با بهابانهای گسترده را تهدید می‌کند.

اسطوره نبرد بیشتر با اپوش همچنین تا اندازه‌ای چگونگی نظر ایرانیان را در مورد مراسم آیینی برای ما بازگو می‌کند. آنان بر این باور بودند که قربانیهایی که درست انجام گیرد و به خدایان تقدیم شود، خدایان را نیرومند و قوی می‌سازد، و نیز نیرومندی خدایان موجب می‌شود که قربانیها در پی هم آمدن منظم فصول را تضمین کنند. فقط هنگامی که در قربانیها بیشتر را به یاری بخوانند، خشکسالی مغلوب می‌شود و باران می‌تواند به جهان زندگی بخشد. نتیجه نبرد گیهانی میان نیروهای زندگی و مرگ بستگی به این دارد که آدمی معتقدانه وظایف آیینی خود را به جای آورد.

۱. بیشتر را باشمرا یمانی یکی می‌دانند. (م)



مجسمه مفرغی ایزدبانوی باروری،
احتمالاً آناهیتا (ناهید)، بانو و
سرچشمه آبها، متعلق به دوره اشکانی.

آناهیتا (ناهید)^۱، آبهای نیرومند بی‌آلایش

طبیعی است که در بسیاری از دینها سرچشمه زندگی و باروری را به صورت موجودی مادینه تصور کنند. در ایران ایزدبانو آردوی سورا آناهیتا (یعنی آبهای نیرومند بی‌آلایش) سرچشمه همه آبهای روی زمین است. او منبع همه باروریهاست؛ نطفه همه نران را پاک می‌گرداند، رحم همه مادگان را تطهیر می‌کند و شیر را در پستان مادران پاک می‌سازد. درحالی که در جایگاه آسمانی خود قرار دارد، سرچشمه دریای گیهمانی است. او نیرومند و درخشان، بلندبالا و زیبا، پاک و آزاده توصیف شده است. درخور آزادگی خویش تاج زرین هشت‌پر هزاره ستاره بر سر دارد، جامه‌ای زرین بر تن و گردن‌بندی زرین بر گردن زیبای خود دارد. این توصیفهای روشن حکایت از آن دارد که از زمانهای قدیم تندیسهای این ایزدبانو در آیینهای پرستش او وجود داشته است. بی‌گمان از زمان اردشیرخوش حافظه^۲ به بعد این تندیسها بخشی از آیین پرستش او را تشکیل می‌داده است، زیرا یکی از تاریخ‌نویسان قدیم یونان (برسوس^۳) روایت می‌کند که این شاه مجسمه‌هایی از او را در شهرهای دوردست بابل و دمشق و همدان و سارد و شوش برپا کرده بود. ناهید ایزدبانوی محبوب مردم در بسیاری از سرزمینها شد. در ارمنستان «فره و زندگی ارمنستان، زندگی بخش، مادر همه خردها، خیرخواه همه نژاد بشر، دختر آرمزادای^۴ (اهوره مزدا) بزرگ و نیرومند» توصیف شده است. (آگائنگلوس^۵، به نقل از گری، مبانی، ص ۵۹). ناهید در اناطولی دارای معابد بسیاری بود، به طوری که استرابون مورخ رومی می‌گوید در آنجا از دختران خاندانهای اشرافی درخواست می‌شد که پیش از ازدواج در معبد ناهید به

۱. Anahita در پهلوی آناهید، فارسی ناهید به معنی «ناآلوده، پاک» اساساً صفت اردوی است. (م)

۲. Ardvi Sura یعنی اردوی نیرومند. (م)

۳. اردشیر دوم هخامنشی که یونانیان بدولقب Mnemom داده‌اند. (م)

4. Berossus

5. Aramazda

6. Agathangelus

«روسپی گری مقدس» پردازند. مشکل بتوان اظهار نظر کرد که آیا این کار در ایران نیز اجسرا می شده یا نه. همه متنهای دینی روسپی گری را با تندترین کلمات، زشت شمرده اند، اما بعضی بر آن اند که این تقبیحها خود دلالت بر این دارد که چنین کاری معمول بوده است. به هر حال، کاملاً نادرست است اگر بر این عقیده باشیم که پیرامون این بانوی آبها آیینی آمیخته باهرزگی وجود داشته است، زیرا از کاهنههایی سخن رفته است که در خدمت او بوده اند و تعهد پاکدامنی داشته اند. در ایران ناهید از احترامی عمیق برخوردار بوده، سرچشمه زندگی به شمار آمده و سپاسگزاری عمیق و صمیمانه ای را به خود اختصاص داده است و هنوز نیز چنین است.

وَرْتَرَنَه (بهرام)، پیروزی

در حالی که وای و تیشتر را با پدیدههای طبیعی مربوط می دانند و از اناهینا (ناهید) با کلماتی صمیمانه و مهر آمیز یاد می شود، بهرام وجودی است انتزاعی یا تجسمی است از یک اندیشه. او تعبیری از نیروی پیشتاز و مقاومت ناپذیر پیروزی است. در سرودی که بدو اختصاص دارد (یشت ۱۴) آمده است که بهرام ده تجسم یا صورت دارد که هر کدام از آنها مبین نیروی پویای این خداست. نخستین تجسم او باد تند است؛ دومی صورتی از گاونر زردگوش و زرین شاخی است؛ سومی اسب سفیدی است با ساز و برگ زرین؛ چهارمی شتر بارکش تیزدندانی است که پای بر زمین می کوبد و پیش می رود؛ پنجمی صورت گراز تیزدندانی است که به یک حمله می کشد؛ هم خشمگین است و هم زورمند؛ ششمی جوانی است به سن آرمانی پانزده سالگی؛ هفتمی پرنده تیز پروازی است که شاید کلاغ^۲ باشد؛ هشتمی قوچ دشتی است؛ نهمی بز نر جنگی است؛ و بالاخره دهمی مردی است که شمشیری زرین تیغه در دست دارد.

۱. Verethraghna در بهلوی و هرام (Wahram) و در فارسی بهرام. پس از این در این ترجمه ما این صورت اخیر را به کار می بریم. (م)
۲. بیشتر دانشمندان این پرنده را «باز» می دانند. (م)

شبهات این شکلهای بهرام و تیشتر که هر دو به صورت مرد و گاونر و اسب درمی آیند، آشکار است. در تصور ایرانیان، چگونه خدایان می توانند به صورتهای گوناگون در آیند؟ چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم دید (نک به بعد) زردشتیان بر این باور اند که هر چیزی در جهان روحانی («مینوگت»: مینو^۱) استعداد آن را دارد که صورتی مادی (یا «گیتینگت»: گیتی^۲) داشته باشد، و معتقدند که جهان به همین ترتیب به وجود آمد؛ جهان روحانی^۳ صورت مادی^۴ به خود گرفت. اما در حالی که موجودات زمینی «صورت مادی» به خود می گیرند که مناسب طبیعت آنهاست، موجودات آسمانی یا ایزدی نیز می توانند به اشکال گوناگون به «صورت مادی» در آیند. - و از این روست که تیشتر به سه شکل و بهرام به ده شکل درمی آید.

بهرام ایرانی، برخلاف همتای هندی خود ایندیره^۵ یا همتای ارمنی اش وهگن^۶، اسطوره ای ندارد که در آن سخن از غلبه او بر غول یا اژدهایی در میان باشد. در عوض، او بر «شرارت آدمیان و دیوان» غالب می آید، و نادرستان و بدکاران را به عقوبت گرفتاری می کشد. از نظر نیرو، نیرومندترین، از نظر پیروزی، پیروزمندترین و از نظر فره، فره مندترین است. اگر به شیوه ای درست برای او قربانی کنند، در زندگی و در نبرد پیروزی می بخشد. اگر به شیوه ای درست او را نیایش کنند، نه سپاه دشمن وارد کشورهای آریایی می شود و نه بلا. بنابراین، بهرام نماینده نیروی مقاومت ناپذیر است. وی اساساً خدایی جنگجوست.

دو تجسم از تجسمهای او به ویژه محبوبیت همگانی دارد، یکی تجسم او به شکل پرنده ای بزرگ و دیگری به صورت گراز. ایرانیان قدیم به پر کلاغ با احساس

۱. صورت نامرئی و نامحسوس از هر چیزی. (م)
۲. صورت مرئی و محسوس این جهانی هر چیز. (م)
۳. صورت مینویی عالم. (م)
۴. صورت گیتی، صورت مرئی. (م)

5. Indra
6. Vahagn

ترسی آمیخته با خرافات می نگریستند و می پنداشتند که پر این پرنده انسان را حفظ می کند و برای او نیکبختی و فره به همراه می آورد. احتمالاً کلاغی که در تصاویر مهری بناهای تاریخی رومی همراه مهر (میترا) است، در اصل نمادی از خدای پیروزی برای همراهی یا یاری مهر (میترا) می باشد.

البته آمده است که بهرام در یکی از اشکال خود که گراز باشد، مهر را همراهی می کند؛ این شکل نمادی به ویژه مناسب از نیروی پیشتاز پیروزی است. در یشت دهم که سرود باستانی مختص مهر است، این تصویر آمده است که بهرام پیشاپیش مهر (میتره) در پرواز است:

«به صورت گراز نر وحشی پیشتاز با پنجه های تیز و دندانه های پیشین تیز، گرازی که به یک حمله می کشد...، او پاهای پسین و پیشین آهنین، پی های آهنین، دم آهنین و فك آهنین دارد.»

همه دشمنانش را به سرانجامی خونین دچار می کند:

«در دم همه چیز را پاره پاره می کند، استخوان، مو، مغز و خون پیمان شکنان را بر روی زمین درهم می آمیزد. (یشت دهم، بند ۷۲-۷۰، گرشویج، مهریشت، ص ۱۰۷ به بعد)

جای شگفتی نیست که بهرام به خصوص در میان سربازان محبوب بوده باشد، و احتمالاً سربازان بوده اند که آیین نیایش او را به سرزمینهای دوردست برده اند. او در پس چهره هراکلس^۱ در کوماگنه^۲، وهگن^۳ در ارمنستان، وزلاگن^۴ در میان سکاها، و شغن^۵ در سغد، و آرتگن^۶ در خوارزم قرار دارد. بهرام در سکه های هندوسکایی،

- | | |
|-------------|-----------------------------------|
| 1. Herakles | 2. Commagene (در شمال شرقی سوریه) |
| 3. Vahagn | 4. Varlagn |
| 5. Vashagn | 6. Artagn |



در این نقش برجسته متعلق به نمرود داغ (Namrud Dagh) در کوماگنه، شاه انتیوخوس دیده می شود که دست در دست مهر دارد. هراکلیوس-وزیرترغنه (بهرام) به شیوه یونانیان برهنه تصویر می شود، اما میتره (مهر) - آپولو ملبس به لباس ایرانیان با جبه و پاپوش مصور می گردد.

و شاید - همان گونه که دیدیم - در بناهای تاریخی مهری (میتراپی) منجلی است.

رپیتوین^۱، سرور گرمای نیمروز

رپیتوین سرور گرمای نیمروز و سرور ماههای تابستان و قرینه لازم و سودبخشی برای تیشتر است. پیش از ورود شر، هنگامی که خورشید بی حرکت در بالای جهان ایستاده بود، در پایگاه رپیتوین قرار داشت. بنابراین رپیتوین سرور جهان آرمانی است. به عقیده زردشتیان اهوره مزدا در زمانی از روز که متعلق به رپیتوین است، قربانی کرد و از آن آفرینش به وجود آمد. در پایان جهان نیز، در زمان رپیتوین است که رستاخیز به انجام می رسد. بنابراین، ا فقط سرور زمان اولیه نیست، بلکه سرور زمان «بازسازی»^۲ نیز هست. او همه ساله فعال است: هر وقت که دیو زمستان به جهان هجوم می آورد، رپیتوین در زیر زمین پناه می گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می دارد تا گیاهان و درختان نمیرند. بازگشت سالانه او در بهار بازتابی از پیروزی لهایی خیر است که وی بر آن سرپرستی خواهد داشت. هنگامی که سرانجام شرمغلوب شود و فرمانروایی خدا بر زمین آشکار گردد،

... «(آن زمان) شبیه سال است که در بهاران درختان به شکوفه می آیند... همانند برخاستن مردگان، برگهای تازه از شاخه های گیاهان و درختان خشک بیرون می آیند و بهاران موسم شکوفه دادن است. (زادسپترم، فصل ۳۴ بند ۲۷، بويس، رپیتوین و نودد، ص ۲۰۳).

جشن رپیتوین بخشی از جشن نوروز است، هم روز نو در سال واقعی است و هم روز نو در زمان آرمانی آینده. آمدن رپیتوین به زمین، زمانی است برای شادی

1. Rapithwin

۲. کمال جهان در پایان آن. (م)



تصویر مهر (در نقش برجسته پیشین)

خلاصه

پیش از این، مطالبی درباره شخصیت‌های گوناگون خدایان ایران باستان دیدیم. برخی مانند وای آشکارا به سنت هندوایرانی تعلق دارند، در مورد اصل بعضی دیگر مانند ریثوین نمی‌توان یقین داشت. درحالی که بعضی مانند بهرام نشان دهنده تصورات انتزاعی هستند، بعضی دیگر مانند بیشتر نمادی از پدیده‌های طبیعی می‌باشند. بعضی مانند ناهید به زبانی که خاص توصیف انسان است، وصف شده‌اند و بعضی دیگر مانند ریثوین چنین توصیفی ندارند. در اسطوره مربوط به ناهید اشاره‌ای به نبرد گیجانی نرفته، اما در افسانه مربوط به بیشتر این مطلب به وضوح آمده است. بنابراین، تنوع بسیاری در تصورات مربوط به خدایان مختلف وجود دارد. تا اینجا از خدایانی که با آیینهای دینی مربوط هستند کم سخن به میان آمده است. در حقیقت در همه سنتهای دینی، آیینها محور زندگی مذهبی هستند، از این رو اکنون به خدایان ایرانی باستانی که با «آیین» ارتباط دارند، می‌پردازیم.

خدایان مرتبط با آیینهای دینی

۱. آتش

تا به امروز آتش کانون آیینهای هندو و زردشتی بوده است، اما ریشه‌های آن به دوران هندواروپایی باز می‌گردد. در هند آتش زیر نام آگنی^۱ ستایش می‌شود، و در همین حال هم زمینی است و هم ایزدی. هنگامی که نثارها را بر آن می‌افشانند، بر این باورند که آتش واسطه میان انسان و خدایان است، زیرا در اینجا است که دو جهان به هم پیوند می‌خورند. آگنی خدایی است که به صورت آتش، قربانی را قربان می‌کند و به عنوان روحانی دینی آن را به خدایان تقدیم می‌دارد. عنصر آتش همچنین در همه جهان پراکنده است؛ در خورشید که در آسمان برین است، وجود دارد. آتش در ابرطوفان‌ها فروخته می‌شود و به صورت برق به زمین فرود می‌آید و در اینجا دائماً به دست مردمان دوباره متولد می‌شود. بنابراین، آگنی را راه خدایان توصیف می‌کنند که از آن می‌توان به قله‌های آسمان رسید.

مرکزیت آتش در دین زردشتی شاید یکی از شناخته‌ترین جنبه‌های این دین باشد، اما بسیار بد تعبیر شده است. هم باورها و هم اعمال دینی مربوط به دوران پیش

۱. کلمه آیین را در برابر cult به کار برده‌ایم. (م)

۱. Atar همان آذر و آتش فارسی است. (م)

از زردشت کاملاً رنگ زردشتی به خود گرفته‌اند، و در اسطوره‌شناسی ایرانی غالباً دشوار است که عقائد قدیم را از متأخر جدا سازیم. آتش پسر اهوره مزداست و نشانه‌مرئی حضور او، و نمادی از نظم راستینش. یکی از پارسیان کنونی می‌نویسد:

«واقعا چه چیزی می‌تواند بیش از شعله پاک بی‌آلایش نماینده
طبیعی و والای خدا باشد که خود «نور جاودانی» است؟»
(مسانی، ص ۸۰)

به هر حال آیینهای زردشتی بسیاری از عقائد قدیمی را حفظ کرده‌اند. در این آیینها آتش مستقیماً مورد خطاب قرار می‌گیرد و موبد بدو نثار می‌کند. در نیایش آتش موبد این سخنان را برمی‌خواند:

آفرین^۱ خوانم بر یزش^۲ و نیایش، نثارخوب،
نثار آرزوکردنی و نثار ستایش آمیز که بر تو، ای آتش،
پسر اهوره مزدا، (نثار می‌شود)
توشایسته ستایش هستی، شایسته دعا هستی
باشد که توشایسته ستایش، شایسته دعا باشی
در خانه‌های مردمان.
نیکی باد مردی را
که تورا به راستی بپرستد.
(دالا، نیایشها، ص ۱۵۵)

در دین زردشتی کنونی آتش چنان مقدس است که نه اشعه خورشید را باید گذاشت که بر آن بیفتد و نه چشم کافری آن را ببیند. شاید همیشه وضع چنین نبوده

۱. آفرین: دعا، ستایش. (م)
۲. یزش، عبادت، پرستش. (م)

است، زیرا در دورانهای کهن آتشدانها را بر سر کوهها می‌ساختند.

درباره «آتر» فقط چند اسطوره‌ای به ما رسیده است، گرچه مسیحیان قدیم با تعداد بیشتری از این اسطوره‌ها آشنا بوده‌اند. یکی از این اسطوره‌ها که در سرود قدیمی زامیاد یشت آمده است، ستیز میان آتر و غول اژی‌دهاکه را بر سر فره ایزدی، روایت می‌کند. اژی سه‌پوزه بدآیین که تجسمی است از هوس و پیرانگر برای به چنگ آوردن فره ایزدی بتاخت تا آن را خاموش سازد. آتر نیز برای به دست آوردن آن شتافت و آن فره دست‌نیافتنی را نجات داد، اما اژی که همچنان از پس می‌تاخت و «ناسزا می‌گفت»، فریاد بر آورد که اگر آتر فره را به دست آورد، بر او خواهد تاخت و نخواهد گذاشت که دیگر هرگز روی زمین بدرخشد. چون آتر دچار تردید شد، اژی تاخت تا فره را به دست آورد. این بار نوبت آتر بود که زبان به تهدید بگشاید. به دهاکه (ضحاک) هشدار داد:

«ای ازدهای سه‌پوزه بازگرد، اگر آن فره دست‌نیافتنی را به
چنگ آوری، بر پشت تو زبانه کشم و در دهان توشعله افکنم که
دیگر هرگز نتوانی بر روی زمین آفریده اهوره گام برداری.»
(یشت ۱۹، بند ۵۹، بر اساس ترجمه ولف)

اژی هراسان خود را پس کشید و فره ایزدی همچنان دست‌نیافتنی ماند. مشکل بتوان گفت که معنی و مفهوم این اسطوره چه بوده است، اما این اسطوره بار دیگر نشان می‌دهد که ایرانیان باستان زندگی را نبردی میان نیروهای خیر و شر می‌دیدند. آتر طبعاً برای خیر می‌جنگید، از این‌رو، در یکی از دعاهاى زردشتی «جنگجوی خوب دلیر» نامیده شده است. ارتباط قدیمی آتش با عنصر طبیعی در متن متأخر دیگری ظاهر می‌شود که در آن آتش به صورت برق دبوی را که در پی بازداشتن

۱. Azhi Dahaka اژی به معنی ازدها، مار بزرگ است و دهاکه نام خاص، مجموع این کلمه
در متنهای دوران اسلامی به صورت ضحاک درآمده است. (م)

باران است، شکست می‌دهد. اما این اسطوره‌ها دیگر نقش مهمی را در عقائد زردشتیان کنونی ایفا نمی‌کنند، و چنانکه دیدیم در این دین آتش نماد اهوره مزدا و کانون عبادت‌های روزانه آنان است. با این حال، هنوز به آتش «جنگجو» خطاب می‌کنند، زیرا از مقدس‌ترین آتشها یعنی آتش بهرام (نک به بعد) درخواست می‌شود که نه با دیوان خشکسالی بلکه با دیوان مینویی تاریکی نبرد کند.

هَومَه (هوم)، گیاه و خدا

هوم هندو ایرانی (در هند سومه^۱) در ذهن غربیان تصویری است تقریباً در نیافتنی و در عین حال بس آشنا. هوم هم گیاه است و هم خدا. فشردن آیینی این گیاه با شماری از پدیده‌های آسمانی چون تابش خورشید و بارش باران پیوستگی دارد، با این همه هوم را موبدی ایزدی به شمار می‌آورند که خود قربانی غیرخونین است، اما قربانی خونین انجام می‌دهد. مرگ او موجب شکست شر است و مؤمنان با شرکت در میزدا^۲ به زندگی دست می‌یابند.

سومه یکی از شخصیت‌های اصلی در آیینهای پرستش ودایی است و در این آیینها هم گیاه است و هم خدا. شیره گرفته از گیاه کوبیده شده را از صافی پشمینه‌ای می‌گذرانند و به خمهایی که در آنها شیر و آب است می‌ریزند. زردی این مایع به اشعه خورشید و روانی آن به ریزش باران تشبیه می‌شود. از این رو سومه را سرور یا شاه رودها و بخشنده باروری نامیده‌اند. چون گمان می‌کنند که این نوشابه نیروی شفابخشی دارد، از این رو می‌گویند که این خدا کور را بینا می‌کند و به شل توانایی راه رفتن می‌دهد. سومه که دارای سیطره جهانی است، در میان خدایان نقش موبد را

۱. Haoma معادل هوم در پهلوی و فارسی است و ما در این ترجمه همین صورت اخیر را به کار می‌بریم. (م)

2. Soma
۳. Mayazd میزد (ضیافت آیینی) را به جای communion meal برگزیدیم. (م)

دارد و به آنان نیرو می‌بخشد. او همچنین جنگجوی بزرگی است و موبدانی که سومه بنوشند قادر اند دشمنان را در چشم به هم زدنی بکشند. این گیاه در کوهها پیدا می‌شود، اما آن موجود آسمانی که در عرش تزکیه شده، بر فراز همه جهانها قرار دارد.

هوم ایرانی کاملاً شبیه سومه است، و آن را اکنون با اِندِرا^۱ یکی می‌دانند. گمان می‌شود که این گیاه به شکل طبیعی نیرو می‌دهد و شفا می‌بخشد، چه رسد به وقتی که بر آن دعا بخوانند و آن را تقدیس کنند. آمده است که هر یک از چهار مردی که نخستین بار هوم را فشرده، مشمول این موهبت شد که صاحب فرزندی عالیقدر گردد: به ویونگهونت^۲ پمه^۳، به آتویه^۴ تریتونه^۵، به تریته^۶ کرساسپه^۷، و به پوروشسپه^۸ زردشت عطا گردید.

هوم مانند سومه جنگجوی بزرگی است:

هوم ازدهای شاخدار را کشت
که بلعنده اسب، بلعنده انسان،
زرد و زهر آگین بود، زهر زرد رنگ
بر او به بلندی یک نیزه بالا می‌رفت.
(گرشویج، ادبیات ایرانی، ص ۶۳)

- 1. ephedra
- ۲. Vivanghvant: ویونگهان، بدرجمشید. (م)
- ۳. Yima جم، جمشید. (م)
- ۴. Athwya اتھیان، (م)
- ۵. Thraetaona، فریدون (م)
- ۶. Thrīta، اثرط (م)
- ۷. Keresaspa، کرساسپ (م)
- ۸. Pourushaspa

در یکی از متنهای قدیمی که در هنگام نیایش هوم خوانده می‌شود، از او می‌خواهند که گرز خود را علیه اژدها، تبهاران، ستمکاران و زنان بدکاره بگرداند.

هوم آسمانی که پسر اهوره مزداست، موبدی ایزدی نیز هست. وی به خدایان دیگر فدیه نثار می‌کند و همانند موبدان زمینی باید سهم خود را از حیوان قربانی دریافت کند. با این کار او می‌تواند از روح آن حیوان مواظبت کند، و اگر این سهم را بدو تخصیص ندهند، آن حیوان در روز داوری از قربانی کننده شکایت خواهد کرد. چون وقتی که زردشت هوم را می‌فشد، ایزد هوم به نزد او آمد، بنابراین گمان می‌شود که هر بار که مؤمنان فدیه نثار می‌کنند، این ایزد نیز حضور دارد. بدین گونه هنگامی که (گیاه) هوم را قربانی می‌کنند، ایزد هوم در عین حال هم خداست و هم موبد و هم قربانی شونده. در یکی از متنهای قدیمی هندی تصور مرگ این خدا در هنگام اجرای آیین دینی چنین آمده است:

سومه خداست و با فشردن او را می‌کشند.

(س.ب. ۱۷/۴/۳، دوشن گیمن، نمادها، ص ۸۲).

بنابراین، از مرگ موبد ایزدی در مراسم قربانی زندگی و نیرو به مؤمنان می‌رسد. علاوه بر آن، هوم که در مراسم دینی روزانه تقدیس می‌گردد، نمادی است از هوم سفید که در «بازسازی جهان» همه مردمان را بیمارگ می‌سازد؛ گویی این مراسم پیش‌آزمونی^۱ است از آن اکسیر بیماری. نمی‌دانیم که این عقیده خاص تا چه اندازه قدیمی است.

بدین گونه در شخصیت هوم شخصیت جنگنده‌ای را می‌توان تصور کرد که با شر مبارزه می‌کند و موبدی ایزدی را که خود در مراسم قربانی قربانی می‌شود تا مردمان زندگی بیابند و حضور ایزدی او بر روی زمین در گیاه تقدیس شده‌ای که به

1. forelaste

صورت طبیعی در کوهها می‌روید، آشکاراست.

خلاصه

به اعتقاد ایرانیان خدایان موجوداتی دور از دسترس نیستند، بلکه نیروهایی هستند که مستقیماً در آیینهای دینی به آنها برمی‌خوریم. شخصیت آتر و هوم همچنین نشان دهنده تفاوت بسیاری است که میان تصورات شرق و غرب در مورد خدایان وجود دارد. گرچه اسطوره‌ها و تصویرپردازیهایی که در آنها خدایان همانند انسان توصیف می‌شوند، در مورد آتر و هوم به کار رفته است، اما این موجودات به گونه‌ای که یونانیان زئوس را تصور می‌کنند و یهودیان یهوه را مجسم می‌سازند یا مسلمانان الله را توصیف می‌کنند، صورت انسانی به خود نمی‌گیرند. هر گونه شباهتی میان تصورات ایرانیان و مسیحیان نباید مانعی در برابرینش ما باشد. ما در دنیای متفاوتی سپری می‌کنیم و به اندیشه ایرانی نباید با عینکی که رنگ مسیحیت دارد، نگریست.

علی‌رغم وجود نکات مذکور، موجودات آسمانی مسلماً شخصیت قهرمانی نیز دارند. پیش از این به این موضوع اشاره کردیم. تقریباً همه ادیان باستانی این ویژگی را دارند. در ایران شماری از قهرمانان ایزدی وجود دارند. داستانهایی که درباره آنان نقل می‌شوند، گاهی به زمینه افسانه نزدیکتر اند تا به اسطوره، اما اگر این شخصیتها را حذف کنیم، فضایی خالی در تصویر اسطوره‌شناسی ایران باستان بر جای گذاشته‌ایم.

قهرمانان ایزدی

یَمَه (جم)

جم شخصیت دیگری است که به مجموعه عقائد دوران هندوایرانی تعلق دارد. گرچه سنتهای هندی و ایرانی در شماری از جزئیات باهم توافق دارند، شخصیت کلی جم (یَمَه^۲ در هند) نسبتاً متفاوت است.

مشخصه برجسته یَمَه در وداها این است که وی نخستین کس از بیمرگان است که مرگ را برگزید. «او مرگ را برگزید تا خدایان را خشنود سازد، بیمرگی را برگزید تا فرزندانش خود را خشنود کند.» (ریگ ودا، دهم، ۱۳، ۴، زهر، طلوع در هروب دین زدهشتی، ص ۱۳۲). راه مرگ را سپرد تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد و مردمان با او در «خانه سرود» به سر برند. چون او شاه مردگان بود، مرگ را «راه یَمَه» دانستند. این تصویر با گذشت زمان رنگ نسبتاً شومی به خود گرفت، چنانکه بعضی مجسمه‌های او دلالت بر این موضوع دارد.

اسطوره‌های ایرانی، به دلائلی، در طی انتقالشان آسیب دیده‌اند و بازسازی تصویر کامل آنها دشوار است. جم در ایران به سبب فرمانروایی هزارساله‌اش در زمین بسیار مورد احترام است. ویژگی این فرمانروایی آرامش و وفور نعمت بوده و در طی

۱. Yima همان جم، جمشید است. در این ترجمه ما این صورت اخیر را به کار می‌بریم. (م)

2. Yama



یَمَه (جم) هندی، خدای مرگ که بر گاومیشی سوار است و ارواح درگذشتگان را بر آن حمل می‌کند.

آن دیوان و اعمال زشتشان - ناراستی و گرسنگی و بیماری و مرگ - هیچ نفوذی نداشتند. جهان در زمان فرمانروایی او چنان برخوردار از سعادت بود که ناگزیر زمین را در سه نوبت گسترده تر کردند به طوری که در پایان فرمانروایی او دو برابر گسترده تر از آغاز آن بود. بدین گونه جم پیش نمونه^۱ آرمانی همه شاهان است، و نمونه‌ای است که همه فرمانروایان بدو رشک می‌برند.

جم همچنین به سبب ساختن وَره (وَر) یا دژی زیرزمینی مورد تمجید است. آفریدگار بدو هشدار داده بود که مردمان گرفتار سه زمستان هر اس‌انگیز خواهند شد که در اثر آن همه مردمان و حیوانات نابود خواهند گشت. از این رو، جم وری ساخت و تخمه‌های همه انواع حیوانات مفید، گیاهان و بهترین مردمان را به آنجا برد. اگرچه این عقیده تشابهات بارزی با داستان طوفان سامیان دارد، اما بنا به روایات متون متأخر ایرانی هدف از «وَر» این بوده است که پس از اتمام آن زمستان که در پایان تاریخ جهان پیش می‌آید، دوباره جهان آبادان شود. از آنجا که اسطوره مشابهی در عقائد اسکانندیناویان وجود دارد، این احتمال هست که این دوست که صورت اولیه خود را حفظ کرده‌اند، اسطوره‌هایی را در بردارند که تاریخ آنها به هزاران سال پیش یعنی به زمان هندواروپائیان بازمی‌گردد.

از جم همچنین به عنوان گناهکار یاد می‌گردد. زردشت او را سرزنش کرده که برای خشنودی مردمان خوردن گوشت گاو را به آنان توصیه کرده است. در متون دیگر آمده است که وی مغرور شد و با ادعای خدایی مرتکب دروغ شد. در یکی از متون قدیم روایت شده که چون او را سخن دروغ خوش آمد، فره‌اش در سه نوبت به شکل مرغی به پرواز درآمد و از پیش او گریخت. نخستین بار مهر آن را برگرفت، بار دوم فریدون و بار سوم گرشاسب. علت سه بار گریختن فره را از او نمی‌دانیم، گرچه بعضی دانشمندان بر آنند که این کار نموداری از ساخت سه گانه جامعه‌ای است که

1. prototype

۲. Vara در پهلوی ور (Var). (م)

جم بر آن فرمانروایی داشته است یعنی طبقه روحانیان و جنگجویان و صنعتگران^۱. ماهیت دقیق گناه او را نیز به یقین نمی‌دانیم. حدس زده‌اند که قربانی کردن گاو که گمان می‌رفته موجب بیماری انسان می‌شود، با جم ارتباط دارد، و بدین گونه به جم قدرتی را نسبت داده‌اند که در واقع به عقیده زردشت، از آن خدا بوده است، یعنی قدرتی که انسان را بیمارگ سازد. به درستی نمی‌توان گفت که آیا چنین مطلبی باوری باستانی است یا نه. در متون متأخر فقط این مطلب آمده است که وی دروغ گفته و اوهان کرده است که دارای قدرت ایزدی است.

پایان زندگی جم نیز در سنت ایرانی تاحدی مرموز است. یکی از سرودهای باستانی می‌گوید که او به دست برادرش شَبیتُورَه (اسپیتور^۲) به دونیم شد، اما در روایات بعدی ضحاک بدکار که به صورت موجودی اساطیری توصیف نشده، بلکه سنگری است نابکار، جم را می‌کشد و قلمرو زمینی او را تصاحب می‌کند.

جم، علی‌رغم گنااهش، هنوز شخصیتی درخور ستایش به شمار می‌آید. پسر سپولیس محل کاخ بزرگ هخامنشیان مشهور به تخت جمشید (جمشید صورت متأخر پیمه) است. افتخار بنیان نهادن نوروز که عید بزرگ سالیانه ایرانیان است و فرصتی است برای شادمانیها و عیدی دادن‌ها، به جمشید تعلق دارد.

هَرهنگ و تَخمور و ۲ (= تهمورث)

چنین می‌نماید که در ایران باستان سنتهای مختلفی درباره نخستین شاه وجود داشته است، زیرا علاوه بر جم دو شخصیت دیگر نیز نخستین شاه نامیده شده‌اند، هَرهنگ و تهمورث. متنها آن گونه که به دست ما رسیده‌اند دارای طرح خاصی از تاریخ و اسطوره هستند و این دو «نخستین شاه» را در این طرح به صورت نخستین

۱. صنعتگران و کشاورزان يك طبقه را تشکیل می‌دادند. (م)

۲. Spityura در پهلوی Spitur (م)

۳. Takhmoruw : تهمورث (م)

فرمانروایان افسانه‌ای، یکی پس از دیگری، گنجانده‌اند، گرچه اینان روزگاری از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند.

هوشنگ در دورانهای قدیم فرمانروای هفت اقلیم بود. او بر مردمان و دیوان جگمرائی می‌کرد؛ همه جادوگران و دیوان از برابر او گریختند. گمان می‌شد که مَرَنَه (مَرَن) همان مازندران باشد که مرز جنوبی آن کوه دماوند است. در مازندران دیوان و جادوگران بسیاری جایگزین بودند که دوسوم آنان به دست هوشنگ دلیر کشته شدند. فرمانروایی او دوران استقرار قانون در روی زمین بود و از او و همسرش نژاد ایرانیان به وجود آمدند.

تهمورث مانند هوشنگ و دیگر مردمان نیک‌سیرت دیوان را شکست داد. به پست‌پرستان و مردان و زنان جادوگر تاخت، و حرمت راستین آفریدگار را رواج داد. گویند که در نبرد با شر، اهریمن را به شکل اسبی در آورد و به مدت سی سال سوار بر او گرد جهان گشت.

تربته (آلوط)، تریتونه (فریدون)

روایات دینی در سراسر جهان داستانهایی را از نبردهای میان قهرمانان ایزدی و شرها دربردارند. در هند باستان مشهورترین آنان ایندَره^۲ است که ورتَره^۳، دیو خشکسالی را با رعد که به منزله گرز اوست، از میان می‌برد، و بدین گونه آبها را که به مردمان زندگی می‌بخشند، آزاد می‌سازد. قهرمان دیگری از این نوع تربته^۴ است که او را با بیانی کاملاً شبیه به ایندَره توصیف کرده‌اند. تربته بسا «رعد» خویش را بر سر روپه^۵، ازدهای سه سرشش چشم را می‌کشد. در حادثه دیگری تربته دیوی را که شکل خرس دارد با گرز خویش از پای درمی‌آورد. تربته همراه با طوفان غرش

۱. Mazana در بهلوی Mazan (م)

2. Indra

3. Vritra

4. Trita

5. Vrisvarupa



طلسمی از دوران اشکانی که فریدون را نشان می‌دهد که دیوی را گرفته است و قصد دارد او را با گرز خود بکشد. بر پشت این طلسم نمونه جالب توجهی از یکی از نمادهای رومی را در بافتی ایرانی می‌بینیم، یعنی گرگی که در حال شیردادن است. نمی‌دانیم تعبیر ایرانیان از این نقش چه بوده است.

می کند و هنگامی که بر آن ضربه می زند، شعله های آگنی^۱ زبانه می کشد. اما برخلاف ایندزه، تریته یکی از کسانی به شمار آمده است که سومه^۲ مقدس را آماده ساخته و نوشیده است.

در ایران وظیفه این خدا در وجود دو شخصیت ظاهر می شود: تریته^۳ (= اَثرَط) که شفابخش است و آماده سازنده هوم، و تریتونه (فریدون در منتهای متأخرتر) که ازدهاکش است. اثرط سومین انسانی بود که هوم را برای جهان مادی آماده ساخت و از آفریدگار درخواست کرد که به او دارویی ببخشد که با آن بتواند در برابر درد و بیماری و پوسیدگی و عفونت و مرگ که اهریمن آنها را با جادوگری خویش در میان مردمان می پراکند، ایستادگی کند. در پاسخ به درخواست اثرط، آفریدگار هزاران گیاه شفابخش را که برگرد درخت گو کَرَنَه (= گو کَرَن) در دریای گیهانی^۴ می رویند، فرو فرستاد. از این رو، از اثرط به عنوان کسی که بیماری و تب و مرگ را از مردمان دور ساخت، یاد می شود.

از فریدون نیز درخواست می شود که مردمان را در برابر خارش و تب و ضعف یاری کند، زیرا اینها همه کار دها که (= ضحاک)، ازدهای بزرگ سه سر سه پوزه شش چشم است، دیو دروغ که او را اهریمن آفرید تا پارسایی و خانه های مردمان را نابود سازد. از فریدون تقاضا می شود که مردمان را در برابر کارهای دها که (= ضحاک) کمک کند، زیرا بر آن اند که او آن ازدها را در نبردی که در ورنه^۵ یا در عرش اتفاق افتاد، شکست داد. فریدون بر سر و گردن و قلب دها که (= ضحاک) گریزی فرود آورد، اما نتوانست او را بکشد. سرانجام تیغی برگرفت و بر آن غول زد که بر اثر آن شمار

۱. Agni آتش، خدای آتش. (م)

۲. Soma نك به صفحات قبل. (م)

3. Thritha

۴. Gaokerena در پهلوی گو کَرَن Gokaran (م)

۵. منظور دریای وروگنه یا فراخکرت است که قبلاً وصف آن آمد. (م)

6. Varena

بسیاری از موجودات ترسناک از تن نفرت انگیز او بیرون دویدند. از ترس اینکه مبادا جهان از موجودات زیانکار چون مار و وزغ و گژدم و چلپاسه و لاک پشت و قورباغه بر شود، فریدون از تکه تکه کردن آن غول منصرف شد. در عوض، او را به زنجیر کشید و در کوه دماوند زندانی کرد. چنانکه خواهیم دید، روزی مردمان از اینکه فریدون ضحاک را نکشته است، تأسف خواهند خورد.

پیروزی فریدون بر دها که (= ضحاک) او را به مقام پیروزمندترین انسان - البته به زردشت - رسانید. شخصیت پیروزمند فریدون موجب شد که وی بتواند فره هم را هنگامی که از آن قهرمان سرنگون شده گریخت، به دست آورد. از آنجا که وی برستمگری دها که (= ضحاک) غالب آمد، مؤمنان از او درخواست می کنند که همه ستمکاران را از آنان دور دارد.

پرسشنامه (مشراسب)

گرشاسب قهرمان جوان گیسودار گرزبه دست یکی دیگر از قهرمانان ازدهاکش بزرگ باستانی ایران است. وی نیز همچون فریدون ایزد به شمار نمی آید، و از این رو، اردشتیان او را نیایش نمی کنند، بلکه فقط برای او با نیت خاصی قربانی می کنند. اسطوره های بسیاری - یا شاید بهتر است آنها را افسانه بنامیم - درباره این پهلوان ماجراجوی بزرگ وجود داشته است که اکنون فقط بخشهایی از آنها را در دست داریم. گفته شده که وی گندروه^۲ ازدهای زرین پاشنه را کشته است که با دهان گشاده برای بلعیدن حرکت می کرده، و سر او به خورشید می رسیده و می توانسته دوازده مرد را يك باره ببلعد. گفته اند که نبرد با این غول هراس انگیز نه شبانه روز در «دریای گیهانی»^۳ به درازا کشید.

1. Keresaspa

2. Gandarewa

۳. یعنی دریای وروگنه یا فراخکرت. (م)

بسیار اند غولها و راهزنان و نابکارانی که به دست گرشاسب افتاده‌اند. یکی از آنها مرغ غول پیکری به نام گمک^۱ است که در هوا بال می‌گشود و زمین را می‌پوشاند و چنان بال می‌گسترده که بساران نمی‌توانست بر زمین بیارد. در یک مورد گرشاسب ناچار شد که ترسان از برابر ازدهای شاخدار بگریزد،

که بلعنده اسب، بلعنده مرد، زرد و زهر آگین بود،
زهر بر پشت او به بلندی یک نیزه بالا می‌رفت.

گرشاسب پهلوان بر پشت این ازدها
سرگرم پختن گوشت در دیگ
در هنگام ناهار بود.

آن غول داغ شد و عرق کرد،
حرکتی به پیش جست،

در حالی که آب جوشان را به این سو و آن سومی پاشید.
گرشاسب دلیر از ترس گریخت.

(یسن ۹، بند ۱۱، گرشویج، ادبیات، ص ۶۳)

به سبب دلیریش بود که گرشاسب توانست فره را که از جم گریخته بود، به دست آورد.

در پایان جهان بار دیگر گرشاسب مردمان را از دست ازدهایی نجات می‌دهد، زیرا که هاگه (= ضحاک) از زندان خود در کوه آزاد می‌شود و با خشمی دیوی بر آفریدگان می‌تازد و گناهان سهمناکی از او سر می‌زند و یک سوم مردمان و جانوران را می‌بلعد. آفریدگار گرشاسب دلیر را برمی‌انگیزد و او آن ازدها را با گرز معروف خود می‌زند و می‌کشد، و بدین گونه آدمیان را نجات می‌دهد.

گرچه گرشاسب از جهت دلاوریش مورد احترام است، و گرچه از او

1. Kamak

درخواست می‌شود که تجاوز دزدان را به دور دارد، اما در سنت زردشتی پیوسته در مورد شخصیت او تردید وجود دارد. وی قهرمانی دلیر بود، اما لاابالی، زیرا به آتش که کانون زندگانی دینی است، احترام نگذارد و اعتنای کمی به دین داشت. در هنگام سرگ درخواست کرد که او را به بهشت راه دهند، اما با وجود اینکه اعمال خود را یک یک بر شمرد، آفریدگار خواهش او را نپذیرفت. سرانجام پس از خواهشهای بسیار گرشاسب و فرشتگان که می‌گریستند، و درخواست زردشت و نماد جهان حیوانی اجازه ورود به بهشت را یافت.

داستانهایی که پیرامون گرشاسب وجود دارد، نمونه‌های خوبی هستند از مرز تاریکی که می‌تواند اسطوره را از افسانه جدا سازد. گرچه این داستانها اکنون بیشتر به صورت افسانه‌ای باقی مانده‌اند تا به صورت اساطیری، ارتباط گرشاسب با پایان جهان دلالت بر این دارد که این افسانه‌ها زمانی اهمیت دینی بیشتری از آنچه اکنون دارند، داشته‌اند. گرشاسب همانند بسیاری دیگر از شخصیت‌های فرهنگ باستانی ملتها به سبب دلاوریش یاد می‌شود و نه به دلیل بد کرداریهایش.

خلاصه اساطیر باستانی

گرچه عقائد ایران قدیم پیش از زردشت فقط در روایات زردشتی و هندی حفظ شده است، و مستقلاً جدا از این دو سنت وجود ندارد، با این همه می‌توانیم تعداد بسیاری از قدیم‌ترین اسطوره‌های ایرانی را بازسازی کنیم. تصویر قدیمی که از عالم عرضه می‌شود مشتمل است بر زمینی مسطح و آرام که در اصل در آن هیچ گونه بدی وجود نداشت. این آرامش با دخالت شر به هم خورد و باعث پریشانی زندگی زمینی و آسمانی شد.

همان‌گونه که از مردمان قبیله‌ای باستانی می‌توان انتظار داشت، محور اسطوره‌های هند و ایرانیان غالباً ستیزهایی است که در طبیعت دیده می‌شود یا طبیعت

۱. منظور گوشورون (Goshurun) : روان گاو است. (م)

آنها را منعکس می کند. خشکسالی و باران، رعد و برق و گرمای خورشید، همه در نظر ایرانیان قدیم بازتابی از برخورد های گیهانی بوده است. با این همه این اساطیر باستانی را نمی توان فقط به عنوان شکلی از طبیعت پرستی توصیف کرد؛ بعضی از خدایان کاملاً نمودار افکار انتزاعی هستند مانند «پیروزی»؛ و در حالی که بعضی خدایان با مشخصات انسانی توصیف می شوند، بعضی دیگر چنین نیستند.

در نظر ایرانیان باستان کارهای ایزدی واقعیهایی نیستند که با تجربه انسانی فاصله بسیاری داشته باشند، بلکه عواملی هستند در زندگی روزانه. مراسم دینی را بر سر کوهها اجرا می کردند و نه در معابدی انحصاری. خدایان در همه اجزاء گیهان وجود دارند؛ چنانکه آثر، پسر خدا، هم در آسمانها، هم در فضا و هم در آتشیهای کوچک خانگی حضور دارد. زندگی روزانه و زندگی آیینی آدمی مستلزم تماس مستقیم و بی واسطه با موجودات ایزدی است. آیینها فقط شامل سرودهایی که برای موجودات دوردست - آسمان و خورشید و ستارگان - می خوانند، نیست، بلکه سرودهایی را نیز دربر می گیرد که برای نیروهای موجود در آتش و هوم می خوانند (سرودهای مختص به «آتش» و «هوم»).

اساطیر ایران باستان تنها به نبردهای گیهانی و مفاهیم انتزاعی و شخصیهایی آیینی مربوط نمی شوند، بلکه با قهرمانان افسانه ای و نمونه شاهی و قهرمان دلیر و پزشکی اولیه نیز سروکار دارند. همه این بینشها در مورد انسان و جامعه و جهان و قدسیان در اسطوره های باستانی که زردشتیان و درموردی هندوها آنها را حفظ کرده اند، توصیف شده اند. به سبب طبیعت بس محافظه کارانه این دوسنت دینی است که می توانیم عقائد مربوط به هزاران سال پیش را بازسازی کنیم.

ستیز میان خدایان و دیوان

ثنویت مشخصه دین زردشتی است، و آن اعتقاد به وجود دو نیروی اساساً متضاد است که دست اندرکار عالم اند. آریاهای باستان به دو نیروی متضاد «راستی» یا «نظم» (آشه^۱) و «دروغ» یا «بی‌نظمی» اعتقاد داشتند. و این همان اندیشه‌ای است که دین زردشتی آنرا اتخاذ کرد و گسترش داد. در این دین پیروان «راستی» آشون^۲ و بدکاران یعنی پیروان «دروغ» دُرُوگُون^۳ نامیده می‌شوند.

چنین می‌نماید که زردشت در سرودهایش این تصور را داشته که مخاطبان او با اسطوره‌های آشنا بوده‌اند که در آن این ثنویت به صورت دو روح متضاد درآمده بود، زیرا چنین می‌گوید:

از دو روح^۴ سخن خواهم گفت:

یکی از آن دو یعنی روح مقدس^۵ در آغازهستی به روح مخرب^۶

گفت:

1. Asha
2. ashavan
3. drugvan

۴. در متن اوستایی مینویو (mainiyu) «مینو» آمده است. (م)

۵. در متن اوستایی سَپنتَه مَینویو (Spenta Mainiyu) «سپند مینو» آمده است. (م)

۶. در متن اوستایی آنگرَه مَینویو (Angra Mainiyu) «اخریمن» آمده است. (م)

«نه اندیشه‌های ما باهم موافق است، نه تعلیمات ما و نه نیروهای

اندیشه ما،

نه گزینش‌های ما، نه گفتار ما و نه کردار ما،

نه وجدان ما و نه روح ما.»

(پس ۴۵ بند ۲، دوشن گیمن، سردها، ص ۹۳)

این اندیشه تضاد دو نیرو چنان در آیین زردشتی متأخر تحول یافت که دو نوع واژگان متفاوت (در متون) به کار رفته است. چنانکه وقتی زردشتیان به نیروهای خوب اشاره می‌کنند، کلمات «سر»^۱ و «دست»^۲ و «گفتن»^۳ و «درگذشتن»^۴ را به کار می‌برند، اما هنگامی که عضوی از نیروهای بد مورد نظر است از کلمات «گمال»^۵ (کله) و «گو»^۶ (دست) و «دو»^۷ (هرزه‌گویی) و «مردن» (هلاک شدن) استفاده می‌کنند.

پیش از این ملاحظه کردیم که در نظر زردشتیان گناهی بزرگتر از اینکه کسی نیک را با بد شریک بداند، نمی‌تواند وجود داشته باشد، یعنی کسی عقیده داشته باشد که جهان خوب آفریده اهریمن است. عکس این مطلب نیز کاملاً صادق است: گناهی بزرگتر از این وجود ندارد که کسی خدا را با شر انباز کند. خوب و بد و اقیتهایی متضاداند، همان گونه که تاریکی و روشنی، یا زندگی و مرگ. اینها جوهرهای متضاداند نه اینکه فقط جلوه‌های متفاوتی از حقیقت واحدی باشند. شر فقط عدم خیر نیست، بلکه جوهر و نیرویی واقعی است. خوب و بد نمی‌توانند

۱. دراوستا وَغَدَنَه vaghdhana (م)

۲. دراوستا zasta (م)

۳. در اوستا mrav (م)

۴. دراوستا رِیْت reith (م)

۵. دراوستا گِیْرَدَه kamedha، در پهلوی kamal (م)

۶. دراوستا و پهلوی gav (م).

۷. دراوستا dav، در پهلوی دَوِیدَن (م)

همزیستی داشته باشند، آنها همدیگر را نابود می‌کنند و باید نهایتاً از دو علت اولی ناشی شده باشند که خود دشمن هم هستند و آشتی ناپذیر. تضاد خوب و بد، یا خدا و شیطان - اگر اصطلاحات مسیحیت را به کار بریم - اساس کل اسطوره‌شناسی، خداشناسی و فلسفه دین زردشتی است. برای اینکه ببینیم این دو نیرو چگونه حاصل شده‌اند، باید نخست به تصور زردشتیان درباره نیروهای ایزدی و دبوی و سپس به اسطوره‌های آنها نظر بیفکنیم.

دارد و فرشتگانی که در خدمت اویند، فرمانهایش را اجرا می کنند. گرچه ممکن است گروهی این نمادپردازی^۱ را حقیقی پنداشته باشند، اما نباید تصور کرد که همه زردشتیان بر این عقیده اند. بیشتر اسطوره‌ها، همان طور که خواهیم دید، خصوصیتی التزامی دارند.

در نظر زردشتیان اورمزد برتر از تمامی خیر کامل است و با بدی هیچگونه ارتباطی ندارد. زردشتیان خدای مسیحیان را به سبب اینکه روا می‌دارد که آفریدگان او و حتی پسر خودش، دچار رنج شوند، محکوم می کنند. رنج بردن را بد می‌دانند، زیرا رنج «آفرینش خوب» را تباه می‌کند؛ این امری است که خدا اکنون نمی‌تواند اختیار آن را در دست داشته باشد. اما روزی بر آن چیره خواهد شد. خدا سرچشمه همه نیکیهاست: روشنایی، زندگی، زیبایی، شادی و تندرستی. او نیرویی است در پس هر سریری، سرچشمه الهام همه راستیهاست و نماد زمینی او مرد پارساست.

آیه سینه‌ها^۲ (امشاسپندان)، پسران و دختران خدا

زردشت از هفت وجود یا «جلوه» خدا سخن می‌گوید که خدا آنان را بر حسب اراده خود آفریده است. آنها عبارتند از سینه مینو^۳ (سپند مینو)، و هومنه^۴ (همسن)، آشه^۵ (اردیبهشت)، خشره ویریه^۶ (شهریور)، آرمیتی^۷ (اسپندارمد)، هوروات^۸ (خرداد) و آمرتات^۹ (مرداد)، به ترتیب به معنی روح نیکوکار، اندیشه

1. symbolism

Amesha Spenta در پهلوی امشاسپندان، ما از این پس در این ترجمه همین صورت اخیر را به کار می‌بریم (۲)

3. Spenta Mainiyu

4. Vohu Manah

5. Asha

6. Khshathra Vairya

7. Armaiti

8. Haurvatat

9. Ameretat

نیروهای خیر

آهوره مزدا، سرور دانا

آهوره مزدا^۱ (اورمزد در متون بعدی) به معنی «سرور دانا»، نامی است که زردشتیان به «خدا» داده‌اند. چنانکه از نام او برمی‌آید، ویژگی او خرد است - کسی است که نه فریب می‌خورد و نه می‌فریبد، این سرور، بخشنده و خیر مطلق است. او که پدر و مادر آفرینش است، مسیر خورشید و ماه و ستارگان را ساخته است. او بوده و هست و خواهد بود. به سخنی دیگر، او جاودانه است، اما در دوران کنونی قادر مطلق نیست، زیرا توانایی او به دلیل دشمن عمده‌اش یعنی اهریمن محدود است. اما زمانی خواهد رسید که بدی مغلوب شود و آهوره مزدا با قدرت مطلق فرمانروایی کند.

عباراتی که اورمزد با آنها توصیف شده است، غالباً با طبیعت ارتباط دارند. او جامه‌ای مزین به ستارگان در بر دارد. زیباترین شکل‌های او شکل خورشید بر آسمان و روشنی بر روی زمین است. گویند که «خورشید تیز اسب» چشم اوست. تختش در عرش اعلی، در نور آسمانی جای دارد و در آنجا درباری

1. Ahura Mazda

نیک، راستی، شهریاری مطلوب، اخلاص، کمال و بی‌مرگی. مشخصه اصلی خدا «روح نیکوکار» یا «آفریننده» است. این مشخصه منحصرأ به خدا تعلق دارد، اما جلوه‌های دیگر، تجلیاتی از خدا هستند که در هر یک از آنها انسان می‌تواند سهیم باشد: این جلوه‌ها وسیله‌هایی هستند که خدا را به انسان و انسان را به خدا نزدیک می‌کند. زردشت چنین اظهار می‌دارد که هر که به اهوره مزدا روی آورد و از او اطاعت کند، از طریق کارهای «اندیشه نیک» به «کمال» و «بی‌مرگی» خواهد رسید (یسن ۴۵، بند ۵). به واسطه «اندیشه نیک» است که آدمیان راه «راستی» را دنبال می‌کنند و به «کمال» و «بی‌مرگی» دست می‌یابند و بدان وسیله به «شهریاری» می‌رسند. بدین گونه است که انسان می‌تواند در سرشت خدا سهیم باشد؛ درحقیقت وظیفه دینی انسان این است که با منبع غایی یا آفریدگار یکی باشد.

مباحثات فاضلانه بسیاری درباره اصل و منشأ این «جلوه‌ها» مطرح شده است. بعضی بر آنند که اصل و منشأ این شخصیتها خدایان باستانی هستند. اما اصل آنها هر چه باشد، آنچه بیش از همه مهم است، احساس آرمانهای والا و اندیشه عمیقی است که دربر دارند. در دین زردشتی متأخرتر تصویرپردازی تخیلی بیشتری درمورد این شخصیتها که آنها را با فرشتگان بزرگ مسیحی مقایسه کرده‌اند، به کار رفته است. اهوره مزدا را با «روح آفریننده» (سپند مینو) یکی شمرده‌اند و سرۆشه^۱ (سروش) به تعداد امشاسپندان افزوده گشته است تا ساخت هفتگانه «سلسله مراتب» ایزدی تکمیل شود. همه هفت (امشاسپندان) بر تخته‌های زرین در کنار اهوره مزدا در اقامتگاه خود یعنی «خانه سرودها»^۲ قرار دارند، عرشی که راستکاران پس از مرگ به آن می‌رسند. هر یک از امشاسپندان بخشی از آفرینش را حمایت می‌کنند. بهمن حیوانات را، اردیبهشت آتش را، شهریور فلزات را، اسپندارمد زمین را، مرداد

1. Sraosha

۲. ترجمه اوستایی Garo demana، در پهلوی و فارسی «گردمان» که در معنی عرش اعلیٰ بهشت است به کار می‌رود. (م)

گهاهان را و خرداد آب را حمایت می‌کند. انسان تحت حمایت خود اهوره مزداست. این جاودانگان همگی چنان نقش مهمی را در دین زردشتی ایفا می‌کنند که جای آن دارد که بر هر یک از آنان جداگانه نظری بیفکنیم.

وهومنه (بهمن)، اندیشه نیک

بهمن، نخستین زاده خدا، در طرف راست اهوره مزدا می‌نشیند و تقریباً نفس مشاور را دارد. اگرچه او پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است، با انسان نیز سروکار دارد. بهمن بود که آشکارا در برابر زردشت نمایان شد، و اوست که گزارشی روزانه از اندیشه و گفتار و کردار مردمان تهیه می‌کند. پس از مرگ، بهمن روان پارسایان را خوش آمد می‌گوید و او را به بالاترین قسمت بهشت رهنمون می‌شود. در پس این تصویرپردازی بازهم این اعتقاد وجود دارد که «اندیشه خوب» (بهمن) مظهر خرد خداست که در وجود انسان فعال است و انسان را به سوی خدا رهبری می‌کند؛ زیرا از طریق «اندیشه نیک» است که به شناخت دین می‌توان رسید. دیوانسی که بهمن با آنان مخالف است، عبارتند از «آشمه»^۱ (خشم) و آز (غلط اندیشی)^۲، و بالاتر از همه آگه مننه^۳ (آکومن: اندیشه بد یا بی‌نظمی).

آگه اردیبهشت، راستی

اردیبهشت که زیباترین امشاسپندان است، نه تنها در برابر ناراستی قرار

1. Aeshma

۱. آز پس از اهریمن بزرگترین دیو به شمار می‌رود. از این رو، بعضی از دانشمندان از جمله هالف معنایی بیش از معنی «آز و حرص» در مفهوم متداول برای آن قائل‌اند. مؤلف، به پیروی از لار، آن را در مفهوم «غلط اندیشی، کج اندیشی» در واقع هر نوع «بداندیشی» گرفته است. (م)

۲. Aka Manah، در پهلوی آکومن (Akoman). (م)

4. Asha

می‌گیرد، بلکه نماینده قانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان نیز هست. شخص مؤمن آشون یعنی «پرو اشه» نامیده می‌شود. آنانی که اشه را نمی‌شناسند، از بهشت محروم‌اند، زیرا آنان بیرون از کل نظم خدا هستند. پارسایان نبایش می‌کنند تا بتوانند این فرمانروای بهشتی را ببینند و راه او را دنبال کنند و در بهشت پر از شادی او به سر برند. اشه نظم را در روی زمین نگاه می‌دارد، زیرا بیماری و مرگ و دیوان و جادوگران و آفریدگان شریر - همه آنانی را که با نظم جهانی که خواست خداست به مخالفت برمی‌خیزند - سرکوب می‌کند. اشه حتی نظم را در دوزخ نگاه می‌دارد و مراقبت می‌کند که دیوان بدکاران را پیش از آنچه سزاوار آن‌اند، تنبیه نکنند. هم‌اورد اصلی او ایندزه (اندر) است، که «روح ارتداد» در انسان است، زیرا ارتداد چیزی است که انسان را از قانون و نظم خدا دور می‌سازد.

خَشْتَرَه وَ پَرِیَه (شهریور)، شهریاری مطلوب

از جهات بسیاری شهریور انتزاعی‌ترین امشاسپندان است. او مظهر توانایی، شکره، سیطره و قدرت خداست. در جهان مینوی او نماینده فرمانروایی بهشتی است، و در زمین نماینده آن سلطنتی است که با کمک به فقرا و ضعفا و با چیرگی بر همه بدبها، اراده خدا را در آن مستقر می‌کند. به دلیل پشتیبانیش از فلزات، وی با جاری شدن فلز گداخته‌ای که در پایان جهان همه مردمان را به آزمایش خواهد کشید، ارتباط دارد. از این رو، گفته می‌شود که خدا از طریق او پاداش و مکافات اخروی را

1. ashavan

Indra در پهلوی Andar (م)



«آشی خشو» (Ashaeixsho) کوشانی
 آشه وَ هِیْشْتَه (= اردیبهشت) ایرانی
 یا بهترین راستی، سومین امشاسپند.
 در این تصویر او را با هاله‌ای از نور
 می‌بینیم که دست خود را احتمالاً به
 منظور دعا دراز کرده است.



آردوخشو (Ardoxsho)، تصویبری
 کوشانی که بعضی او را همان آشی -
 آخشو (Ashi-Oxsho)، مینوی تقدیر
 یا مینوی پاداش و دختر آهوره مزدا و
 خواهر مهر و سروش و رشن دانسته‌اند
 و بعضی دیگر او را با آردوی و خشه
 (Ardvi Vaxsha)، که ایزدبانوی
 آب و رطوبت و متعلق به شرق ایران
 و مرتبط با آردوی سورا آناهیتای
 بزرگ است، یکی شمرده‌اند.



۱- بسیاری از دانشمندان این تصویر
 را که بر روی یکی از سکه‌های کوشانی
 دیده می‌شود، همان وهومنه (وَهْمَن)
 دانسته‌اند. این شخص بر تخت نشسته
 و عصایی در دست و دیهیمی بر سر دارد
 که همگی بر قدرت شاهانه او دلالت
 می‌کند.



علی‌رغم لباس نظامی رومی‌اش - زره
 و جوشن و کلاه خود کامل‌دار - این
 تصویر همان شوراورو (Shaoreero)،
 خدای کوشانی است که احتمالاً
 گونه‌ای از خَشْتَرَه وَ پَرِیَه (= شهریور)
 ایرانی، یعنی «شهریاری مطلوب»
 است.

تعیین می کند. هم‌آورد اصلی او سَوَرَوَه^۱ است که سَرَدیو^۲ «حکومت بد»، «هرج و مرج» و «مستی» است.

آرَمِیْتِ (اسپندارمد)، اخلاص

اسپندارمد دختر اهوره مزداست و در طرف چپ او می نشیند. چون زمین زیر نظر اوست، می گویند که به چهارپایان چراگاه می بخشد، اما خصوصیت راستین او از نامش بر می آید که «بجااندیشی» یا «اخلاص» معنی می دهد. وی مظهر فرمانبرداری مؤمنانه، هماهنگی مذهبی و پرستش است. در مورد او می گویند که در برابر زردشت ظاهر شد، و این نمادی مناسب است برای نشان دادن فرمانبرداری وفادارانه پیامبر نسبت به دعوت خود و احساس مخلصانه او. اسپندارمد وقتی که دزدان و مردمان بد و زنان بی ملاحظه آزادانه روی زمین راه می روند، آزرده می شود، اما زمانی که پارسایان به کشت و کار و پرورش چهارپایان می پردازند، یا هنگامی که فرزند پارسایی زاده می شود، شادمان می گردد. هم‌آوردان اصلی او تَرومِیْتِ^۳ («گستاخی») و پَریمِیْتِ^۴ («کج اندیشی») اند.

هُورَوَات^۵ (خرداد) و آمِرتات^۶ (مرداد) کمال و بیمر می

چون این دو موجود مادینه همیشه در متون باهم ذکر می شوند، در اینجا نیز با هم مورد بحث قرار می گیرند. خرداد که به معنی تمامیت، کلیت و پری است (غالباً کمال معنی می شود)، مظهر مفهوم نجات برای افراد بشر است. مرداد (تحت اللفظی

1. Saurva
2. arch-demon
3. Taromaiti در بهلوی تَرومَت (Taromat). (م)
4. Pairimaiti
5. Haurvatat
6. Ameretat

به معنی بیمرگی) تجلی دیگر رستگاری و جاودانگی است. این دو امشاسپند با آب و گیاه ارتباط دارند و هدایای آنان ثروت و رمة چهارپایان است، به گونه ای که این دو نماینده آرمانهای نیرومندی، سرچشمه زندگی و رویش هستند. هم‌آوردان خاص آنان «گر سنگی» و «تشنگی» اند.

سَروش^۱ (سروش)، فرمانبرداری

سروش به معنی اطاعت یا انضباط، یکی از چهره های محبوب دین زردشتی است. این ایزد در همه آیینهای دینی حضور دارد، زیرا او در نیایشها و سرودهای مردمان جای دارد، و خدایی است که نیایشها را به بهشت منتقل می کند. سروش را در سرودش به عنوان «سرور آیینهای دینی» به یاری می خوانند. از آنجا که مراسم آیینی زردشتی نیرویی تواناست که بدی را نابود می کند، از این رو، سروش نیز چون جنگجوی مسلح و بهترین کشنده «دروغ» توصیف شده است. با تبر جنگی اش کاسه سر دیوان را خرد می کند و به اهریمن ضربت می زند، اما او بیش از همه مخالف «خشم» (آهشمه^۲) است. «فرمانبرداری» که تجسم کلام مقدس است، نیرویی است که در نبرد همیشگی علیه نیروهای مخرب شر پیروزی به همراه می آورد. خصوصیت انتزاعی این شخصیت روشن است، اما از تصویرپردازی اساطیری نیز عاری نیست. مثلاً سروش جهان را در شب هنگامی که دیوان این سو و آن سو پرسه می زنند پاسداری می کند. او نخستین کسی بود که گاهان را بر خواند و بر رسم یعنی شاخه های مقدسی را که در آیینهای دینی به کار می رود، گسترد و دعاها را تقدیم اهوره مزدا کرد. خانه هزارستونی او در بالاترین قله کوه البرز (هریتی^۳) است. این خانه از درون، خود به خود روشن است و از بیرون، از ستارگان نور می گیرد. از آنجا چهاراسب سفید زیبا

1. Sraosha
2. Aeshma
3. Haraiti

با پاهای زرین تندرو او را در گردونه‌اش به پیش می‌رانند و سروش کسی است که روان را پس از مرگ خوشامد می‌گوید و از آن مراقبت می‌کند. همراه با مهر و رشن بر داوری روان ریاست دارد (نک به بعد).

این تصویرپردازی اساطیری آشکارا روشنگر این نکات است: دریافت دین زردشتی از آیینهای دینی، تکبیر اطاعت از کلام ایزدی، فرمانبرداری به عنوان تجسمی از کلام ایزدی، آیینهای دینی و فرمانبرداری به عنوان نیروهایی که روان را محافظت و سرانجام سرنوشت او را تعیین می‌کنند. در دین زردشتی فرمانبرداری مخصوصیتی انفعالی به شمار نمی‌رود، بلکه بیشتر نیروی فعال و پیروزمند در نبرد با شر محسوب می‌شود.

این همان تصویری از «اطاعت» است که در گاهان می‌بینیم. زردشت زندگی خود را همراه با اندیشه و گفتار و کردار نیک و اطاعت و توانایی خویش، به خدا و به راستی پیشکش می‌کند. همچنین، اطاعت سرانجام موجب اجر و پاداش می‌شود. در نتیجه، در رسیدن به راه راست اهوره مزدا، «فرمانبرداری» از همه چیز برتر است. دانشمندان درباره ابهام مفهوم «فرمانبرداری» در گاهان این بحث را پیش می‌کشند که آیا «فرمانبرداری» فقط یک مفهوم انتزاعی است یا یک خداست، اما شاید زردشت قصد این ابهام را داشته است. در کتابهای متأخر پهلوی گاهی سروش یکی از امشاسپندان به شمار آمده است، اما شاید این امر تحریف عمده‌ای در تعلیمات پاهای، آن‌گونه که بعضی می‌پندارند، نباشد.

ایزدان، یا موجودات ستودنی

در دین زردشتی امشاسپندان تنها موجودات آسمانی نیستند، یَزْتَه‌ها (= ایزدان) یعنی «موجودات پرستیدنی، ستودنی» نیز وجود دارند. در مجمع آسمانی،



لوحه‌ای زرین از گنجینه ناحیه جیحون. این لوحه مردی را از سرزمین ماد نشان می‌دهد که شاخه‌ای برسم در دست دارد. گنجینه جیحون را روستائیان در سال ۱۸۷۷ پیدا کردند و به نظر می‌رسد شامل پیشکشهایی باشد که نذر معبدی شده است.

ایزدان از لحاظ رتبه بعد از اهوره مزدا و امشاسپندان در رده سوم قرار دارند. اگرچه ایزدان اصولاً بی‌شمارند، اما بدیهی است که بعضی چهره‌ها بردیگران تفوق دارند، و اینان عمدتاً ایزدانی هستند که روز خاصی از ماه در تقویم زردشتی به آنان اختصاص دارد. مهمترین آنان مانند مهر (میثْرَه^۱) و ناهید (آناهیتا^۲) معمولاً سرود یا «بشتی^۳» مخصوص به خود دارند. از آنجا که درباره ایزدان عمده‌ای چون وای، ناهید، هوم، آتر، بهرام، رپیثوین و مهر در جای دیگر این کتاب بحث کردیم، موردی ندارد که فهرست کاملی از آنها را در اینجا بیاوریم. به جای آن، بهتر است که بر همه آنان به صورت يك گروه نظری بیفکیم. به طور کلی، احساس می‌شود که آنان یا مینوهای نگاهبان خورشید و ماه و ستارگان و غیره هستند یا تجسمی از مفاهیم انتزاعی مانند دعا و راستی و آشتی‌اند. اگر این دین را دینی معتقد به خدایان بسیار به شمار آوریم و ایزدان را خدایانی از مجموعه خدایان، مانند شخصیت‌های اساطیر یونان باستان، بدانیم، لااقل در مورد دین زردشتی کنونی، به خطا رفته‌ایم. زردشتیان اعتقاد دارند که اورمزد چنان بزرگ و والاست که انسان نباید با تظلم‌های کوچک، توبه‌ها و پیشکش‌های خود خاطر او را آشفته کند. به جای او، مردم نگاهبان خاص خود را انتخاب می‌کنند و بدو تقرب می‌جویند. این کار به این معنی نیست که آنان عشق و قدرت و فرمانروایی اهوره مزدا را بزرگ ندارند یا نستانند، همانگونه که کاتولیک‌های رومی با درخواست کمک و آسایش از قدیسان عشق به خدا را از نظر دور نمی‌دارند. بنابراین، پارسیان (= زردشتیان) به حق ادعا می‌کنند که قرینه حقیقی ایزدان (زردشتی)، خدایان متعلق به «مجموعه خدایان دوران قدیم (یونان)^۴» نیستند، بلکه قدیسان یا فرشتگان مسیحیت می‌باشند.

بنابراین، در دین زردشتی ایزدان موجودات جهان مینوی هستند. به طور

1. Mithra

2. Anahita

۳. Yasht: سرودهایی به زبان اوستایی مختص به ایزدان. (م)

4. pagan

خلاصه، زردشتیان به يك خدا یا نیروی غایی یعنی اهوره مزدا اعتقاد دارند که نیکی و خرد و دانایی مطلق است، و انسان می‌تواند با بهره داشتن از جلوه‌های مختلف شخصیت او و بادنبال کردن راه «اندیشه نیک» و «راستی» در وجود او شریک باشد. اراده او را در جزئیات امور تعدادی از «فرشتگان» به مرحله اجرا درمی‌آورند که خود مورد عشق و علاقه مؤمنان‌اند، اگرچه هیچکدام از آنان هرگز نمی‌توانند جای «سرور دانا» (اهوره مزدا) را بگیرند.

متضاد درگاه بهشتی، جهان «روح شر» (= اهریمن) است، و اینک بدان می‌پردازیم.

نیروهای شر

متنهای ایرانی برای خواننده شکی در بساطه طبیعت هراس انگیز و پست جهان دیوی برجای نمی گذارد، ولی این دنیا ندرتاً با همان بیان روشنی که دنیای بهشتی توصیف می شود، وصف می گردد. در چنین نظام مرتبی دیوان بزرگ به اندازه فرشتگان درست جا نیفتاده اند و ما فقط می توانیم طرح سلسله مراتب آنان را بازسازی کنیم زیرا آنان در پایان جهان هر کدام در برابر یکی از موجودات ایزدی قرار می گیرند. این فقدان نظام نمی تواند غیر عمدی باشد، چون یکی از خصوصیات عمده شر بی نظمی و ناهماهنگی آن است.

آنگره مینویا (اهریمن)

آنگره مینویا که نامش به صورت اهریمن در فارسی میانه می آید، رهبر گروه دیوی است. گرچه اسمش در گاهان به صورت نام شخصی ذکر نمی شود، ولی خود این ترکیب به کار می رود و فکر حضور «وجود شریر» کاملاً هویدا است. هدف او ویران کردن و تخریب جهان است. او در «جایگاه شرارت» یا «جایگاه بدترین اندیشه» اقامت دارد و گویند که دیوان «زاده های هدف بد» هستند. چون در گاهان

1. Angra Mainyu

۲. این مفهوم بعدها به صورت دوزخ در آمده است. (م)

در این مورد، مانند موارد دیگر، شخصیتها به صورت انتزاعی خود توصیف می شوند، بنابراین، برای توصیفهای اساطیری باید به متنهای بعدی روی آورد. اهریمن دیو دیوان است و در مفاکی در تاریکی بی پایان در شمال که بر حسب سنت جایگاه دیوان است، اقامت دارد. نادانی و زبان رسانی و بی نظمی و بیژگیهای اهریمن اند. او می تواند صورت ظاهریش را عوض کند و به شکل چلباسه و مار یا جوانی ظاهر شود. هدف او همیشه نابود کردن آفرینش اورمزد است و برای رسیدن به چنین مقصودی به دنبال اعمال آفریدگار است تا آنها را تباه سازد. همانگونه که اورمزد زندگی را می آفریند، اهریمن مرگ را به وجود می آورد؛ در برابر تندرستی بیماری را و در برابر زیبایی زشتی را ایجاد می کند. همه بیماریهای مردم به تمامی از اهریمن ناشی می شود. تولد زردشت ضربه بزرگی بر اهریمن بود که کوشید تا پیامبر را به سوی بدی اغوا کند، اما طرفی بر نبست. در پایان جهان، اهریمن علی رغم همه کوششهایش شکست می خورد و آفرینش بد او نابود می شود. درخور توجه است که در متنهای متأخر آمده است که اهریمن صورت مادی (= «گیتی») ندارد. چنین می نماید که این فکر از اینجا ناشی می شود که جهان مادی آفریده خداست و در نتیجه الزاماً باید خوب باشد. چون خوب و بد نمی توانند همزیستی داشته باشند، پس در نتیجه اهریمن نمی تواند صورت مادی داشته باشد، بلکه فقط می تواند مانند انگلی در بدن آدمیان و حیوانات جای گیرد، و این را نمی توان هستی مادی حقیقی به شمار آورد.

آیشمه، خشم

آیشمه یعنی دیو خشم و غضب و خشونت بی حد، تجسم بیرحمی است که پیوسته در صدد برانگیختن ستیز و جنگ است، و وقتی دیگر نمی تواند برای

1 Aeshma

«آفرینش خوب» شری به وجود آورد، آنگاه توجهش را به سوی «آفرینش بد» معطوف می‌دارد و در اردوی دیوان نزع برپا می‌کند. در پورشش بر آدمیان، به ویژه از حمایت زبان بدکاران برخوردار است، زیرا اینان خشم و غضب را بر می‌انگیزند، خشم آنانی را که تحت تأثیر مسکرات قرار می‌گیرند، همراهی می‌کند و دیوان «ژولیده مو» فرزندان او به شمار می‌روند. سر و ش که تجسم فرمانبرداری و اخلاص دینی است، از کارهای درهم شکننده او در جهان جلوگیری می‌کند، و همین نیرو سرانجام جهان را از خشم‌رهایی می‌بخشد.

آزی‌دهاکه (ضحاک)

اصطلاح «دروج»، «دروغ» یا «فریب» غالباً به عنوان لقبی برای اهریمن (انگَرَه مینویو) یا برای دیو خاصی، یا همچنین برای طبقه‌ای از دیوان که مشهورترین آنها ضحاک (آزی‌دهاکه) است، به کار می‌رود. وی چهره‌ای است که قبلاً هم به او برخوردیم (نک به صفحات قبل). ضحاک که دارای سه سر و شش چشم و سه پوزه است، روشن‌تر و اساطیری‌تر از دیوان دیگر توصیف شده است. بدن او پر از چلباسه و گزدم و دیگر آفریدگان زیانکار است به طوری که اگر آن را بشکافند، همه جهان از چنین آفریدگانی پر خواهد شد. ضحاک در موقعیتی به ناهید (آناهیتا) صد اسب و هزار گاونر و ده هزار گوسفند قربانی تقدیم داشت و درخواست کرد که بتواند زمین را از جمعیت خالی کند - و این آرزوی همیشگی او بود. در موقعیتی دیگر از کاخ ناخجسته خود که دارای تیرکهای زرین و تخت و سایبان است، با تقدیم قربانی به وای تقرب جست، اما هر دو موجود ایزدی (ناهید و وای) آرزوهای ویرانگرانه او را خوار شمردند.

این فرزند اهریمن که انباشته از میل به تخریب بود، درصدد خاموش کردن

شعله آتش مقدس برآمد، اما جم قهرمان او را از این کار بازداشت. ضحاک انتقام خود را از او گرفت، زیرا نه تنها دختران این فرمانروای بزرگ را ربود، بلکه خود جم را هم با اره به دونیم کرد. اما حلاوت پیروزی ضحاک عمری کوتاه داشت، زیرا فریدون قهرمان دختران جم را آزاد ساخت و ضحاک را در کوه دماوند زندانی کرد. او تا پایان تاریخ جهان در آنجا باقی می‌ماند و آنگاه دوباره به جهان حمله می‌کند و يك سوم آفریدگان را می‌بلعد و به آتش و آب و گیاه آسیب می‌رساند، تا سرانجام به دست گرشاسب که دوباره زنده گشته، کشته می‌شود.

طبیعت شر

اینها سه دیوی هستند که به روشن‌ترین وجهی توصیف شده‌اند؛ در مورد دیوان دیگر فقط نامشان را می‌دانیم ولی از وضعیتشان اطلاع کمی داریم. با این همه، حتی از این شواهد اندک نیز می‌توانیم تصویر نسبتاً روشنی از خصوصیت کلی شر و مظاهر آن به دست آوریم. از زمره دیوان، «رشک» و «خودپسندی» و «کاهلی» و «غلط‌اندیشی»^۱ اند. یکی از دیوان که غالباً از او نام برده می‌شود، «دروج نسو»^۲ یا دیو لاشه، است که تجسم روح تباهی و تلاشی و سرایت بیماریها و ناپاکی است. یکی دیگر از نیروهای شر «جهی»^۳ است که تجسم مادینه و دیوی هرزگی است. یاتوها (= جادوگران)^۴ یعنی ساحران یا جادوگران مظاهر دیگری از نیروهای مخرب شر هستند.

بنابراین، کل شخصیت شر منفی است: هدفهای او خراب کردن و فاسد کردن و بدشکل کردن است. بزرگترین کار او وارد آوردن رنج و مرگ و فساد و تباهی آشکار بر انسان، سردهسته آفریدگان خداست. هرچه در انسان و در جهان هراس‌انگیز است، چه بدی جسمانی و چه اخلاقی، کار اهریمن است. زردشتیان از جهت اصول عقائد دینی با مسئله‌ای در مورد علت وجود شر در جهان که بیشتر مذاهب توحیدی باید به

۱. منظور دیو آز است (نک به صفحات قبل). (م)

۲. Druj i Nasu، دروج به معنی «دیو» و نسو به معنی «لاشه، جسد» است. (م)

3. Jahi 4. yatu

1. Azhi Dahaka

آن پردازند، یعنی اینکه چرا خدا رنج کشیدن را جایز می‌شمرد، مواجه نیستند. پاسخ دین زردشتی این است که خدا آن را جایز نمی‌شمرد. شر واقعیتی است که خدا در حال حاضر اختیار آن را در دست ندارد، اما سرانجام روزی پیروزی از آن اوست. تاریخ صحنه نبرد میان این دو قدرت است. اکنون به مفهوم این تاریخ در اسطوره‌های آفرینش و مرگ افراد بشر و پایان جهان می‌پردازیم.

اسطوره آفرینش

اورمزد که در اوج یعنی در روشنی بی‌پایان مستقر است، با اهریمن شریر که در زرفترین تاریکی قرار دارد، تماس مستقیمی ندارد، زیرا میان این دو خلأ است. بنابراین، نیروی هر کدام در برابر دیگری محدود است و خلأ هر کدام از آن دو را از جهت مکان محدود می‌سازد. اورمزد جاودانی است، اما اهریمن چنین نیست، زیرا روزی نابود خواهد شد.

در آغاز هر دو وجود داشتند بی‌آنکه به نبرد پردازند. اورمزد با علم مطلق خود از وجود «روح بد»، یعنی اهریمن، آگاه بود، ولی اهریمن که همیشه نادان و احمق است، از هستی اورمزد آگاهی نداشت. به محض اینکه اورمزد و روشنی را دید، طبیعت ویرانگرش او را به حمله و تخریب وادار کرد. اورمزد به او پیشنهاد آشتی داد به شرطی که «آفرینش خوب» را ستایش کند. اما اهریمن که دیگران را مثل خود می‌پندارد، گمان کرد که پیشنهاد آشتی فقط می‌تواند از موضع ضعف باشد: از این رو، آن را نپذیرفت و بر آن شد که هرچه را دیده بود، نابود کند. اورمزد می‌دانست که اگر قرار شود نبرد تا ابد ادامه یابد، اهریمن به راستی تهدید خود را عملی می‌سازد، از این رو، پیشنهاد کرد که دورانی برای نبرد معین گردد. اهریمن از روی کندهوشی آن را پذیرفت و بدین گونه سرنگونی نهایی خویش را مسجل ساخت. چنین می‌نماید که نکته‌ای که در پس این تفکر نهفته است، این است

که اگر «شر» را بگذارند که به آرامی و به تدریج و بی مزاحمت به عمل پردازد، می تواند دست به درهم شکستن و تخریب زند، اما اگر به صحنه نبرد کشیده شود و درگیر جنگ شود و به او فهمانده شود که وجود او از بهر چیست، نمی تواند توفیق یابد.

بنابر سنت زردشتی مقبول همگان (= ارتدکس^۱)، طول تاریخ جهان دوازده هزار سال است. نخستین سه هزار سال دوره آفرینش اصلی است؛ دومین سه هزاره بنا به خواست اورمزد سپری می شود؛ سومین سه هزاره دوران آمیختگی خواست خیر و شر است، و در چهارمین دوره اهریمن شکست خواهد خورد. در آیین زروانی که مهمترین بدعت در دین زردشتی است، این دوازده هزار سال به صورت کاملاً متفاوتی تقسیم شده است. نه هزار سال نخستین دوران فرمانروایی شر است و سه هزار سال انجامین زمان شکست آن است. شاید این صورت اخیر سنت قدیمتری باشد. بعد از تعیین دوران نبرد، اورمزد آهونور^۲ را که دعای مقدس دین زردشتی است، بر خواند. با شنیدن این هسته «دین بهی»^۳، اهریمن ناتوانی خود را در شکست دادن نیروهای خیر دریافت و باز به دوزخ فرو افتاد و به مدت سه هزار سال در آنجا بی هوش ماند.

چون اورمزد می دانست که اهریمن طبیعت ویرانگری خود را هرگز عوض نمی کند، به آفریدن مخلوقات پرداخت. از همان جوهر روشنی خویش، صورت روحانی (یا «مینوی») آفریدگان خویش را به وجود آورد. نخست امشاسپندان را آفرید و سپس ایزدان را، و سرانجام به آفرینش جهان پرداخت: نخست آسمان، بعد آب و زمین و گیاه و حیوان و سرانجام انسان را آفرید. همه این آفریدگان کاملاً مستقل از اهریمن هستند، و به هیچ روی در نیکبختی شان متکی به او نیستند، زیرا

1. orthodox
2. Ahunavar

۳. دین بهی، دین خوبی = دین زردشتی. (م)

اورمزد برعکس اهریمن در صدد چیزی بر نمی آید که نتواند بدان دست یابد. آفریدگان تماماً به خدا تعلق دارند. اورمزد هم مادر و هم پدر آفرینش است؛ گفته می شود که به عنوان مادر نطفه جهان مینویی در او بسته می شود، و به عنوان پدر آنها را به صورت مادی (= «گیتی») به دنیا می آورد. اهریمن به نوبه خود زادگان خویش را از طبیعت بد خود می آفریند، یا بهتر بگوییم، بد آفرینی می کند و موجب پیدایش همه موجودات شریر، مانند گرگها و قورباغهها و گردبادها و طوفانها و جذام همانند آنها می شود.

اسطوره آفرینش زردشتی بر پایه تصور باستانی از عالم قرارداد. اما در اینجا اورمزد است که آسمان را می آفریند. آسمان نه تنها پوشش سختی است که جهان را دربر می گیرد، بلکه زندانی نیز هست که اهریمن در آن به دام افتاده است. هنگامی که اول بار آفریدگان به وجود آمدند، در حالت «مینوی» بودند: درخت بدون پوست و خار بود، و گاو سفید و درخشانده همچون ماه، و گیومرث که نمونه نخستین انسان است، همچون خورشید می درخشید. این حالت مینویی با حمله سخت اهریمن به جهان برهم خورد.

پس از آنکه اهریمن بیهوش به دوزخ افتاد، دیوان کوشیدند تا او را از بیهوشی به در آورند و بدو قول دادند که به آفریدگان حمله کنند و آنان را دچار درد و اندوه سازند، اما هیچ سودی نداشت. آنگاه جَهی بدکار که تجسم همه ناپاکیهای زنانه است، سر رسید و قول داد که «مرد راستکار»^۱ و «گاو»^۲ را دچار چنان رنجهای بشماری کند که زندگی در نظرشان بی ارزش شود. جَهی همچنین قصد خود را برای حمله به آب و زمین و گیاه و آتش و در واقع به همه آفریدگان ابراز داشت. این گونه اهریمن جانی تازه گرفت و برای سپاسگزاری، این آرزوی جَهی را

1. Jahi

۱. منظور از «مرد راستکار» گیومرث، نمونه نخستین انسان است. (م)
۲. منظور از گاو، نمونه اولیه چارپایان است. (م)

بر آورده ساخت که مردان آرزوی او را کنند. آنگاه اهریمن به همراهی همه دیوان از جای برخاست تا به جهان حمله کند. آسمان را شکافت و به درون آن آمد و آسمان از او ترسید «همچون بره از گرگ». از آب گذشت و به وسط زمین رسید و به آفریدگان مادی («گیتی») حمله کرد. زمین چنان تاریک شد که در هنگام ظهر مانند شب تاریک می نمود. آفریدگان سهمناک بر روی زمین رها شدند و پلیدی آنها چنان همه جا را فراگرفت که حتی به اندازه نوك سوزنی از زمین از آلودگی برکنار نماند. گیاه زهر آلود شد و پژمرد. اهریمن به گاو و گیومرث روی آورد و آن دو را به «آز و نیاز و درد و گرسنگی و بیماری و عیب و کاهلی» دچار کرد. پیش از آنکه اهریمن به سوی گاو بیاید، اورمزد بدو بنگ داد تا رنج مرگ را بر او آسان کند، اما سرانجام شیر او خشکید و مرد. آنگاه نیروی هزار دیو مرگ آفرین بر «انسان»^۱ که متحد اصلی خدا و دشمن بزرگ شر است، روی آورد، اما حتی اینان نیز نتوانستند تا اجل او فرا رسد، او را بکشند، زیرا فرمانروایی «انسان» سی سال تعیین شده بود. همه چیزها خراب شد، دود و تاریکی با آتش در آمیخت، و آفریدگان مقدس تغییر شکل دادند. به مدت نود روز موجودات «مینوی» بسا دیوان در جهان مادی به نبرد پرداختند؛ هر کدام از فرشتگان بزرگ^۲ سردیوی^۳ را هم آورد خود داشت، هر چیز خوبی مورد حمله متخاصم خود قرار گرفت: «دروغ» در برابر «راستی»، «افسون جادوگری» در برابر «کلام مقدس»^۴، «افراط» و «تفریط» در برابر «اعتدال»، «کاهلی» در برابر «کوشایی»، «تاریکی» در برابر «روشنی»، «نابخشاینده» در برابر «بخشایش». بر هر چه در همه جهان مادی و سپهر بود حمله شد و سرانجام «انسان» نیز کشته شد.

این زمان چنین می نمود که حمله اهریمن کاملاً موفقیت آمیز بوده و آفریدگان

۱. منظور گیومرث، نخستین انسان است. (م)

۲. یعنی امشاسپندان (م)

۳. در پهلوی مانسرسپند (Mansarspand). (م)

خوب تماماً نابود گشته اند، و چنین می نمود که حرکت نامنظم که دستاورد شر است بر نظم و آرامش پیروز شده و کار اورمزد به ظاهر ناموفق بوده است.

با این همه، علی رغم همه این ظواهر، کار «خیر» به پایان نرسیده بود، زیرا زحمت شر تازه شروع شده بود. اهریمن پس از این پیروزی در پی آن برآمد که به منزل طبیعی خود که تاریکی است، بازگردد، اما دریافت که هم «مینوی آسمان» که همچون مرد جنگجویی زره برتن داشت، و هم «فروشی» های^۱ (فروهرهای) مردمان راه را بر او بسته اند. «فروشی» ها گروه معروفی در اساطیر ایرانی هستند. همانگونه که هر یک از آفریدگان مادی يك اصل «مینوی» دارد، انسان نیز يك «خود» آسمانی دارد که «فروشی» اوست. هر بدیی که آدمی بر روی زمین بکند، «خود» آسمانی و حقیقی او تأثیر ناپذیر باقی می ماند، و فقط وجود زمینی انسان است که به سبب گناهانش در دوزخ رنج می برد (گرچه در متنی آمده است که حتی «فروشی» ها هم ممکن است به دوزخ روند). گروه «فروشی» های مقدس به میل خود داوطلب شدند که اورمزد را در نبرد یاری کنند، و همچون «سواران دلاور نیزه به دست» به صف ایستاده اند و اهریمن را از فرار از زندانی که خود به زور در آن وارد شده است، باز می دارند.

اهریمن که بدین گونه در جهان دشمن زندانی شده بود، پی برد که زندگی آغاز به شکوفایی کرده است. بیشتر^۲ باران ایجاد کرد؛ آبها آفریدگان بد را شستند و به درون سوراخهای زمین بردند، و زمین بارور شد. اما ماجرا به پایان نرسیده بود، زیرا در پس این پیروزی ظاهری، تخم شکست اهریمن کاشته شد. چون «گاو» در گذشت پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه دارویی از اندامهای او رویدند و نطفه او به ماه رسید و در آنجا پالوده شد، و انواع مختلف حیوانات از آن به وجود

۱. «روح آسمان» (م)

۳. در مورد بیشتر نك به صفحات قبل (م)

آمدند. به همین گونه، چون «انسان» در گذشت، نطفه او بر زمین فرورفت. از تن او که از فلز بود، انواع مختلف فلزات به زمین رسید و از نطفه او مشیه و مشیانه^۱ (مشی و مشیانه) که نخستین زوج بشر بودند، از زمین رویدند.

همان گونه که آسمان و آب (تیشتر) و «گاو» و «انسان» با اهریمن به نبرد پرداختند، گیاه و زمین و آتش و اعضاء دیگر آفرینش نیز با وی به ستیز برخاستند. زندگی پیروز شد، و مرگ که کار اهریمن است، شکست خورد، زیرا از مرگ زندگی حاصل شد، و نعمتهای زندگی فراوان تر از قبل گشت. از گاو واحدی انواع گوناگون حیوانات به وجود آمدند، و از «انسان»^۲، پدر و مادر نسل بشر پیدا شدند.

هرگز از زمان آفرینش تا بازسازی جهان به صورت خالص^۳، زمین از انسان تهی نبوده است و نخواهد بود، و اهریمن که عاری از خوبی است، این کامروایی را در نمی یابد. (دادستان دینیگ، ۳۳، بند ۲، زهر، طلوع دغروب دین ددشتی، ص ۲۶۱)

گرچه اهریمن می تواند افراد بشر را بکشد، اما شمار آدمیان به طور کلی پیوسته روبه افزایش است که نه تنها حمله های او را به شکست مبدل می کنند، بلکه حتی آن حمله ها را متوجه خود او می کنند.

1. Mashya Mashyane

۲. منظور گیومرث، پیش نمونه بشر است. (م)

۳. منظور فرشکرد یعنی کمال عالم در پایان جهان است. (م)

نخستین پدر و مادر بشر

نخستین زوج بشر از نطفه گیومرث که در زمین ریخته بود، بیرون آمدند. نخست به شکل گیاهی پیوسته به هم رویدند به طوری که نمی شد تشخیص داد کدام مرد بود و کدام زن. این دو باهم درختی را تشکیل می دادند که حاصل آن ده نژاد بشر بود. سرانجام وقتی به صورت انسان درآمدند، اورمزد مسؤولیت های شان را به آنان آموخت:

شما تخمه بشر هستید، شما نیای جهان هستید، به شما بهترین اخلاص^۱ را بخشیده ام، نیک بیندیشید، نیک بگویید و کار نیک کنید، و دیوان را مستایید. (بندش بزرگ، ۱۴، ۱۱، ترجمه ب. ت. انکلساریا، زندآگاهی، ص ۱۲۹)

اما شر در آن نزدیکی در کمین نشسته بود تا آنان را از راه راست منحرف کند. اهریمن بر اندیشه آنان تاخت و آنان نخستین دروغ را بر زبان آوردند. گفتند که اهریمن آفریدگار است. بدین گونه، انتساب اصل جهان به شر، نخستین گناه بشر

گناه

۱. در متن پهلوی، «کامل اندیشی» (م)

بود، و از نظر زردشتیان این بدترین گناه است.

از این لحظه به بعد سرگردانی نخستین زوج در زندگی که خدا برای آنان در نظر گرفته بود، آغاز گشت؛ و در زندگی دچار سر درگمی شدند. قربانی کردند که ایزدان را خوش نمی آمد و به نوشیدن شیر پرداختند و با کندن چاه و گداختن آهن و ساختن افزارهای چوبی، با یکدیگر در کار که در دین زردشتی بسیار پسندیده است، سهم شدند، اما حاصل آن آرامش و پیشرفت و هماهنگی که باید و بیژگی جهان باشد، نبود بلکه نتیجه آن خشونت و شرارت بود. دیوان اندیشه نخستین زوج بشر را با این اغوا که پرستش آنان بر پرستش خدا ترجیح دارد، تباه ساختند و اخلاقشان را با برگرفتن میل به هم آغوشی به مدت پنجاه سال، فاسد کردند. در این اسطوره بعضی تعلیمات مشخصه زردشتی را می توان دید - دورنمایی از جهان و از کار و از تولید مثل. تجرد در دین زردشتی به هیچ روی تقوی به شمار نمی رود؛ در حقیقت درست عکس آن است، زیرا تجرد «آفرینش خوب» اورمزد را از افزایش باز می دارد و در نتیجه، موجب غفلت از یکی از وظائف اساسی دینی که بر هر مرد و زن فریضه است، می گردد. حتی وقتی هم نخستین زوج فرزندان به وجود آوردند، آنها را خوردند تا اینکه اورمزد شیرینی فرزند را برگرفت. آنگاه، سرانجام، مَشیه و مَشیانه وظیفه خویش را با به دنیا آوردن همه نژادهای بشر به انجام رسانیدند.

خدا و انسان

جهان شش هزار سال قبل از حمله اهریمن وجود داشت. به مدت سه هزار سال جهان در حالت مینویی محض بود و به مدت سه هزار سال شکل مادی داشت، با این همه، با حالت مینویی پیوسته بود. جهان را اورمزد آفریده است تا با بدی نبرد کند. حمله اهریمن به جهان همه بدیهای اخلاقی و جسمانی را در آن ایجاد کرد. از حمله او، بر جهان و گیاهان و جانوران و انسان و حتی گیهان ضربه وارد شد، اما اهریمن هر چه بکوشد، نمی تواند بر اصل زندگی فائق آید. چون نخستین انسان در گذشت، نطفه خود را بیرون ریخت که از آن نخستین زوج بشر به وجود آمدند. اگرچه این نخستین زوج نیز به نوبه خود دچار انواع حمله های سخت و اغواها شدند، اما نسل بشر روبرو به افزایش گذاشت.

عقیده اساسی این است که تاریخ جهان تاریخ جدال میان خیر و شر است. در این نبرد انسان اساساً یاور خداست. وی نه برای بازی آفریده شده است، همانند بعضی از سنتهای هندی، و نه موجودی است که تجلی گاه شکوه خدا باشد. خدا به انسان نیاز دارد، همان طور که انسان به خدا. جهانی که انسان در آن زندگی می کند، گرچه از حمله های شر آلوده گشته است، اما اساساً خوب است، زیرا خدا پدر و مادر آن است. انکار این موضوع یکی از گناهان اساسی دین زردشتی است. برخلاف

مذاهب هلنی، زردشتیان با بی‌لطفی ماده را با روح مقایسه نمی‌کردند؛ آنان معتقد بودند که برای رسیدن به هستی آرمانی باید آن دو باهم در هماهنگی کامل باشند، و این همان هستی است که تاریخ به سوی آن در حرکت است و در پایان جهان، یا بهتر بگوییم در هنگام «بازسازی» جهان، تحقق می‌یابد.

اسطوره‌های پایان جهان

معاد، یعنی تعلیمات مربوط به آخرین امور جهان، رکن اساسی و شناخته‌شده‌ای در تعلیمات دین زردشتی است. بسیاری بر این اندیشه‌اند که این تعلیمات منبعی است که هم بر عقائد شرقی و هم بر عقائد غربی تأثیر گذاشته است - آیینهای هندوی بودایی در شرق و آیین یهودی و مسیحی در غرب.

تعلیمات دین زردشتی در مورد پایان کار جهان شامل دو بخش است: پایان زندگی فرد با فرارسیدن مرگ و «پایان» جهان. این دو مطلب را به نوبت مد نظر قرار می‌دهیم.

اعتقاد به زندگی پس از مرگ در زمان نسبتاً متأخری بخشی از اصول عقائد دینی یهودیان را تشکیل می‌دهد، اما این اعتقاد از قدیمترین زمانها بخش عمده‌ای از تفکرات ایرانی بوده است. جاودانگی تنها به معنی نوید پادشاه اخروی نیست، بلکه در حقیقت جایگاه حقیقی انسان است، زیرا آنچه به ظاهر انسان را نابود می‌کند، یعنی مرگ، سلاح اهریمن است. انسان برای زیستن ساخته شده است و نه برای مرگ. اگر فرضاً مرگ سخن آخر باشد، در این صورت اهریمن پیروزمند نهایی است، و نه خدا.

پس از مرگ روان به مدت سه شب پیرامون تن می‌گردد. نخستین شب به سخنان خود در زندگی گذشته‌اش می‌اندیشد، شب دوم به اندیشه‌هایش و شب سوم به کردارهایش. این سه شب زمان تأسف روان است بر تن، تأسف بر مرگ تن، و نیز زمانی است که روان و تن آرزوی دوباره یکی شدن را دارند. در این مدت دیوان آماده در کمین‌اند و پیوسته مشتاق تا روان را دچار آزار و عذاب کنند بی‌توجه به اینکه آنچه می‌کنند بجاست یا نه. از این رو، روان به پشتیبانی سروش عادل نیاز دارد و این حمایت از راه تقدیم هدایا و نیایشهای خوبشاوندان در گذشته به دست می‌آید. این سه شب همچنین دوران نگرانی و دلگرمی است - نگرانی از فکر کارهای بد خود در زمان زندگی و دلگرمی از فکر کارهای نیکش.

سه شب پس از مرگ، در سپیده دم (روز چهارم) هر روانی به سوی داوری خویش می‌رود. در طول زندگانی هر فردی مجموعه‌ای از صوابها یا خطاهای او در «خانهٔ سرود» انبار می‌شود. این صوابها و خطاها را در ترازویی در برابر چشمان داوران که عبارتند از مهر و سروش و رشن می‌سنجند. گرایشی به هیچ سو نیست، نه به سوی توانگران و نه به سوی درویشان، نه به سوی ناتوانان و نه به سوی زورمندان. دربارهٔ هر انسانی کاملاً بر اساس زندگی خاص خود او داوری می‌کنند. اگر اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای نیک بر بد افزون باشد، روان به بهشت می‌رود؛ و اگر بدی بر نیکی فزونی یابد، روان را به دوزخ می‌فرستند، اما اگر هر دو کاملاً برابر باشند، روان به همیستگان^۱ که جایی میانی است، می‌رود. زردشتیان نمی‌توانند این تفکر مسیحیت را بپذیرند که زندگی و مرگ و قربانی يك فرد بتواند كفارة گناهان دیگران باشد - نتیجهٔ چنین قضاوتی نمی‌تواند حتی شایستهٔ عدالت بشری باشد، چه رسد به خدا.

۱. ترجمهٔ گرودمان که «بهشت برین» است. (م)

۲. Hamestagan: برزخ (م)

هنگامی که روان از محل قضاوت بیرون می‌رود، راهنمایی به پیشوازش می‌آید. نسیمی خوشبو و دوشیزه‌ای که زیباتر از او هرگز کسی ندیده است، از راستکاران استقبال می‌کند. روان که مبهوت زیبایی اوست می‌پرسد که او کیست و از کجا آمده است. آن دوشیزه پاسخ می‌دهد که: «من همان «وجدان»^۱ توام». او مظهر اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای آن روان است. از سوی دیگر، بوی بد ناخوشایند و عجوزة برهنهٔ پیری که به صورت بسیار نفرت‌انگیزی دچار عیوب است، به پیشواز روان بدکار می‌آید. این زن مظهر اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای اوست.

آنگاه روان به سوی پل چیتود^۲ روانه می‌شود. این پل دو رو دارد بدین گونه: برای راستکاران عریض و آسان‌گذر است، اما برای بدکاران تغییر شکل می‌دهد و به صورت تیغهٔ تیزی همانند تیغ شمشیر نمایان می‌شود، به طوری که روان در نیمه راه به قعر دوزخ فرو می‌افتد. هنگامی که روان راستکار از پل می‌گذرد ایزدان مینویی را می‌بیند، «آتش» پیروزمند^۳ تاریکی را دور می‌کند، و روان که روحاً پاک گردیده است به بهشت‌رهنمون می‌شود. روان بدکار دچار عذابهای بزرگی می‌گردد و همچون گرگی که در دام افتاده باشد، مویه و زاری می‌کند، اما کمکی بدو نمی‌رسد. اهمال بد روان که به صورت حیوان درندهٔ هراس‌انگیزی درآمده و او را به پیش می‌راند، وادارش می‌سازد که برخلاف میل خود از پل بگذرد. پس از برداشتن سه گام که عبارتند از «اندیشهٔ بد»، «گفتار بد» و «کردار بد»، با سر به دوزخ فرو می‌افتد و دچار انواع عذابها می‌شود.

گفته‌اند که هم بدکاران و هم راستکاران با مانعی رو به رو می‌شوند، و آن رودخانه‌ای است که از اشکهای سوگواران درست شده است. زاری و گریهٔ بیش از اندازه رودخانه را به طغیان می‌آورد و عبور از پل را برای روان دشوارتر می‌کند.

۱. در بهلوی در این مورد کلمهٔ «دین» به کار رفته است. (م)

۲. چیتود یا چیتوت (Chinvat) (م)

۳. منظور «بهرام» است که از ایزدان زردشتی است. (م)

فردشتیان زاری و مویه بیش از اندازه را گناه می‌شمردند، زیرا آن کار به سلامتی سوگواری کننده آسیب می‌رساند و به حال شخص در گذشته نیز فایده‌ای ندارد. آنچه بسیار مفیدتر است، اجرای آیینهای صحیح است، زیرا این آیینها می‌توانند موجب آسایش فراوانی برای روان شوند.

زندگی آنجهانی

اکنون به سرنوشت روان پس از آنکه از پل چینود گذشت یا از آن فرو افتاد، می‌پردازیم. اما پیش از آنکه تصورات زردشتیان از بهشت و دوزخ توصیف گردد، لازم است سخنی درباره تصویر کلی زندگی آنجهانی گفته شود. وقتی که روان به محل پاداش یا محل مکافات می‌رسد، به جایگاه ابدی وارد نشده است. اندیشه وجود مجازات ابدی در دوزخ از نظر اخلاقی مغایر با افکار زردشتیان است که اعتقاد دارند که تنها هدف از هر مجازات عادلانه‌ای بازسازی یا اصلاح است. پدر و مادری که فرزند خود را فقط محض مجازات تنبیه کنند، از ستمکاران به شمار می‌آیند. پس چگونه می‌توان چنین کاری را به خدا نسبت داد؟ رنج جاودانه در دوزخ نمی‌تواند اصلاح کننده باشد، بنابراین، خدای خوب نمی‌تواند آن را جازبشمارد. بدین ترتیب، دوزخ زردشتی جایگاه موقتی است که در آن مجازات، هر چند سخت، اقدامی برای اصلاح است که با گناه تناسب دارد، به طوری که سرانجام وقتی خیر پیروز شود، همه مردم، هم از بهشت و هم از دوزخ، برانگیخته می‌شوند، و همه آفریدگان با مبدع خود که خدای کاملاً خوب است، یکی می‌گردند.

بهشت

توصیف بهشت در نوشته‌های ویراف مقدس^۱ آمده است. گفته‌اند که او را

۱. منظور آردا ویراف است که شرح معراج او در کتاب آردا ویراف نامه آمده است. (م)

در عالم شهود^۱ به بهشت و دوزخ برده‌اند تا سرنوشتی را که معتقدان در پیش دارند، برای آنان شرح دهد. ویراف را سروش و موجودات آسمانی دیگر از پل چینود عبور دادند و در آن سوی پل فرّوشیهای^۲ آسمانی به دیدار او آمدند و او را به همیستگان^۳ بردند که جایگاه کسانی است که اعمال نیک و بدشان برابر است. مجازات آنان فقط گرما و سرماست. ویراف از آنجا به طبقات گوناگون بهشت رفت.

نخست ویراف به طبقه ستارگان رسید که «در آنجا از اندیشه نیک پذیرایی می‌شود». در آنجا روانها که فروغشان مانند ستارگان است، درخشان و پرشکوه بر تخت نشسته‌اند. در طبقه بعدی، یعنی طبقه ماه، روانهایی هستند که از «گفتار نیک پذیرایی می‌کنند»^۴. گرچه این روانها احتمالاً همه دستورهایی دین زردشتی را انجام نداده‌اند، جای آنان در بهشت است، زیرا کارهای خوب بسیاری انجام داده‌اند و «فروغ آنان همانند روشنایی ماه است». سومین طبقه، طبقه خورشید است که در آنجا به فرمانروایان خوب، به سبب آنکه با اعتقاد به وظیفه دشوار خود عمل کرده‌اند، پاداش می‌دهند. طبقه چهارم، گرودمان^۵ است که در آنجا بهمن، یعنی «اندیشه نیک»، بدو خوشامد می‌گوید و او را به حضور اهوره مزدا می‌برد. در اینجا به ویراف اقامتگاههای گوناگون درستکاران را نشان می‌دهند: آنان که بخشنده بوده‌اند و آنان که از روی ایمان آیینهای زردشتی را انجام داده‌اند و آن زنانی که همسران خوب و وفادار بوده و شوهرانشان را سروران خود به شمار آورده‌اند. به ویراف اقامتگاه کشاورزان و پیشه‌وران، همچنین اقامتگاه کسانی که وظیفه خویش را با ایمان انجام داده‌اند، جایگاه شبانان، کدخدایان، آموزگاران،

1. vision

۲. fravashi نك به صفحات قبل. (م)

۳. برزخ (م)

۴. با توجه به متن اصلی بهلوی، منظور از این جمله و جمله مشابه قبل این است که در این روانها، اندیشه نیک و گفتار نیک جایگزین بوده است.

۵. بهشت برین. نك به صفحات قبل. (م)

پژوهندگان («دین بهی»^۱) و آشتی خواهان را نشان دادند. همه اینان در میان فرشها و بالشهای زیبا در لذت و شادی بسیار به سر می برند.

دوزخ

ویراف را پس از بازگشت به پل به دوزخ می برند تا سرنوشت بدکاران را ببیند. آنان در سه شب نخستین پس از مرگ به اندازه ای که کسی در تمامی زندگی در جهان آزار ببیند، دچار رنج و عذاب می شوند. عجوژه پیری که تجسمی از «وجدان» فرد بدکار است، ویراف را رهبری کرد و او از میان جای «اندیشه بد»، «گفتار بد» و «کردار بد» گذشته به دوزخ داخل شد. در آنجا با سرما و گرمای شدیدی روبروگشت، تاریکی چنان غلیظ بود که می شد آن را با دست گرفت و تعفن چنان شدید بود که می شد آن را با کارد برید. او «دهان آزمند دوزخ را که مانند «ترسناکترین چاه بود» دید. مردمان در دوزخ چنان تنگاتنگ در هم انباشته اند که زندگی قابل تحمل نیست، با این همه دوزخیان گمان می کنند که تنها هستند، و زمان چنان به کندی می گذرد که پس از گذشت سه روز می پندارند که دوران نه هزارساله جهان گذشته است. همه جا پر از آفریدگان نابکار است که از نظر ظاهر به بلندی کوهها هستند و روانهای بدکاران را می درند و می ربایند. این بخت برگشتگان بیچاره از فراوانی بارش برف و گرمای آتش تند سوزان و از تعفن کثیف و سنگ و خاکستر در عذاب اند.

هرروانی متناسب با اعمال بد خود مکافات سختی می بیند:

زنی را که مرتکب زنا شده بود با پستان در دوزخ آویزان کرده بودند؛ و آفریدگان موذی همه بدن او را فراگرفته بودند.
(آرداویراف نامه، فصل ۲۴، به کوشش هوگ، ص ۱۷۱)

مردی را که در کسب و کار کم فروشی کرده بود، وادار می کردند تا دائماً خاك و خاکستر را در ترازو وزن کند و آن را بخورد.
(همان مأخذ، ۲۷، هوگ، ۱۷۲)

فرمانروای بیرحمی را معلق در فضا نگاه داشتند، و پنجاه دیو دائماً او را از پس و پیش با مارهای جهنده شلاق می زدند.
(همان مأخذ، ۲۸، هوگ، ۱۷۳)

مردی را که با وجود دارایی بسیار پیوسته خودخواه بوده است، بر روی میله دندانهداری خوابانیده بودند، و هزار دیو باخشونت بسیار او را لگدکوب می کردند. (همان مأخذ، ۳۱، هوگ، ۱۷۴)

تنبیه های هر فردی بنا بر اعمال نیکی که انجام داده است، تعدیل می شود. مثلاً مردی را که زنا کرده بود در پاتیل جوشانی نشانده بودند، اما چون او جانوران موذی بسیاری را با پای خود کشته بود، پاهایش از پاتیل بیرون بود و مانند قسمتهای دیگر بدنش آزار نمی دید.

این متنها نه تنها از جهت عرضه تصویر کلی بهشت و دوزخ به عنوان جایگاه عقوبت سخت و درعین حال اصلاح کننده، جالب توجه اند، بلکه از نظر عرضه جزئیاتی درباره آنچه زردشتیان گناه دینی به شمار می آوردند نیز درخور توجه می باشند، مانند کم فروشی، حکومت غیر عادلانه فرمانروایان، زنی که دست به سقط جنین می زند، همجنس بازی، خست و نظائر آنها.

هم بهشت و هم دوزخ با کلمات مربوط به ماده توصیف شده اند. بهشت در بالای زمین است و دوزخ در زیر زمین. خوشیها و رنجها نیز با کلمات مربوط به جسم توصیف شده اند. با این همه، در این متون تأکید شده است که این خوشیها و رنجها

۱. دین زردشتی (م)

از آنچه در جهان می بینند افزونتر است، و چون در نظر بگیریم که تأکید می شود که این رنجها و خوشیها را «روان» می بیند، می توانیم حدس بزنیم که گمان می کردند در این دوره پس از مرگ، روان رنجها و خوشیها را به صورت روحانی می بیند، گرچه زبانی برای بیان آن وجود ندارد.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، اندیشه عروج روان از طبقات مختلف آسمان است. عموماً چنین می پندارند که این اندیشه نشانه ای از يك تصور بسیار قدیمی است که به صورتهای مختلف در سنتهای گوناگون ظاهر می شود. از باب نمونه، ممکن است این عروج روان در نقوش برجسته کوماگنه^۱ تصویر شده باشد. این نقوش برجسته شاه را نشان می دهند که با خدایان گوناگون دست می دهد. همین تصور در آیین گنوسی و شاید در مهرپرستی که شخص تازه تشریف یافته از تعدادی پله های «نردبان» روحانی بالا می رود، نیز وجود دارد.

داوری جهانی

چنانکه دیدیم، زردشتیان بر این باوراند که تاریخ جهان دوازده هزار سال به طول می کشد. آخرین دوره که در آن بدی شکست می خورد، دوره ای است که با تولد زردشت آغاز می شود، بنابراین، به عقیده زردشتیان ما در دوره انجامین تاریخ جهان زندگی می کنیم.

آخرین دوره تاریخ خود به چهار دوره کوتاهتر تقسیم می شود و نماد هر کدام از آنها یکی از فلزات است: زر نماد دوره ای است که در آن «دین بهی» به زردشت الهام شد، سیم نماد دوره ای است که شاه حامی او^۱ دین را پذیرفت، روی نماد دوران ساسانی و آهن نماد دوره کنونی است که دین روبه تنزل است. گرچه در این دوران است که بدی مغلوب می شود، اما این نبرد داستان واحدی از موفقیت طولانی «خیر» نیست، بلکه مجموعه ای از زیروبمهایی است که در طی آنها نخست لیک و آنگاه بدی ظاهراً موفق می شوند. در طی دوران سه هزار ساله پایانی زردشتیان منتظر آمدن سه منجی هستند که هر کدام هر هزار سال يك بار ظهور می کند. انتظار نخستین منجی را هزار سال پس از زردشت می کشیدند. از آنجا که عموماً

۱. یعنی گشتاسب (م)

۱. Comagene در شمال شرقی - سوریه (م)

بر آن اند که زردشت در حدود ۶۰۰ ق. م. می زیسته است^۱، بایستی دو منجی نخستین تا کنون ظهور کرده باشند. بعداً خواهیم دید که چگونه زردشتیان راه حلی برای این مسئله یافته اند. آنان معتقدند که دوران آهن که دوران تنزل دین پیش از ظهور نخستین منجی است، هنوز ادامه دارد.

دوران آهن

نشانه این دوران چیزی است که سنت یهودی-مسیحی آن را علائم آخرت، می نامد - تجلیات ترس و قدرت شر. دیوان خشم تبار «ژولیده مو» به ایران می تازند که حاصل آن نابودی کامل زندگی منظم این سرزمین است. زندگی خانوادگی و اجتماعی پریشان می شود و بزرگداشت راستی و عشق و «دین بهی» کاهش می یابد. آشفتنگی گیهانی نیز به وجود می آید: خورشید و ماه نور خود را به کمال نمی افشانند، تاریکی و تیرگی، زمین لرزه و خشکسالی و قحطی در زمین به وجود می آید. در زمین جنگها درمی گیرد، و زندگی چنان ترسناک به نظر می آید که زردشت که می گویند همه اینها را در عالم شهود بدو نموده اند، نیایش می کند که کاش در چنین دورانی از زندگی به سر نبرد. این حمله شر قرینه یورش او در آغاز تاریخ جهان است. در آن زمان اهریمن خورشید را آزد، زمین را به لرزه در آورد به گونه ای که کوهها پیدا شدند، و نظم را دچار بی نظمی کرد. به همین گونه، در پایان جهان نور خورشید تغییر می یابد، زمین لرزه ها به وقوع می پیوندد و زندگی خانوادگی و اجتماعی و دینی دچار هرج و مرج می شود.

سرانجام بارش ستارگان در آسمان پیدا می شود که نشانه تولد شاهزاده پارسایی است که بر لشکر شر پیروز می گردد و سرزمینهای ایرانی و تخت «دین بهی» را، پیش از تولد نخستین منجی، باز می آراید.

۱. این نظر امروزه چندان مورد قبول نیست. بیشتر بر آن اند که زردشت بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ ق. م. می زیسته است. (۲)

نخستین منجی

اوشیدر منجی («گسترش دهنده راستکاری») گرچه از دوشیزه باکره ای زاده می شود، اما فرزند پیامبر بزرگ زردشت نیز هست. در اسطوره آمده است که نطفه زردشت در دریاچه ای نگهداری می شود. نزدیک به فرسیدن هزاره این نطفه دختر باکره پانزده ساله ای را که در آن دریاچه به آب تنی می بردازد، بارور می کند و نطفه منجی در رحم او بسته می شود.

وقتی این منجی به سی سالگی می رسد، خورشید ده روز یکسره در میان آسمان در هنگام ظهر، یعنی «رپیتوین»^۱، می ایستد، در همان جایی که پیش از نخستین حمله اهریمن قرار داشت. منجی با فرشتگان بزرگ^۲ هم سخنی می کند، و الهام دینی را که نخستین بار زردشت آورده بود، باز می آورد. با آمدن او وضعی همانند وضع بهشت به جهان باز می گردد. به مدت سه سال مردمان با هماهنگی بیشتر و به دور از آفریدگان بد زندگی می کنند و بخشی از آفریدگان اهریمن یعنی نوع گرگ نابود می شود. بدین گونه ظهور نخستین منجی پیش از مونی^۳ است برای فرارسیدن کمال، یعنی تلفیق نظم اولیه با «دین بهی» که زردشت آن را آورده بود. با این همه، «بازسازی جهان» کامل نیست. بدی هنوز هست و بار دیگر اظهار وجود خواهد کرد. منتها درباره چگونگی بروز بدی که در پایان هزاره رخ خواهد داد، همداستان نیستند. در بعضی از متون آمده است که دشمنان ایران باز خواهند گشت و «دین بهی» و دولت را پایمال خواهند کرد، اما چنین می نماید که این مطلب تاریخی کردن اعتقادی اساطیری است که در متنهای دیگر آمده است. در این متون گفته شده که شر

۲. امشاپندان (م)

1. Rapithwin

3. foretaste

به صورت زمستان هر اس انگیزی که با جادوگری دیو ملکوس^۱ به وجود می آید، ظاهر می گردد. برف و تگرگ بخش اعظم نوع بشر را از میان خواهد برد. با این همه، پیش از رسیدن دومین منجی، خیر دوباره پیروز خواهد شد، زیرا مردمان از وری (قلعه ای) که جمشید ساخته است، (نک به صفحات قبل) بیرون خواهند آمد و زمین از آنان پر خواهد شد. در این زمین که دوباره پر جمعیت شده، بیماری دیگر کشنده نخواهد بود، و مرگ فقط بر اثر پیری یا قتل اتفاق خواهد افتاد. بدین گونه، بزرگترین سلاح اهریمن که مرگ است، کم کم نیروی خود را تا پیش از تولد دومین منجی، از دست خواهد داد.

دومین منجی

اوشیدرماه، دومین منجی، مانند سلف خود از دوشیزه باکره ای زاده می شود که از نطفه زردشت که در دریاچه ای نگاهداری می شود، آبتن شده است. در حالی که خورشید در هنگام ظهور اوشیدر ده روز بی حرکت مانده بود، در این هنگام بیست روز در میان آسمان در هنگام ظهر خواهد ایستاد، و آفریدگان به جای سه سال، شش سال در کامیابی خواهند بود. در طی هزاره اوشیدر گرگها از روی زمین رخت بر می بندند و در این هنگام اعضای بیشتری از آفریدگان شر، از قبیل مارها، ناپدید خواهند شد. جهان به سوی وضع بهشتی بنیادین بازهم نزدیکتر خواهد شد. آدمی دیگر نیازی به خوردن گوشت نخواهد داشت و گیاهخوار خواهد شد و فقط آب خواهد نوشید.

با وجود این نیروی رو به افزایش «آفرینش خیر» و اخراج تدریجی شر، هنوز تا به پایان آمدن نیروهای تاریکی زمانی دراز مانده است. شر دوباره به صورت ضحاک، یعنی همان غولی که فریدون او را در غاری در کوه دماوند زندانی کرده است (نک به قبل)، اظهار وجود خواهد کرد. وی از زندان خواهد گریخت و با تاخت و تاز

1. Malkus

در جهان به ارتکاب گناه دست خواهد زد و یک سوم نوع بشر و حیوان را خواهد بلعید. به عناصر خوب یعنی به آتش و آب و گیاه آزار خواهد رساند. اما گرشاسب یکی دیگر از قهرمانان باستانی، برانگیخته خواهد شد و سرانجام جهان را از این موجود شریر رهایی خواهد بخشید.

هزاره هر کدام از این منجیان الگوی روشنی را دنبال می کند: پیش از تولد این منجی نیکی اوج خواهد گرفت. ظهور معجزه آمیز او آفرینش را به وضع بهشتی نزدیکتر خواهد کرد، و نیروهای شر کاستی خواهند گرفت. با وجود این، شر در هر موقعیتی حمله ای را آغاز خواهد کرد که تهدیدی برای نابودی نوع بشر خواهد بود تا اینکه سرانجام به دست یکی از قهرمانان اولیه مغلوب شود.

سومین و آخرین منجی

نطفه سوشیانت (سوشیانس)^۱، آخرین منجی، نیز همانند دو منجی دیگر در رحم دختر باکره ای بسته می شود، اما با آمدن او پیروزی کامل و نهایی خیر نیز فرا خواهد رسید. بیماری و مرگ و شکنجه و آزار همه مغلوب خواهند شد، گیاهان دائماً شکوفا خواهند بود و آدمی فقط غذاهای معنوی خواهد خورد. جهان در آن زمان کاملاً و برای آخرین بار بازسازی خواهد شد. سوشیانس مردگان را در همان جایی که در گذشته اند، بر خواهد انگیزد. آنگاه همه مردمان به سوی داوری واپسین پیش خواهند رفت و در آن هر کسی اعمال نیک و بد خود را خواهد دید. نیکوکاران چنان در میان بدکاران مشخص خواهند بود که بره های سپید در میان بره های سیاه. پس از این داوری به مدت سه شبانه روز بدکاران به دوزخ باز خواهند گشت و نیکوکاران به بهشت تا مکافات درخور خود را ببینند. در حالی که داوری بر سر پل (چینود) با پادشاه و مجازاتی که به دنبال دارد، فقط خاص روان است، داوری واپسین

1. Saoshyant

که پس از رستاخیز است با همه وجود آدمی سروکار دارد، هم با تن و هم با روان، تا سرانجام انسان آفریدگار را با همه وجود خود در هماهنگی کامل روح و ماده، نیایش کند. اما نخست همه مردم باید از رودی از فلز گداخته بگذرند. این رودخانه که پیش از این، زمین را به شکل اولیه آن، یعنی به صورت دشت، هموار کرده است، در این زمان همه مردمان را نیز فرو خواهد برد، تا آنان نیز در پاکی یکسان شوند. هدیه جاودانگی هنگامی اعطا خواهد شد که سوشیانس در نقش موبد قربانی نهایی را با آخرین حیوانی که برای خدمت به بشر کشته می شود، انجام دهد. این همان قربانی گاو است که قبلاً نقش او را در تاریخ اولیه ذکر کرده ایم. از پیه آن گاو و «هوم سفید» اساطیری که در «دریای گیهانی» قرار دارد، اکسیر جاودانگی تهیه خواهد شد.

پس از این، در متنها شرح شکست انجامین شر آمده است، گرچه ممکن است در اصل ترتیب تاریخی حوادث در دین زردشتی چنین نبوده باشد. هر يك از موجودات ایزدی بر همورد دیوی خود مستولی خواهد شد و او را نابود خواهد کرد تا اینکه سرانجام اهریمن و آز که باز مانده اند، به دوزخ خواهند گریخت. فلز گداخته که سطح زمین را هموار کرده و آدمیان را فراگرفته است، به دوزخ فرو خواهد ریخت، و تعفن و پلیدی را که مشخصه این جایگاه است در خود فرو خواهد برد، به طوری که کل شر اگر هم از میان نرود، عقیم خواهد شد. متأسفانه درباره سرنوشت قطعی اهریمن در متون به وضوح سخن نرفته است. سوراخی که اهریمن از آنجا به جهان رخنه کرده بود، محکم بسته خواهد شد. با هموارشدن زمین و با تحقق اتحاد آرمانی تن و روان در انسان، باردیگر همه آفرینش تلفیق کاملی از روح و ماده خواهد بود، همان گونه که اراده خدا بوده است.

خطاست اگر این رویداد را پایان جهان بنامیم، زیرا در دین زردشتی چنین نیست. اگر چنین باشد پایان جهان به معنی پیروزی اهریمن خواهد بود. بهتر است

۱. منظور دریای اساطیری و روکنه یا فراخکرت است. نک به قبل. (م)

که آن را «باز آرایی» بخوانیم، همان گونه که خود زردشتیان آن را می نامند. جهان دوباره به وضع کاملی که پیش از حمله اهریمن از آن برخوردار بود، باز آرایی می شود. اما این حوادث حتی معنایی والاتر از این هم دارد. امور درست به حالت پیشین خود باز نمی گردند، زیرا در این زمان اهریمن دیگر وجود ندارد، و اورمزد نه تنها به عنوان خیر مطلق و دانای مطلق، بلکه در این زمان به عنوان قادر مطلق نیز فرمانروایی می کند.

۱. در بهلوی فرسنگرد. (م)

کیش زروانی

بدعتی در دین زردشتی

تا اینجا در این کتاب توجه ما به تعلیمات و اسطوره‌های زردشتی مقبول عموم^۱ معطوف بوده است. حتی باورهایی که از دوران باستان توصیف کردیم، فقط در متون زردشتی حفظ شده و جزء نظام دین زردشتی در آمده‌اند. اما همانند هر دین دیگری، عقائد و اسطوره‌های گوناگونی از دین زردشتی سر بر آورد. در این میان گروه همده‌ای که عقائدشان با عقائد عموم متفاوت بود، زروانیان^۲ اند.

گرچه بعضی از محققان بر آنند که کیش زروانی سنتی است متعلق به پیش از زردشت، اما این نظریه رواج دارد که کیش زروانی در دوره هخامنشی بر اثر نفوذ عقائد بابلی پیدا شده است. احتمالاً این کیش در دوره اشکانی از مقبولیت عموم برخوردار بوده است، اما چنین می‌نماید که در دوره ساسانی اهمیت بیشتری یافت. با این حال، حتی در این دوره نیز کیش زروانی احتمالاً بیشتر نهضتی متفکرانه در دین زردشتی بود تا فرقه‌ای متمایز. بازسازی اساطیر زروانی بسیار دشوار است، زیرا هیچ متن زروانی خالصی بر جای نیست، بلکه فقط گزارشهای ناظران خارجی و اینجا و آنجا، احتجاجات زردشتیان را در دست داریم. بدیهی است که از چنین اسنادی باید با احتیاط استفاده کرد.

نام این «فرقه» مشتق از زروان «زمان» است که به نظر زروانیان وجود غائی است. به عقیده آنان، زروان منشأ غائی هم خیر و هم شر و پدر دو برادر یعنی

1. orthodox

این تصویر را که بر روی مغرغی از ناحیه لرستان به دست آمده است، با زروان یکی دانسته‌اند. این خدا اورمزد و اهریمن را به دنیا می‌آورد. اطراف زروان را چهره‌هایی فراگرفته‌اند که نماد سه دوره زندگی انسان است: خردسالی (در طرف چپ پایین)، بلوغ (در طرف چپ) و پیری (طرف راست). بعضی بر آن‌اند که این اشخاص شاخه‌های بزم در دست دارند. احتمالاً این تعبیر از نظر ترتیب تاریخی درست نیست. شاید اسطوره‌ای که در پس این صحنه وجود دارد، تحولی در اسطوره زروانی بوده باشد.



اورمزد و اهریمن است. به اعتقاد زروانیان «مطلق» در وجود زروان قرار دارد که مشتمل بر دو قطب متضاد خیر و شر است. زروانیان در پی وحدانیتی در پس ثنویت دین زردشتی مقبول عموم بودند. مفاهیمی که از این اعتقاد استنباط می‌کردند، بسیار زیاد بود، اما پیش از بحث درباره آنها اسطوره زروانی را آن‌گونه که در روایت‌های خارجی و اساساً در روایت «یزنیک» ارمنی حفظ شده است، می‌آوریم. پیش از اینکه زمین یا آسمان وجود داشته باشد، زروان که وجود بزرگ و غائی است، به تنهایی وجود داشت. او که در آرزوی پسری بود، هزار سال قربانی کرد. تقدیم قربانسی به این مفهوم نیست که او برای وجود دیگری نیایش می‌کرد، زیرا به اعتقاد ایرانیان تقدیم قربانی خود اعتبار و نیرو دارد. باری، پس از هزار سال زروان در بر آورده شدن آرزوی خود شك کرد. وی تردید کرد که قدرت قربانسی موجب پیدایش پسری، یعنی اورمزد شود که آسمانها و زمین را بیافریند. در لحظه تردید او نطفه جفتی توأمان در او بسته شد زیرا زروان به عنوان وجودی بی طرف، وجودی دو جنسه است. یکی از این جفت توأمان اورمزد بود که نتیجه بر آورده شدن آرزوی او بود، و دیگری اهریمن که تجسم شك او بود. زروان قول داد که موهبت سلطنت را به هر پسری که زودتر از رحم او بیرون آید، ببخشد. اورمزد که در آن هنگام نیز مشخصه بزرگ علم مطلق در او متجلی بود، به این موضوع پی برد و برادر خود را از آن آگاه ساخت، از این رو، اهریمن رحم را بردید، و خود را به پدر معرفی کرد و گفت:

«من اورمزد پسر تو هستم». زروان گفت: «پسر من روشن و خوشبوست، ولی تو تاریک و بد بویی.» و زارزار گریست.
(زهر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۲۰۸)

1. Eznik

چون اورمزد پیدا شد، زروان فوراً دریافت که او حاصل بر آورده شدن آرزویش است و نماد روحانیت را که شاخه‌های بَرُسم^۱ است، بدو بخشید، و چون نمی‌خواست عهد خود را در مورد اعطای موهبت سلطنت به نخستین فرزند بشکنند، فرمانروایی جهان را به مدت نه هزار سال به اهریمن واگذار کرد. به اورمزد فرمانروایی عالم اعلی را عطا کرد و او آسمانها و زمین را آفرید.

در این ضمن، درست مطابق عقائد زردشتی مقبول عموم، اهریمن دیوان و فقر را و هرچه بد و شریر است، آفرید. اورمزد نماینده همه خوبیهای زروان و اهریمن نماینده همه بدیهاست. زروانیان در پس وقایع و چهره‌های متعدد زندگی، يك منشأ غائی را می‌دیدند که همه چیز را در يك وجود شامل می‌شد، دو قطبی بودن نور و ظلمت، خیر و شر. وجود شر در جهان نه بر اثر اشتباه است و نه نهایتاً به سبب آفرینش بد اهریمن، بلکه به علت وجود توانشی^۲ در طبیعت آن وجود «مطلق» است. هدف از جنگ میان خیر و شر آن است که وحدت موجود در آن وجود «مطلق» که به سبب تردید ایزدی به هم خورده بود، به آن بازگردانیده شود.

مفاهیمی که از این اسطوره استنباط می‌شد، اساساً خصوصیت فلسفی داشته است، و از این رو، این استدلال موجه مطرح شده که کیش زروانی اساساً دین متفکران بوده است. چنین می‌نماید که صورتهای گوناگونی از کیش زروانی وجود داشته است، اما اینکه آیا تفاوتها موجب پیدایش فرقه‌هایی از این کیش شده باشد، تا حدی نامحتمل است.

یکی از تحولات در اعتقاد به زروان، عقیده‌ای بوده دال بر تکامل مادی گرایانه^۳ جهان، و آن تحولی است که احتمالاً زیر نفوذ خارجی پیدا شده بود. بنابراین

۱. بَرُسم، دسته‌ای از شاخه‌های گیاه که روحانیان زردشتی در آیینهای دینی آن را در دست می‌گرفتند. (م)

2. potentiality
3. materialistic

عقیده، آفرینش جهان عمل خدا نبوده، بلکه تکاملی تدریجی بود از ماده اولیه بدون صورت، یعنی زمان و مکان نامحدود (زروان)، به آنچه دارای صورت است یعنی محدود. بدین گونه نامحدود، محدود می‌گردد. البته این فرایند می‌تواند بدون اعتقاد به وجود خالق انجام پذیرد و چنین می‌نماید که این عقیده به «تکامل تدریجی» انکار بهشت و دوزخ و همه پاداشها یا عقوبتهای آینده را به دنبال می‌آورد. خلاصه اینکه این اسناد که جهان از «زمان/مکان» اولیه یعنی زروان، تکامل تدریجی یافته است، بر اساس توجیه مادی گرایانه عالم نهاده شده است که اساساً با اعتقاد به وجود خالق و عقیده به زندگی پس از مرگ و تکیه بر پاداش یا عقوبت در دین زردشتی مقبول عموم ناسازگار بوده است.

تکامل تدریجی جهان از «زمان» به نظر بعضی این مفهوم را دربر داشت که سپهر جهان را محدود می‌کند و بر آن نظارت دارد. به زبان اسطوره نجومی، این سخن به این معنی است که تقدیر هر يك از افراد از طریق جدال گیهانی میان بروج دوازده گانه که نماینده نیروهای خیر هستند، و سیارات هفتگانه که اختیار مقدرات آفریدگان را در دست دارند، در ازل مقدر شده است. این اعتقاد به تقدیر که با دین زردشتی مقبول عموم بیگانه است، نفوذ نسبتاً زیادی در افکار ایرانی برجای گذاشته است. این اعتقاد نه تنها در بعضی نوشته‌های زردشتیان راه یسافت، بلکه در بعضی از قطعات حماسه بزرگ (ایران)، شاهنامه، نیز دیده می‌شود. شاعر (= فردوسی) سؤالات موبدان بزرگ را از زال می‌آورد. به عنوان آزمونی از دانش مذهبی خویش، زال بایستی شماری معما را تفسیر کند. یکی از آن معماها درباره مردی است که با داس بزرگ تیزی جسورانه به سوی مرغزاری (پر سبزه و جویبار) به تندی گام برمی‌دارد. تروخشك را درو می‌کند، و اگر به او التماس کنی، به سخن لوگوش فرا نمی‌دهد. تفسیر این معما این است که مرد داس به دست زمان است، و ما گیاه هستیم. دروگر همه را به يك چشم می‌نگرد، جوانی و پیری در نظر او

1. process

اهمیتی ندارد، هر که در راه اوست درو می‌شود. خصوصیت جهان چنین است که اگر در جهان مرگ نبود، تولد هم نبود: از دری داخل می‌شویم و از در دیگری خارج می‌گردیم: زمان هر نفس ما را می‌شمارد. (زهر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۲۴۰ و بعد). این چشم انداز تیره و تار از زندگی و این نظر عیب جویانه نسبت به تولد و مرگ از نظر خوش بینانه و مثبت زردشتیان پیرو دین عموم بسیار به دور است. به عقیده بسیاری نظر بدبینانه نسبت به زن مشخصه دیگری از کیش زروانی بوده است. در بعضی از صورتهای بازسازی شده «روایات هبوط» در کیش زروانی، جَهِی^۱ شریب، یعنی زن بدکاره نخست با اهریمن هم آغوش شد و بعد مرد راستکار یعنی گیومرث را اغوا کرد. اگر چنین باشد، زروانیان بر این باور بوده‌اند که هوس جنسی زن موجب حضور شر در این جهان است. بنابه روایت بندهش که یکی از متنهای زردشتی است، اورمزد اعتراف می‌کند که گرچه زنان یاور او هستند، زیرا مردان را می‌زایند، با این همه اگر ظرف^۲ دیگری را می‌یافت، زنان را نمی‌آفرید. اما هر چه در آنها و زمین، در میان درختان و در میان گله و رمه، در کوهها و درهها جستجو کرد، راه دیگری نیافت. غالباً این نکته را نمونه‌ای از نفوذ کیش زروانی بر دین زردشتی می‌دانند. البته شاید هم در میان زردشتیان سنت گرا کسانی بوده‌اند که از زن گریزان بوده یا «خلق و خوی عجیب» داشته‌اند، و در نتیجه، این عقیده می‌تواند خاصناً عقیده زروانی نباشد. چنین پدیده‌ای در بیشتر ادیان وجود دارد - در مسیحیت نیز علی‌رغم اهمیت مریم، شبیه این نظرها کم نیست. همین مطلب در مورد دین زردشتی نیز صادق است. سخت خطرناک است که به هر اعتقاد نامتداولی بر چسب «زروانی» بزنیم. بنابراین، تفاوت‌های اصلی میان کیش زروانی و دین زردشتی عبارت‌اند از اعتقاد به وجود «مطلق» به عنوان «مکان / زمان»؛ طبیعت زروان؛ اعتقاد به اورمزد و اهریمن به عنوان جفت توأمان؛ و اعتقاد به نه هزار سال فرمانروایی اهریمن؛ و اعتقاد به تقدیر و ماده‌گرایی.

1. Jahi

۲. در متن اصلی بهلوی جامک به معنی «جام، ظرف» یا «جامه». (م)

مهر (میتره^۱) خدای مهمی در تاریخ بسیاری از کشورهای مختلف در ادوار گوناگون بوده است؛ پرستش او در غرب تا شمال انگلستان و در شرق تا هند گسترش داشته است. مهر که نخست هزاران سال پیش پرستیده می‌شد، هنوز مورد احترام زردشتیان است.

در هند باستان این خدا که نام او به صورت میتره^۲ «دوستی» یا «پیمان» ظاهر می‌گردد، معمولاً همراه با خدای دیگری به نام وروونه^۳ «سخن راست»، به صورت ترکیب «میتره-ورونه»^۴، به یاری خوانده می‌شد. این دو غالباً با عباراتی خاص انسان توصیف می‌گردند، و هر دو با هم برگردونه درخشان خود که ساز و برگش همچون گردونه‌های زمینی است، سوار هستند و در اقامتگاهی زرین که هزارستون و هزار در دارد، اقامت دارند. اما علیرغم این تصویر پردازی^۵، هیچ افسانه و اسطوره‌ای درباره آنان ذکر نکرده‌اند. تصویرپردازی فقط برای ترسیم خصوصیت این دو شخصیت به کار رفته است.

میتره و وروونه به صورت فرمانروایان گیهانی^۶ توصیف شده‌اند که نظم را در جهان خدایان و آدمیان برقرار می‌کنند، زیرا «پیمان» و «سخن راست» اساس

1. Mithra
3. Varuna
5. imagery

2. Mitra
4. Mitra-Varuna
6. cosmic rulers

تمامی زندگی نظام یافته در گیهان، در دین و در جامعه است. با مراعات «پیمان» مردمان باهم پیوستگی می‌یابند، و دروغ مغلوب می‌گردد، و اجرای معتقدانه وظایف آیینی موجب می‌شود که خورشید بتابد و باران بیارد. •
در ایران سرود مختص مهر [= مهریشت] را در دست داریم. این سرود را، به صورتی که اکنون بر جای مانده است، معمولاً متعلق به تاریخی در حدود ۴۵۰ ق. م. می‌دانند، گرچه مطالب آن بسیار قدیمتر از این زمان است. مهر، مانند میتره درهند، کاخی دارد که آن را آفریدگار ساخته است و در آن

«نه شب وجود دارد و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم،
نه بیماری مرگ‌آور، و نه پلیدی که خدایان شریر آنها را
آفریده‌اند.» (یشت ۱۰، بندهای ۴۹-۵۰، گرشویج، مهریشت،
ص ۹۹).

مهر در گردونه خویشت که چهار اسب سفید نامیرا آن را می‌کشند و نعل آنها از زر و سیم است، به پیش می‌راند.

«او نخستین خدای مافوق‌الطبیعه‌ای (= مینوی) است که
پیشاپیش خورشید نامیرای تیزاسب به سراسر هرا^۱ می‌رسد...
نخستین (خدایی) است که قله‌های زیبای زرگون را فرامی‌گیرد،
و از آنجا این نیرومندترین (خدایان) بر سراسر سرزمینی که
ایرانیان در آن جایگزین هستند، نظارت می‌کند.» (یشت ۱۰،

۱. به جای خدایان شریر در متن اوستایی «دیوان» آمده است. معنی دیو در اصل «خدا» بوده، سپس معنی «خدای مطرود» و «خدای شریر» و غیره پیدا کرده است. (م)
۲. Hara: البرز (م)

در ایران، تصویرپردازی اساطیری تنها به این منظور به کار گرفته شده است که شخصیت خدای «عهد و پیمان» را نمایان سازد، و همین‌گونه تصویرپردازی را در هند نیز می‌یابیم. مهر کسی است که «نظم» یا «راستی» را حفظ می‌کند. اوست که بر دیوان دروغ می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد، کسی است که چون پیمان مربوط به ادوار گوناگون تاریخ جهان به پایان رسد، به داوری می‌پردازد. به سبب توجه مهر به «راستی»، این ایزد به داوری روان پس از مرگ می‌پردازد و گرز خود را هر روز سه بار بر بالای دوزخ می‌گرداند تا دیوان به گناهکاران عقوبتی بیش از آنچه سزاوار آند، تحمیل نکنند. یکی از دانشمندان که مدتی در میان زردشتیان زیسته است، شرح می‌دهد که یکی از مادران پارسی از اهالی کراچی که دریافته بود یکی از نوه هایش برای چیزهای جزئی دروغ می‌گوید، به او نصیحت می‌کرد که به یاد داشته باشد که مهر ناظر اوست و حقیقت را می‌داند.

در مهر یشت این اندیشه که خدای پیمان «راستی» و «نظم» را حفظ می‌کند، با این تصویرپردازی بیان شده است:

«جنگجوی توانای نیرومند» یا نیزه‌ای سیمین، زرهی زرین و
شانه‌های سخت که سرخدایان و مردمان شریر را درهم می‌کوبد،
و از پیش او روح مخرب (= اهریمن) ... «خشم» بدخواه ...،
«کاهلی» دراز دست ... و همه خدایان شریر مافوق‌الطبیعه
(= مینوی) ترسان به پس می‌گریزند. (بند ۹۷، گرشویج،
همان مأخذ، ص ۱۲۱).

۱. زردشتیان هند را پارسیان می‌نامند. (م)

ایرانیان بالطبع ایران را سرزمین «پیمان» به شمار می آوردند و می دانیم که جنگجویان پیش از رفتن به جنگ با «کشورهای ضد مهر»، «بر یالهای اسبانشان به درگاه مهر دعا می کنند» و یکی از تاریخ نویسان رومی روایت می کند که شاه ایران «پیش از رفتن به جنگ، همراه با سرداران و کارگزاران خویش همگی به گرداگرد صفوف مردان مسلح می گشتند، و به خورشید و مهر و آتش مقدس جاوید نماز می گزاردند.» (کوینتوس روفوس، تادیک اسکندر، چهارم، ۲ و ۱۳).

در دین زردشتی کنونی مهر نقش بسیار مهمی در آیینهای دینی بر عهده دارد. همه روحانیان در «در مهر»^۱ در طی مراسمی رسماً به حلقه روحانیان تشریف می یابند و در این مراسم به آنان گرز مهر به عنوان نمادی از وظائف آنان در نبرد با نیروهای شر اعطا می شود. مقدسترین آیینها همه در تحت حمایت او اجرا می شود و یکی از جشنهای بزرگ که مهرگان نام دارد، جشنی است به افتخار «مهر»، داور سرزمین ایران». این جشن هنوز در ایران به مدت پنج روز همراه باشادمانی بسیار و با خلوص نیت عمیق برگزار می گردد.

بعضی از دانشمندان معتقدند که این جنگجو و داور بزرگ در داوری و نبرد واپسین علیه شر نقش مهمتری از آنچه در نظر اول از متون برمی آید، بر عهده داشته است. در تعدادی از متنهای ایرانی به این نکته اشاره شده است، اما مشکل بتوان در این مورد به یقین رسید. یکی از موارد محتمل در خورتوجه که از آن اطلاع داریم از این قرار است: در دوران اولیه مسیحیت دو دسته پیشگویی یا غیب گویی که گمان می شود اصل ایرانی داشته اند، درباره منجی آینده رواج داشت. در هیچیک از این دو مورد نام منجی ذکر نشده است، اما محتمل است در هر دو مورد مهر شخصی باشد که در پس تصویر پردازها نهفته است. در یکی از پیشگوییها سخن از ستاره ای در میان

۱. یعنی کشورهای پیمان شکن. (م)

۲. آتشکده (م)

است که مغان را به محل تولد منجی در غاری بر قلعه کوهی رهنمون می شود. در صورتی که بتوان این پیشگویی را با داستان مغان در انجیل یکی دانست و به یقین تاریخ آن را تعیین کرد، شاید بتوان گفت که این پیشگویی ایرانی زمینه جالبی را برای داستان مغان فراهم آورده است. در غیب گویی دیگری ظهور منجی در پایان جهان پیشگویی شده است که همراه با آتش خواهد آمد تا بدکاران را نابود سازد و پارسایان را نجات دهد. اگر این مطالب با مهر ارتباط داشته باشد، در این صورت به بعد تازه و بسیار در خورتوجهی در مورد شخصیت این خدا دست می یابیم.

تا اینجا به مهر در چارچوب افکار هندی و ایرانی نگریسته ایم. البته وی خدای رومی مهمی (Mithras) نیز بوده است. چگونه این چرخش طعنه آمیز تاریخ یکی از ستایش آمیزترین خدایان ایرانی را به صورتی در آورد که یکی از محبوب ترین خدایان روم گردید، کشوری که دشمن اصلی ایران بود، مطلبی است که پژوهندگان سخت مشتاق دانستن آن اند. احتمالاً پرستش این خدا از طریق ملتزمان بزرگان ایرانی در آسیای صغیر، ارمنستان، کاپادوکیه، کیلیکیه و پونتوس^۱ در غرب گسترش یافته است. اما مسئله این است که چگونه و در چه زمان، یکی از احتمالات دیدار نبرد شاه ارمنستان از رم است. وی در سال ۶۶ م. به رم رفت تا تاج شاهی را از نرون دریافت کند. وی خطاب به امپراتور گفت:

من به نزد شما آمده ام، گویی که به نزد خدای خود آمده ام تا شما را پرستم، همانگونه که مهر را می پرستم، و چنان خواهم بود که شما تصمیم بگیرید، زیرا شما «تقدیر» من و «بخت» من هستید.^۲

۱. پونتوس در شمال شرقی آسیای صغیر در کنار دریای سیاه. (م)

2. Dio Cassius 63:10.



از تخم مرغ گیلهانی. این خدا در یک دست مشعلی فروزان و در دست دیگر خنجر دارد. این نوری است که به جهان می‌تابد و خنجر نشانهٔ سلاحی که با آن گاو را می‌کشد. صورت مهر را احاطه کرده‌اند که نشانهٔ مفهوم گیلهانی تولد اوست. تولد از تخم مرغ اقباسی (Orphyc) است.

همچنین آورده‌اند که تیرداد نرون را به «محمل مغان» در طی مراسمی وارد ساخت، که احتمالاً اشاره به آیین «ضیافت همگانی»^۱ هم‌کیشان مهری است. ممکن است که دیدار شاه ارمنستان از رم به همراهی گروه بزرگی از پیروانش، پرستش مهر را به همراه آورده باشد. شاید محتمل‌ترین توجیه در مورد «انتقال» این خدا، به استخدام در آوردن نیروهای امدادی مهرپرست آسیای صغیر در لژیونهای رومی باشد که بعداً در سراسر امپراطوری روم پراکنده شدند. اما هر زمان و به هر گونه که مهر به روم داخل شده باشد، در زمان کمودس^۲ (۱۹۲-۱۸۰)، مهرپرستی یکی از بزرگترین آیینهای دینی این سرزمین بود، و این موقعیت دیرزمانی دوام یافت.

مهرپرستی رومی شباهتها و تفاوتهای درخور توجهی با مهرپرستی ایرانی دارد. این تفاوتها البته طبیعی است، زیرا انتقال آیین مهر به دنیای روم موجب گردید که این آیین در معرض نفوذها و عقائد تازه‌ای قرار گیرد. در قرن دوم میلادی بسیاری از پیروان آیینهای هلنی و مصری وجود داشته‌اند. اینان چون به کیش مهر می‌پیوستند، طبعاً بایستی اندیشه‌های پربراری از زمینه‌های گوناگون فکری خویش را به همراه آورده باشند. یکی از مهمترین تفاوتهای مهرپرستی رومی و آیین مهر ایرانی این است که در مهرپرستی رومی تقریباً هیچ متنی وجود ندارد، بلکه صدها نقوش برجسته در دست است، در حالی که در مورد مهر در ایران فقط یک نقش برجسته ولی متنهای بسیاری موجود است. دشوار است که آیینی را - خصوصاً یک مفهوم انتزاعی را - بر روی سنگ نشان داد، و محتمل است که مهرپرستی رومی اسطوره‌های انتزاعی بیشتری از آنچه ما از این نقوشا درمی‌یابیم، داشته است.

عموماً چنین تفسیر می‌شود که نقوش برجستهٔ رومی تصویری از زندگانی اولیهٔ مهر (Mithras) است. محققان بر آن‌اند که پیروان کیش مهر اعتقاد داشته‌اند که این خدا به صورت کودک، از صخره متولد می‌شود، و نشانه‌هایی را که نمودار وظیفه

1. communion meal
2. Commodus

اوست، در دست دارد: خنجری که با آن روزی گاو نر را خواهد کشت و مشعل آتشی که نماد نوری است که به جهان می آید و گاه کره‌ای که نماد فرمانروایی گیاهانی اوست. در هنگام تولد او دوتن مشعل دار یعنی کوتس^۱ و کوتاپتس^۲، یا شبانانی همراه با رمة خویش، حضور دارند. در يك مورد مهر بنا به درخواست پیروان خود، تیری به صخره‌ای می اندازد، و از این طریق برای پیروان تشنه خویش آب فراهم می آورد. تعدادی از نقوش برجسته مهر را سوار بر اسب که به شکار می رود و مار و شیری او را همراهی می کنند، نشان می دهند. در بعضی از قابندهای^۳ کوچک سر مهر و پیروانش در میان درختی دیده می شوند که احتمالاً در حال اختفا به سر می برند. در صحنه‌های اصلی نقوش برجسته، ماجراهای این خدا با گاونر به تصویر درآمده است. پیش از اینکه مهر گاو را بکشد، باید او را بگیرد، و این کار را بسیار دشوار می بیند. مهر نخست موفق می شود که گاونر را که در حال چراست، بگیرد، اما گاونر خود را رها می سازد و خدا را به دنبال خود می کشد، تا اینکه سرانجام حیوان سخت خسته می شود و مهر می تواند او را دوباره بگیرد و به غار ببرد و در آنجا او را بکشد. غالباً کشتن گاو به معنی عمل آفرینش تعبیر شده است. نیروهای خیر (که به صورت سگ مجسم شده اند) و نیروهای شر (که به صورت مار و گژدم مجسم گشته اند) بر سر سرچشمه حیات، یعنی خون و نطفه زندگی بخش گاو، می جنگند. اما پیروزی خیر در به دست آوردن زندگی که به صورت غله‌ای است که از دم گاو قربانی شده محتضر سبز می شود، محقق می گردد. سرانجام مهر پیش از عروج خویش به عرش با «سُل»^۴ در آیین ضیافت همگانی شرکت می جوید که مراسم آن در پیرامون تن گاونر برگزار می شود، و این همان آیینی است که مؤمنان آن را پیوسته در آیینهای خود تقلید و اجرا می کنند.

1. Cautes
3. panel

2. Cautapates

۴. Sol، خدای روشنی روز و گرمای خورشید. (م)



دو نقش کوشانی از میرو (Miuro) یعنی مهر. در هر دو نقش مهر را باتاجی بر توافشان می بینیم که نیم تنه‌ای بلند و قبایی بر تن و موزه‌ای کوتاه بر پای دارد. در نقش اول عصایی در دست دارد و دست خود را به نشانه دعا دراز کرده است. در نقش دوم شمشیری در دست و کلاهی خاص بر سر دارد.

تقریباً در همه کتابها اسطوره‌های مهر به همین گونه تفسیر شده است، با این همه این تفسیر سؤالات بسیاری را مطرح می‌سازد، و بعضی از جزئیات آن دقیق نیست. مثلاً این استدلال که سگ و مار در صحنه‌های کشتن گاونر با هم می‌جنگند، تفسیری تردیدآمیز از نقوش برجسته است. می‌توان در اینکه مار واقعاً نماد شر باشد تردید کرد، زیرا در صحنه‌های شکار مار در کنار مهر به عنوان ملازم او می‌خزد. این نظر که سه سری که در درخت دیده می‌شوند، نمودار مهر و ملازمان اوست که در اختفا به سر می‌برند، سخت مبتنی بر حدس و گمان است، و شاید تا حدی مضحک باشد. اما بیش از همه، می‌توان دربارهٔ کل فرضیهٔ مربوط به زندگانی مهر تردید کرد. در دینهای هلنی دربارهٔ زندگانی خدایان داستانها روایت شده است، اما ایرانیان در این مورد چنین روشی را نداشته‌اند. مکرراً در این کتاب دیده‌ایم که ایرانیان تصویرپردازیهای اساطیری (و نه روایت‌های اساطیری) را به کار گرفته‌اند فقط به این منظور که مفاهیم انتزاعی را بیان کرده باشند. گرچه افکار هلنی بر مهرپرستی نفوذ گذاشته است، اما ابداع سرگذشت زندگانی برای يك خدا، تغییری بسیار اساسی است، و جای تردید است که چنین اتفاقی هرگز رخ داده باشد. در عوض، شاید این صحنه‌های گوناگون را باید تعبیری از مفاهیم انتزاعی به شمار آورد. مثلاً مرد تیراندازی که موجب ایجاد باران می‌گردد به جای آن که شرح واقعه‌ای در زندگانی خدا باشد (یعنی نوعی «موسبی در کیش مهر»^۱)، می‌تواند بازگوکنندهٔ این عقیده باشد که مهر بخشندهٔ باران است، همان عقیده‌ای که هندو ایرانیان بدان معتقد بوده‌اند، و تیر می‌تواند نمودار برق و طوفان، یعنی سرچشمهٔ باروری باشد. بنابراین، این صحنه حادثه‌ای منفرد نیست، بلکه محتملاً نمادی از وظیفهٔ مداوم «حیات بخشی» این خداست. صحنه‌های شکار را باید احتمالاً نقشهای مصوری از این خدا بدانیم که در

1. Mithraic Moses

۲. اشارهٔ مؤلف به این معجزه حضرت موسی است که عصای خود را برشک زد و آب از آن جاری شد. نك ۶۰ سورة بقره آیه ۶۰. (م)

جهان می‌تازد و به تعقیب همهٔ کسانی می‌پردازد که با حقیقت به مخالفت برمی‌خیزند، و نه فقط تصویری از سپری کردن «روزی خوش در جنگل»!

در آخرین تحلیل نمی‌توان به یقین گفت که کدامیک از این دو برداشت صحیح است. اما خواننده باید بهوش باشد که آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد بازگویی حقیقی و ساده‌ای از يك اسطوره است، در حقیقت می‌تواند تفسیری باشد مبتنی بر گرایش خاصی، یا حتی می‌تواند حدس محض باشد. این مطلب خصوصاً در مورد مهرپرستی رومی حقیقت دارد. با نظر افکندن به شکل خدایی که دارای سر شیر است و مجسمه‌های او در بسیاری از معابد مهری دیده می‌شود، می‌توان مسائلی را که در بازسازی اساطیر مهری وجود دارد، به بهترین نحوی، تشریح کرد. بعضی از دانشمندان بر آنند که این شکل نمودار اهریمن است که نام شیطان در دین زردشتی است. اینان اشاره می‌کنند که در معابد مهری خاص اهریمنیوس کتیبه‌هایی پیدا شده است، و خصوصیت هراس‌انگیز مجسمه این استدلال را تأیید می‌کند. اما دیگران بر آنند که این مجسمه نموداری از زروان یعنی وجود مطلق و پدر خیر و شر است، و ویژگی هراس‌انگیز این مجسمه‌ها را از آنجا می‌دانند که «زمان» همه چیز را در خود فرو می‌برد. این دانشمندان این نکته را در تأیید استدلال خود می‌آورند که بعضی از شکل‌هایی که سر شیر دارند، ظاهرشان مطلوب است، از این رو تا حدی شگفت می‌نماید که این شکل، اهریمن باشد. این بحثها چه درست باشد و چه خطا، نشان می‌دهد که وقتی برای ما دشوار است شکلی را نموداری از خدای بزرگ بدانیم یا اهریمن، پس باید در کوشش خود در بازسازی اسطوره‌های این کیش بسیار احتیاط کنیم.

اما مشکلات بازسازی اسطوره‌های مهری هرچه باشد، مهر خدایی است که پرستش او در طی قرن‌ها و در بسیاری از کشورها گسترش داشته است. نمی‌دانیم که آیا این خدا با آیینی جداگانه و مشخص در ایران قدیم پرستیده می‌شده است

1. Ahrimanius



صحنه ضیافت همگانی مهرپرستان که در نقش برجسته‌ای در کونیک (Konjic) یوگسلاوی دیده می‌شود. سُل (Sol) و مهر بر میزی که با چرم گاو پوشیده شده، تکیه داده‌اند و پرستش کنندگان که ماسکهای مرتبه خود را در کیش رازآمیز مهر بر چهره دارند، نیز در خدمت‌اند. در جلو صحنه میزی قرار دارد که روی آن چهار قرصه نشان برای ضیافت آذنی نهاده‌اند و بر روی هر کدام از آنها علامت صلیب دیده می‌شود. این علائم احتمالاً هم به دلائل عملی بوده است - که بریدن نان را آسان می‌کرد - و هم اهمیت نمادین داشته است، زیرا صلیب نماد قدیمی خورشید است. ضیافت در غاری که نماد گهوان بود، برگزار می‌شد.

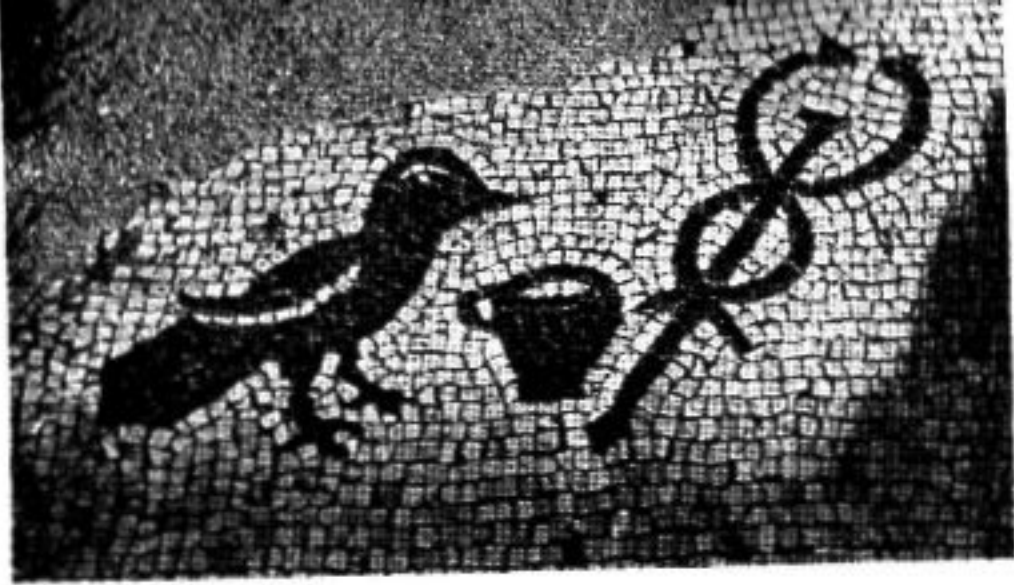


را که دارای سر شیر است، بعضی از محققان با زروان خدای بزرگ و بعضی دیگر با اهریمن یکی دانسته‌اند. برخی از محققان به این نکته اشاره می‌کنند که این مجسمه سخت بازسازی شده‌است. تصویری که در کنار دیده می‌شود، مجسمه را به صورت اصلی نشان می‌دهد.

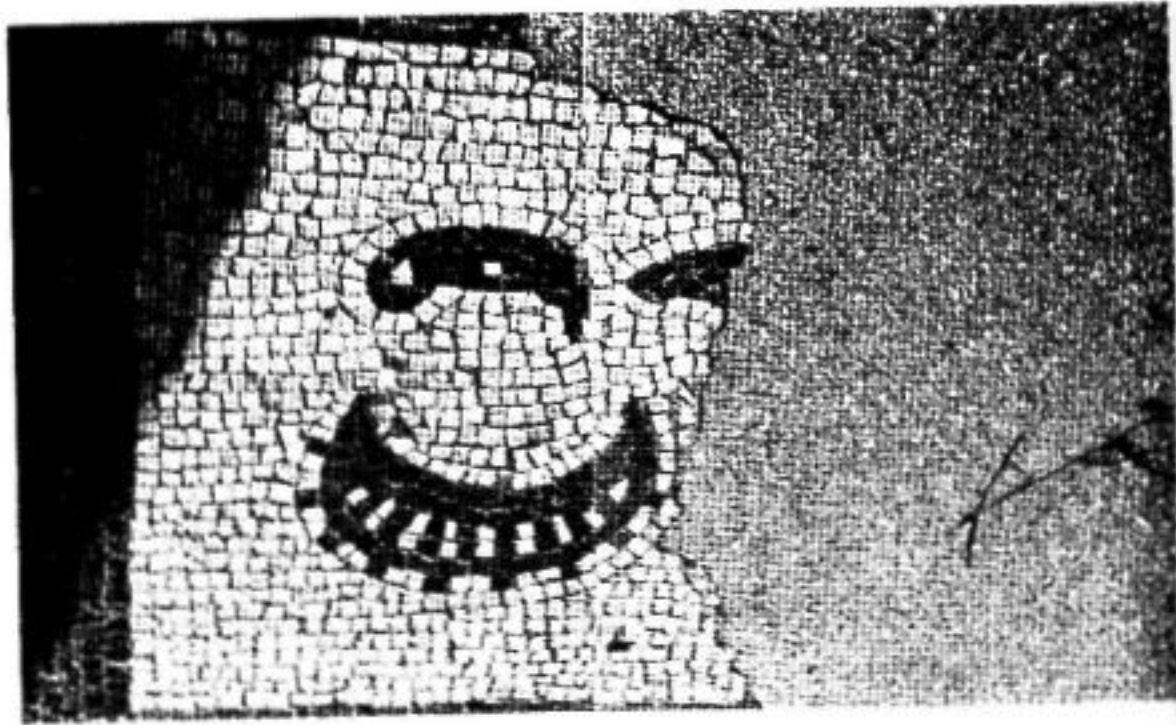


تقریباً در همسۀ معابد مهری صحنه‌ای از گاو کشی در مرکز نقوش برجسته وجود دارد. مهر را می‌بینیم که در حال قربانی کردن گاو در غاری است. غار به صورت طاقی مزین به شاخ و برگ نشان داده می‌شود، و آفریدگان گوناگون (سگ و مار و عقرب) از چشمۀ آن بهره‌رسانی می‌یابند. ویژگی حیات‌بخشی این قربانی گیجانی را (توجه کنید به نیم‌تنه خورشید و ماه) با گندمی که از دم گاو می‌روید، نمادپردازی کرده‌اند. این نقش برجسته از دو جهت جالب توجه است، یکی وجود طاقچه‌های مثلثی بر بالای سرهای مشعلداران است که در آنها چراغ می‌نهادند، و دیگری کاربرد مبتکرانه نقاشی بر روی نقوش برجسته است: قرمز برای جامۀ خدا و نیم‌تنه خورشید و ماه، و سیاه برای گاو.

یا نه، ولی بخوبی می‌دانیم که امروزه او شخصیتی محبوب در دین زردشتی است. مؤمنان در دهکده‌های ایران در روزهای جشن به زیارتگاههای مهر می‌روند، و در آنجا آتش و شمع روشن می‌کنند و در طی نیایشهای خود نثارهای کوچکی را به این ایزد بزرگ که نگاهبان «راستی» و «نظم» و دشمن «دروغ» و نابودکننده «ناراستی» است، تقدیم می‌دارند.



۱) تشریف یافتگان به کیش مهر به هفت مرتبه تقسیم می شدند که از پایین ترین مرتبه آغاز می شد و به بالاترین مرتبه پایان می یافت. مراتب مختلف ظاهراً نماد صعود روان از میان آسمانها بوده است. نماد مرتبه اول «کلاغ» بود. به روایت جروم (Jerome) اعضای این مرتبه ماسک کلاغ بر چهره داشتند. این موضوع شکلی را که در طرف چپ صحنه «ضیافت همگانی» در نقش برجسته کونیچیک (Konjic) می بینیم، توجیه می کند.



۲) نماد مرتبه دوم «عروس» بود، و شخص تشریف یافته همچون عروسی به ازدواج کیش مهر درمی آمد. وی نیم تنه زرد کوتاهی که نوارهای سرخی داشت بر تن می کرد، و گمان می کردند که صاحب چنین مرتبه ای از حمایت زهره (ناهید) برخوردار است.

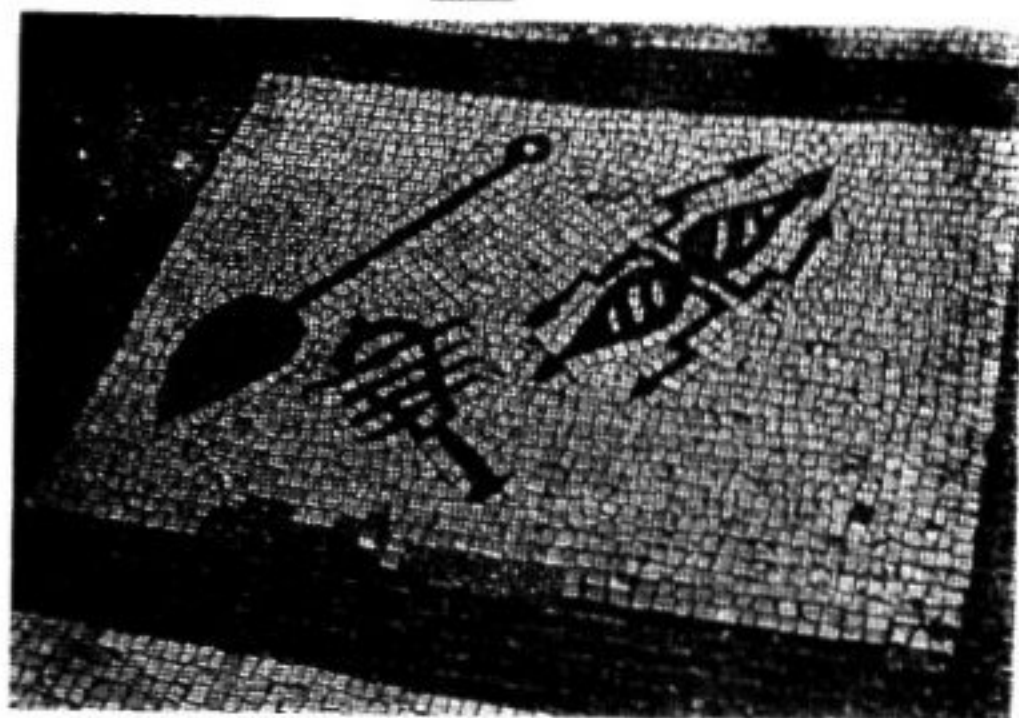
سرخس



صحنه ضیافت همگانی کیش مهر متعلق به حدود ۱۴۰ میلادی که آنرا دکتر ب. هویکمس (Dr. B. Heukemes) در سال ۱۹۶۵ در لادنبرگ (Ladenburgh) کشف کرد. این نقش برجسته و دیگر آثار پیدا شده همراه آن، پس از آنکه اجازه اتمام کاوشهای آن محل و معبد مهر صادر شود، منتشر خواهد شد. این نقش برجسته (که ارتفاع آن ۱/۴۰ و عرض آن ۱/۵۰ متر و قطر آن ۳۰ سانتیمتر است) در اصل رنگین بوده است. مؤلف خود را سخت مدیون دکتر هویکمس می داند که اجازه داد نخستین عکس از این نقش برجسته مهم نشر یابد. این صحنه مهر و سُل را نشان می دهد که جام در دست دارند و بر بالشی که با پوست گاو پوشیده شده تکیه زده اند و در پشت میزی نشسته اند که با پوست گاو پوشیده شده و پایه های آن از پای گاو است و در روی آن میوه نهاده شده است. ظاهراً طاق که دارای سبک خاصی می باشد، نمودار غار است.



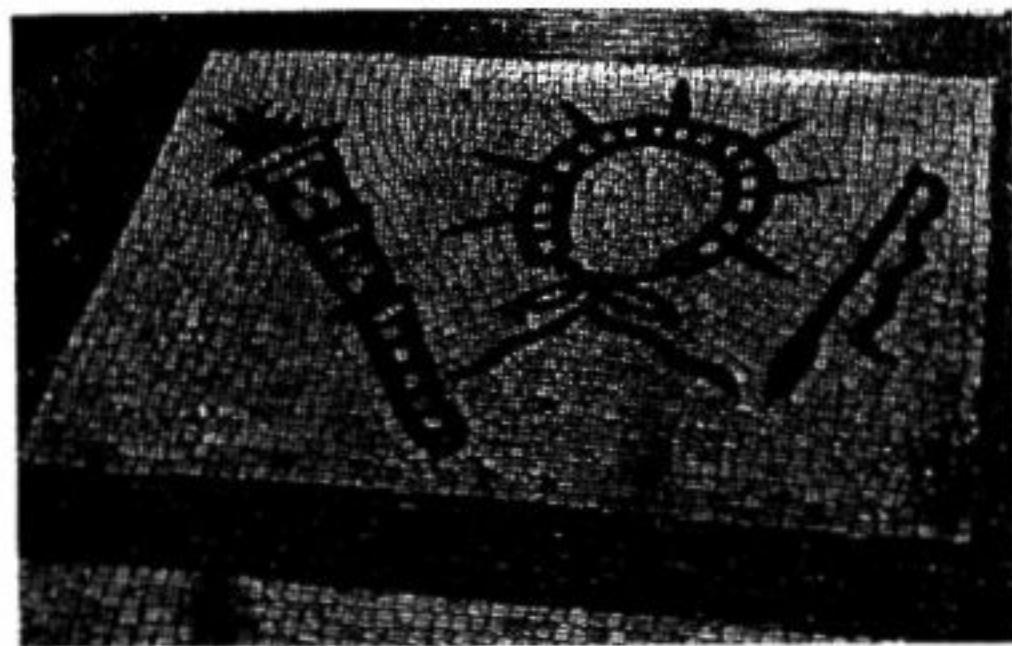
۳) مرتبه سوم مرتبه «سرباز» بود. برای تشریف به این مرتبه شخص بایستی برهنه و چشم بسته زانو زند. تاجی که برنوک شمیر نهاده شده بود، بدو تقدیم می‌داشتند، اما او آن را نمی‌پذیرفت، زیرا بر آن بود که فقط مهر تاج سر اوست. این اندیشه که مهر و پرستندگان او جنگجویان راه راستی بودند، عقیده‌ای است که در میان هندیان و ایرانیان رواج داشته است.



۴) مرتبه چهارم مرتبه «شیر» بود که نخستین مرتبه از مراتب اعلی به شمار می‌رفت. از نقش برجسته کونبیک چنین برمی‌آید که دارندگان این مرتبه در ضیافت همگانی ماسک حیوانی را برچهره می‌زدند. در نقشهای برجسته دیگر، تنها نیم‌تنه‌های قرمز مشخصی را با نوارهای ازغوانی برتن دارند. نماد شیرمشمول بر نماد برق و بیلچه آتش نیز بود. برای ورود به مرتبه آتش شیر مراقبت از آتشدان را برعهده دارد. جزء سوم از نمادهای شیر چیزی مانند جفجغه فلزی است که غالباً در آیینهای رازآمیز به کار می‌رود.



۵) در هنگام ورود به مرتبه «شیر» و مرتبه «پارسی» داوطلب تشریف باعسل تطهیر می‌شد. نمادهای مرتبه «پارسی» خوشه غله و داس است، زیرا دارنده چنین مرتبه‌ای را «نگاهبان میوه» می‌نامیدند. (پروفیری Prophyry)



۶) «بیک خورشید» دارای بعضی از نمادهایی است که نشانه‌های سل (Sol) هستند یعنی تاجی که دارای شعاع است، مشعل و خورشید. تشریف‌یافتگان به این مرتبه در «ضیافت همگانی» در جایگاه سل قرار می‌گرفتند.



۷) «پدر» که مرتبه هفتم می باشد، نماینده زمینی مهر است. صاحب این مرتبه در ضیافت همگانی در جایگاه این خدا قرار می گرفت و مسئولیت نظم و تعلیم مؤمنان بر عهده او بود. نماد حلقه و عصا دلالت بر نقش تعلیمی او دارد، و کلاه پارسی بیانگر ارتباط او با این خداست. وی همچنین داس زحل (کیوان) را دارد.

زردشت چهره‌ای تاریخی است ، مردی است که در محل خاصی و در زمان خاصی زاده شد ، گرچه به یقین نمی‌دانیم کجا و کی . گائنه‌ها^۱ (= گاهان) یا «سرودها» تألیف خود اوست که طنین روشنی از اصالت دارند. ظهور دین زردشتی بدون قبول موجودیت چنین شخصیتی قابل درک نیست. هدف این فصل این نیست که از اهمیت جنبه تاریخی این شخصیت بکاهیم ، بلکه می‌خواهیم دریابیم که چگونه پیروان این بنیانگذار دین ، همانند پیروان همه ادیان دیگر، داستانهای اعمال او را جرح و تعدیل کرده و بدان شاخ و برگ داده‌اند. معتقدان نیاز دارند که تصور ذهنی خود را از بنیانگذار دین قابل رؤیت کنند ، « و از این رو ، ناخودآگاه به روایت‌هایی که به آنان رسیده است ، جزئیاتی را می‌افزایند تا چنین مقصودی برای آنان حاصل شود. بجاست که خواننده باخود بیندیشد: «در این مورد با داستانی سر و کار داریم که میلیونها تن آن را حقیقت پنداشته و حتی با آن زندگی کرده‌اند، اما تاریخ دانایان درباره صحت آن سخت در تردیداند.» (ناس ، مذهب انسان ، ص ۱۵۶ ح). در راه کوشش برای دریافت اینکه پیامبر چه اهمیتی برای پیروانش دارد ، اسطوره‌ها و افسانه‌های شاخ و برگ یافته بیش از تاریخی که صرفاً عالمانه بازسازی شده باشد ، مارا یاری می‌دهند . یونانیان زردشت را سرنمونه^۲ مغان یا

1. Gatha

۲. سرنمونه یا نمونه اصلی ترجمه archetype است. (م)

موبدان و فرزانه بزرگ ایرانی می‌دانستند. گفته‌اند که افلاطون می‌خواسته است که به شرق سفر کند و از مغان که «شاگردان» زردشت بودند، تعلیم بگیرد. حتی روایتی هست که مفی معلم سقراط بوده است. بسیاری از یونانیان معروف، از جمله ارسطو، با تعلیمات ایرانی آشنا بودند و ظاهراً کتابهایی در سراسر جهان یونانی به نام زردشت منتشر شده بود. یونانیان زردشت را در گذشته بسیار دوری جای داده، زمان او را شش هزار سال پیش از افلاطون دانسته‌اند. این نظر جرح و تعدیل و درک غلطی از طرح زردشتیان در مورد تاریخ است. البته چنین احترامی نسبت به این فرزانه باستانی شرق نهایتاً از نظر خود ایرانیان در مورد پیامبرشان منشأ گرفته است، اما این مطلب به اسطوره‌شناسی ربطی ندارد؛ در مورد اسطوره‌شناسی باید به باورهایی که زندگی معلم «دین‌بهی» را فرا گرفته است، توجه کنیم.

این اعتقاد وجود دارد که ظهور زردشت برای شماری از موجودات مقدس پیشگویی شده بود. نخستین بار خبر آمدن زردشت را به «گاو نخستین» که اهریمن او را در نخستین حمله‌اش به جهان کشت، اعلام کردند. روان گاو به آفریدگار اعتراض کرد که او را در جهان آفریدگان پشتیبانی نیست. وقتی فرّوشی^۱ یا «خود آسمانی» زردشت را به گاو نشان دادند که برای حمایت انواع گاو ظهور خواهد کرد، راضی شد، و همداستان گشت که برای تغذیه بشر به زمین بازگردد. ظهور زردشت همچنین برای جم در دوران طلایی جهان پیشگویی شده بود. «گاو»^۲ ظهور زردشت را برای کی کاووس، یکی از پادشاهان بزرگ سلسله، پیشگویی کرده بود، و در یکی از یشتهای قدیمی آمده است که فر ایزدی از قدیسی به

۱. دین زردشتی. (م)

2. fravashi

۳. در دورانی که میان ایرانیان و تورانیان جدال و ستیز بود، اورمزد گاوی را آفریده بود که مرز ایران و توران را تعیین کند. کاووس می‌خواست سرزمینهایی را که از ایران در دست تورانیان بود باز ستاند. از این رو، مردی را اغوا کرد که این گاو را بکشد. گاو پس از کشته شدن پیشگویی کرد که روزی زردشت ظهور خواهد کرد و کشته او را رسوا خواهد ساخت. (م)

قدیسی می‌رسیده است تا اینکه سرانجام روان زردشت را نورانی کنند. بنابراین، به نظر زردشتیان، ظهور زردشت حادثه‌ای تاریخی نیست. او نه تنها نقطه عطفی در تاریخ است، چون تولدش مشخص کننده هزاره‌ای است که در آن شر مغلوب می‌گردد، بلکه نقطه عطف مقدری از تاریخ نیز هست که مخلوقات از زمانی که اهریمن نخستین بار به جهان حمله کرده بود، بدان چشم دوخته بودند.

نقطه زردشت به طور معمولی بسته نشد، بلکه این نقطه از فره ایزدی جدا شده، از میان آسمانها گذشته و به زمین رسیده و در آنجا با دختر پانزده ساله‌ای در آمیخته است - پانزده سالگی سن آرمانی در نظر ایرانیان است. فره‌ای که در آن دختر جایگزین شده بود، او را از چنان فروغی مشحون کرد که پدرش که دیوان او را گمراه کرده بودند، پنداشت که دخترش را جادو کرده‌اند و او را از خانه به در کرد. درست در همان زمان بود که او ازدواج کرد. فرشتگان بزرگ^۱ روان زردشت را از طریق شاخه گیاه «هوم»^۲ به مادر منتقل کردند. دو فرشته بزرگ دیگر تن مادی او را با هوم و شیر در آمیختند، و پدر و مادر زردشت، علی‌رغم کوششهای جنون‌آمیز دیوان برای از میان بردن آن مایع، آن را نوشیدند. بنابراین، به نظر زردشتیان، زردشت در عین حال که انسان است همیشه انسان باقی می‌ماند، با این همه چون آدمیان دیگر نیست، و تولد او معجزه‌آمیز و کاری خدایی بود.

در تولد زردشت همه آفریدگان «آفرینش خوب»، گیاهان و آبها شادمان شدند، اما دیوان وحشت‌زده گشتند، و دریافتند در موردی که خدایان موفق به سرکوبی آنها نشدند، زردشت توفیق می‌یابد. تولد زردشت پاداش نیایشها و نثارهای هوم بود که پدرش انجام داد؛ این تولد همچنین تولدی استثنایی بود. زردشت به محض اینکه زاده شد، خندید و فروغی پیرامون خانه او تابید، و مهم‌تر از همه این بود که از همان لحظه تولد توانست با اورمزد هم‌سخنی کند. زردشت که از

۱. امشاسپندان. (م)

۲. در مورد این گیاه نگاه کنید به صفحات قبل. (م)

همان اوان ، از مأموریت خود آگاه بود ، خود را مزدپرست^۱ خواند .

در مورد زردشت ، مانند بسیاری از معلمان بزرگه دینی ، این اعتقاد وجود داشت که او در معرض توطئه های دیوان بود که قصد نابودی یا فریب او را داشتند . جادوگری کوشید که سر نوزاد را بفشارد ، و در موقعیت دیگری نیروهای شر کوشیدند با آتش او را از میان ببرند . بار دیگر رمة گاوان را در گنرگاه تنگی به سوی آن کودک رم دادند ، اما گاو پیشرو به حمایت زردشت برخاست و او را از مرگ حفظ کرد . توطئه ها برای نابودی او با توسل به جادوگری و خدعه و مباحثه همچنان ادامه یافت . اما همگی بیهوده بود ، یا با دخالت ایزدان خنثی شد یا با قدرتی که زردشت ، همانند عیسی جوان ، از آن برخوردار بود و با آن می توانست تعلیمات بزرگان دین را دچار شکست کند ، بی اثر ماند . سلسله داستانهای نقل شده که نشان دهنده ملاطفت پیامبر جوان نسبت به حیوانات است . همچنین داستانهای هست درباره اینکه زردشت از موطن خود بیرون شد و در تنهایی زیست و در بیابان به تفکر پرداخت . نبرد زردشت با شر حتی پیش از فرارسیدن روز تولدش آغاز گشته بود . با تولد او هزاره ای که در آن شر نابود خواهد شد ، شروع گردید ، و دیوان علی رغم ستیزگیشان محکوم به زوال بودند .

زردشت در سی سالگی به نخستین کشف و شهود رسید . روزی در حالی که سرگرم برداشتن آب پاک از رودخانه برای فشردن «هوم» بود ، احساس کرد که به کشف و شهودی نائل خواهد شد . آنگاه شخصیت مینویی بسیار عظیمی را در برابر خویش دید^۲ . پس از آنکه از بار تن خلاصی یافت ، او را به حضور فرشتگان (امشاسپندان) بردند ، و در بهشت در میان پژوهندگان نشست و تعلیمات دینی را فرا گرفت . این نخستین شهود از هشت شهودی بود که زردشت با خدا و با بهمن

۱. پیرو اهوره مزدا ، زردشتی . (م)

۲. در روایات زردشتی این شخصیت بهمن امشاسپند است ، و هموست که زردشت را به حضور اورمزد رهنمون می شود . (م)

داشت . بدین گونه ، به میانجی زردشت ، انسان می تواند با «راستی» از سوی بهشت ارتباط مستقیم داشته باشد . زردشت به کمک شناختی که شخصاً از خدا داشت ، توانست خواست قدسیان را به انسان ابلاغ کند .

تعلیمات او در آغاز پذیرفته نشد . آدمیان سخت دل بودند و زردشت نیاز به پشت گرمی خدا داشت . پس از اینکه دوران کشف و شهود به پایان رسید و الهام کامل شد ، دیوان که در پی نابودی او بودند ، با الهامهای دروغین به اغوای او پرداختند تا او را به ستایش خود و از میان بردن دین ، ترغیب کنند . اما همه آنها بیهوده بود . زردشت در دین پابرجا و در برخوردن دعاهای مقدس ثابت قدم و نسبت به انجام دادن آیین های زردشتی مؤمن بود . او نمونه و راهنمای راستینی است برای همه پیروان خویش در آزمونها و اغواهایی که برای آنان پیش می آید .

زردشتیان مانند بیشتر پیروان سنتهای دینی دیگر ، معتقدند که این پیامبر بزرگ در اجرای وظائف دینی ، خصوصاً در مورد نخستین کسانی که آنان را به دین خود درمی آورده ، از پشتیبانی خدا برخوردار بوده است . تجلیات خدا در اعمال معجزه - آمیز این معلم موجب جلب پیروان می شد . وقتی زردشت نخستین پیروان خود را یافت ، به راهنمایی خدا به قصر شاه ویشتاشپه^۱ (گشتاسب) رفت تا شاید او را نیز به دین خود در آورد . دربار سلطنتی مرکز خرافات و جادوگری و بدگمانی بود . دانایان دربار سه روز تمام با زردشت به جدال پرداختند ، اما چون مهارت پیامبر در شناخت اندیشه های شاه ، برگشتاسب مؤثر افتاد ، رهبران دینی بدکار و حسود توطئه ای علیه او ترتیب دادند و زردشت به عنوان پیشگویی که با مردگان سروکار دارد ، به زندان افتاد . آنگاه معجزه ای اتفاق افتاد ؛ اسب سیاه محبوب شاه بیمار گشته و چهار دست و پایش در شکمش جمع شده بود ، به طوری که نمی توانست حرکت کند . زردشت پیشنهاد کرد که سلامتی کامل را به اسب بازگرداند به چهار شرط : نخست اینکه شاه دین او را بپذیرد ، دوم اینکه شاهزاده جنگجو اسفندیار برای «دین بهی» نبرد کند ؛

سوم اینکه ملکه «دین بهی» را بپذیرد، و چهارم اینکه نام توطئه‌گران افشا شود. به محض اینکه یکی از این شرطها را به‌جا می‌آوردند، یکی از پاهای اسب بهبود می‌یافت تا اینکه اسب سلامتی و نیروی کامل خود را بازیافت.

گشتاسب پس از قبول دین درخواست کرد جای خود را در بهشت بداند. آنگاه سه فرشته بزرگ^۱ در دربار شاه ظاهر شدند. فره آنان کاخ را فراگرفت به گونه‌ای که شاه و درباریان به لرزه افتادند، اما ترسشان از میان رفت، زیرا به آنان قول داده شد که خدا برای پشتیبانی‌شان در دربار حضور دارد، و پیرویشان بر دشمنان تضمین شد. درخواست شاه را برای دیدن جایگاهش در بهشت در عالم شهود پذیرفتند، و به پسرش پشیوتن (پشوتن) جاودانگی بخشیدند. اسفندیار برای دفاع از «دین بهی» رویین‌تن شد، و به وزیر بزرگ^۲ خرد جهانی عطا گردید. بدین گونه درباریان به دین تازه گرویدند و پیشروی پیروزمندان دین زردشتی آغاز شد. به یاری خدا «دین بهی» مورد حمایت شاه زمینی قرار گرفت و تعلیمات آسمانی در دسترس آدمیان نهاده شد و معجزات پیامبر ظاهر گشت.

بدیهی است که به تدریج افسانه‌هایی درباره شاه و دربار و زندگی بعدی زردشت و کارهای تبلیغی او در سرزمینهای دوردست پیدا شد، اما البته اینها همه از مقوله افسانه‌اند و دلالت اندکی بر مقام زردشت در اساطیر دین زردشتی دارند، برخلاف روایات مربوط به تولد و کشف و شهود و به دین در آوردن او که به سبب اهمیت دینی‌شان می‌توان آنها را از زمره اسطوره‌ها به‌شمار آورد.

روایات ایرانی همداستان‌اند که زردشت به دست جنایتکاری به قتل رسیده است. وی در هفتاد و هفت سالگی در آتشکده‌ای کشته شد. منابع ایرانی جزئیات کمی را به دست می‌دهند، و چیزی که دال بر اسطوره یا افسانه‌ای درباره این جزئیات باشد، وجود ندارد. اما نویسندگان مسیحی گونه‌ای اساطیری از آن اتفاق را

۱. امشاسپند (م)

۲. منظور جاماسب است. (م)

آورده‌اند، و آن کوششی عمدی است که زردشت را به بدنامی بکشند، و نمونه خوبی به دست می‌دهد که چگونه اسطوره می‌تواند برای بدنامی رقیب به‌کار رود. چنین می‌نماید که منبعی که در پس تحریرهای گوناگون موجود این روایت قرار دارد، نوشته‌های معروف به «معارف کلمنسی»^۱ باشد. زردشت را با حام پسر نوح یکی دانسته‌اند و گفته‌اند که وی برای فریفتن مردم ستارگان را با سحر و افسون حاضر می‌کرد، تا سرانجام یکی از رؤسای جنیان که از نظارت زردشت بر خود خشمگین شد، او را که رئیس جادوگران بود، با آتش آسمانی از میان برد. ایرانیان که همیشه در نادانی به سر می‌برند، خاکستر او را چون خدا پرستیدند و ستاره‌ای را که مدعی بودند زردشت را به حضور خدا برده بود، ستایش کردند. این مطلب برای توجیه صورت ظاهری نام اوست. «زرو»^۲ جزء اول «زرواستر»^۳ (زردشت) را با کلمه «زرو» یونانی به معنی زندگی یکی گرفتند، و «استر»^۴ را با کلمه یونانی «استر» به معنی ستاره یکی پنداشتند و از آنجا معنی «ستاره زنده» پیدا شد. مسیحیان اولیه، همچون بسیاری از پیروان سنتهای دینی دیگر، در به‌کار بردن ناسزا و طعنه مهارت داشتند.

ما توانسته‌ایم از منابع گوناگون نکاتی را از تحول اساطیری شخصیت زردشت بازسازی کنیم. تعیین تاریخ این تحول بسیار دشوار و برای هدف این کتاب کاملاً غیر ضروری است. این اسطوره‌ها نشان می‌دهد که مؤمنان «دین بهی» چگونه شخصیت تاریخی زردشت را درمی‌یافتند و وی به عنوان معلم بزرگ دینی چه اعتباری برای آنان داشت. او مرد آرمانی آنان بود که خواست خدا را بر انسان آشکار کرد، و کسی بود که با خدا هم‌سخنی کرد، و ترس در دل نیروهای بد افکند،

۱. Clementine Recognitions، نوشته‌های منسوب به کلمنس اهل رم که ظاهراً در قرن اول میلادی می‌زیسته است، ولی آثار منسوب به او متعلق به بعدتر است. (م)

2. zoro

۳. نام زردشت در یونانی «زرواستر» بوده است. (م)

4. aster

کسی است که به معیار بشری عمدتاً مسؤول نابودی دیوان است. در این اسطوره‌ها بازتابی از نبرد گیاهانی را در زندگی کسی می‌توان دید که شاید بتوان او را سر نمونه^۱ زردشتیان نامید. این واقعیت که اصل و مبداء بسیاری از آیینهای زردشتی به زردشت برمی‌گردد، دلالت بر این ندارد که وی، چنانکه بعضی دانشمندان تصور کرده‌اند، آفریده‌ای آیینی^۲ بوده است. چنین امری تعایل طبیعی هر مذهبی است، همان‌گونه که مسیحیان تاریخ «عشاء ربانی» را به زندگی و اعمال عیسی می‌رسانند. از آنجا که زردشت نخستین موبد و مبلغ زردشتی به شمار می‌رود، ناگزیر او را مایه الهام زندگی دینی زردشتی نیز تصور می‌کنند. فکر اینکه هر سه طبقه اجتماعی یعنی روحانیان و جنگجویان و کشاورزان در وجود زردشت جای داشته باشند، نیز کاملاً طبیعی است، زیرا هیچ منجی بزرگی نمی‌تواند اکثریت مردم جامعه‌اش را در نظر نگیرد. بعضی این سؤال را پیش کشیده‌اند که آیا زردشت در اسطوره‌ها خدا تصور می‌شود یا انسان. لزومی به طرح این سؤال نیست. گرچه او را در غلبه بر شر از همه ایزدان مؤثرتر دانسته‌اند، اما این امر به دلیل آن است که اورمزد او را نماینده خود برگزیده است تا «دین بهی» را به جهان آورد. غالباً زردشت را در حال هم‌سخنی با اورمزد توصیف می‌کنند و مؤمنان به این معلم بزرگ احترام می‌گزارند، اما زردشت همیشه انسان باقی می‌ماند و اورمزد «سرور» فرمانروا.

1. archetypal
2. cultic creation

در خاور نزدیک دوران باستان برای شاه غالباً خصوصیت خدایی قائل بودند و شخصیت و نقش او را هاله‌ای از اسطوره‌ها فرامی‌گرفت. در این بخش به باورهای ایرانی در این مورد نظری می‌افکنیم تا ببینیم آیا در اینجا نیز الگوی مشابهی وجود دارد یا نه.

در دوران کنونی حرارت مرکزی و دستگاههای سردکننده برای بسیاری از ما دشوار است که مفهوم قدیمی وابستگی کامل به ترتیب منظم فصول را دریابیم. در مصر توالی فصلها کاملاً منظم بود، اما در بین‌النهرین به هیچ روی چنین نبود. در آنجا برای زندگی تأمینی نبود و آدمیان بر این اعتقاد بودند که تا در رویدادهای گیهانی شرکت نداشته باشند، بقای حیات تضمین نمی‌شود، و به واسطه‌ای میان انسان و خدایان نیاز بود و اعتقاد داشتند که شخص شاه چنین نقشی را برعهده دارد.

به خوبی می‌دانیم که مصریان قدیم معتقد بودند که شاه خصوصیت خدایی دارد، پسر رع^۱ است و مایه ثبات و امنیت. در بین‌النهرین تصور مشابهی وجود داشت، اما با تفاوت‌هایی. در آنجا شاه فرزند فیزیکی خدایان نبود، بلکه در روزی که به تخت می‌نشست، فرزند خدا خوانده می‌شد و از آن پس نقش خدا را در زمین ایفا می‌کرد و نماینده ملت خویش در پیش خدایان بود. یکی از نخستین وظائف او

۱. Re خدای خورشید. (م)

تأمین توالی درست فصلها بود، تا رعایایش به زندگی خود ادامه دهند. تنظیم فصلها با توسل به مراسم آیینی سالانه جشن سال نو حاصل می‌شد که در طی آن شاه که نقش خدا را برعهده می‌گرفت، نبرد نخستین را دوباره به اجرا درمی‌آورد و در این نبرد بود که خدا نیروهای «هرج و مرج» را که به صورت غولی بود، از میان برده و نظم را در جهان ایجاد کرده بود. این نمایش تنها نمادی از آنچه رخ داد، بود نبود، بلکه منبع مؤثری نیز بود که رهایی همان نظم آفرینش را از دست نیروهای «هرج و مرج» در سالی که در پیش بود، تأمین می‌کرد تا بار دیگر زندگی بر نیروهای «هرج و مرج» چیره گردد.

ایران با بین النهرین هم‌مرز بود و ارتباطات نزدیکی با آن داشت؛ ایرانیان تا چه اندازه اعتقاد و رسم مذکور را اقتباس کرده بودند؟

به گمان ایرانیان، نیروهای خیر در ستیز خود با شر دو ابزار در اختیار دارند: همدینان و سلطنت. این دو همزیستی دارند، اما باهم منطبق نمی‌شوند. فرمانبرداری از شاه و شناخت «دین بهی» دو عاملی هستند که برای شکست دادن شر لازم است. در دوران آرمانی، «دین شهریاری است، و شهریاری دین است.» (دینکرد، ص ۴۷ مس ۶، زهر، طلوع و غروب، ۲۹۶). هرج و مرج اساساً حاصل دین بد است. شاه خوب تجلی «روح نیکوکار» خدا و نماد فرمانروایی او بر زمین است. وظیفه او این است که آفرینش و «دین بهی» و شادمانی رعیتش را گسترش دهد، زیرا اینها جلوه‌های خواستهای خدا برای آدمی است. گرچه «دین بهی» نخستین بار در ایران ارائه شد، ولی اصولاً پیامی برای همه نوع بشر است.

در اساطیر ایرانی جم را شاه آرمانی می‌پنداشتند و نوروز جشنی که جم مبتکر آن بود، جشن سال نو ایرانیان است. در دوره ساسانی قطعاً برای شاهان خصوصیت خدایی قائل بودند. آنان را برادران خورشید و ماه به شمار می‌آوردند و خدا

۱. chaos: «هرج و مرج» روز ازل به صورت اژدها یا غولی تصور می‌شد که خدا توانسته بود با از میان بردن او، جهان را بیافریند و نظم گیاهی را برقرار کند. (م)



در این نقش اردشیر دوم (۳۸۳ - ۳۷۹ م) را می‌بینیم که تاج را از دست اورمزد (سمت راست) دریافت می‌کند. مهر در طرف چپ قرار دارد. تاجی که دارای اشعه خورشید است بر سر و شاخه‌های بزگرم در دست او است، و بر روی نیلوفر که نماد مقدسی است، ایستاده است. مهر در لباس موبدی دیده می‌شود، اما اردشیر دوم و اورمزد همانند قهرمانان فاتحی هستند که بر روی بدن دشمن مغلوب ایستاده‌اند. این نقش برجسته در طاق بستان است.

می‌نامیدند. در نقوش برجسته گوناگونی اورمزد خود نشانه‌های سلطنت را به شاهان اعطا می‌کند و بر تاجهای آنان نمادهایی از خدایان گوناگون به چشم می‌خورد. حضور هاله که همان فره ایزدی است، در تعدادی از نقشهای برجسته، بر خصوصیت ماوراءالطبیعه‌ای شاهان دلالت دارد. خسرو^۱ یکی از شاهان بزرگ دستور داد که تصویری از او نقش کنند که بر تختی نشسته و ستارگان او را احاطه کرده‌اند. بنابراین، در مورد خصوصیت خدایی شاهان ساسانی تقریباً تردیدی نیست.

چه چیزی از دوره گذشته و چه مفاهیم و نقشهای اساطیری با این وضع مرتبط است؟ پاسخ به این سؤال بسیار دشوارتر از موارد دیگر است. بادر نظر گرفتن اینکه ایران با ملتهای دیگر تماس داشته و کارگران خارجی را به کار می‌گرفته است، جای شگفتی است اگر نشانه‌ای از نفوذ را نبینیم. هنگامی که کورش بزرگ (۵۳۰ - ۵۹۹ ق. م.) بر بابل چیره شد، بنا به شیوه سنتی بابلی پسر خود کمبوجیه را در جشن نوروز (در سال ۵۳۸ ق. م.) به عنوان شاه بین‌النهرین برگمارد. کوروش با این کار با آیینی که حاکی از مورد پسند و پذیرش قرار گرفتن پسرش در پیش مردوک^۲ خدای بابلیان بود، خواست تا او را به آن مردم بقبولاند. همین شاهزاده در مصر پسر رع خدای مصریان معرفی شده است. طبعاً این سؤال پیش می‌آید که آیا این اعمال در تصور ایرانیان از شهریاری بازنمایی داشته یا تأثیری گذاشته است یا نه.

کمبوجیه تنها شخصیتی نیست که در او نشانه‌هایی از مفهوم شهریاری مقدس را می‌یابیم. داریوش (۴۸۶ - ۵۲۲ ق. م.) بیش از دیگران مسؤولیت ساختن قصر با شکوه تخت جمشید را در جنوب غربی ایران بر عهده داشته است. توصیف اندازه و زیبایی و شکوه این شهر دشوار است. این ساختمانهای بزرگ که فضای وسیعی را گرفته‌اند، با نقشها و کنده‌کاریهای سرشار از ریزه‌کاریها، برپا شده‌اند و می‌دانیم که این کار در طی سالیان درازی به انجام رسیده است. با این همه، از این کاخ به ندرت

۱. منظور خسرو پرویز شاه ساسانی است. (م)

2. Marduk

استفاده می‌شد و در میان آثار بازمانده از آن، چیزی که دلالت بر این داشته باشد که مرکزی برای مقاصد اداری بوده باشد، اندک است یا اصلاً وجود ندارد. به نظر می‌رسد که تخت جمشید مرکز اجرای آیینها بوده است، یعنی صحنه اجرای جشن سالانه که ملتهای امپراطوری هخامنشی در آن گرد می‌آمدند تا دیون خود را پردازند و وفاداری خود را به شاه‌شاهان نشان دهند. هیئتهای نمایندگی دسته‌جمعی از پلکانی که طوری ساخته شده بود که می‌شد با اسب از آن بالا رفت، از میان دروازه‌های کاخ و از کنار دیوارهای کنگره‌دار - که گفته‌اند نمادی از کوه مقدس اند - می‌گذشتند و به کاخ صد ستون داخل می‌شدند. حرکت این دسته‌ها فقط نمایشهای خودنمایانه ثروت نبود، بلکه نمایشهایی بود در برابر خدای باروری این سرزمین. جشن نوروز ارتباط دیگری نیز با فصول دارد، زیرا که این جشن با جشن ریشوین (نک به صفحات قبل) منطبق می‌شد؛ ریشوین از مراسمی بود که در طی آن به خدای ریشوین نیایشهایی تقدیم می‌شد تا از پناهگاههای زیرزمینی خود که در آن ریشه‌های درختان را با وجود حمله‌های زمستان نگاه می‌دارد، بازگردد. نماد این نبرد فصلها را شاید بتوان در بعضی از نقوش برجسته که شیری (خورشید) را در حال کشتن گاو (باران) نشان می‌دهد، مشاهده کرد. بنابراین، نقوش برجسته تخت جمشید این نظر را پیش می‌آورند که جشن سالانه‌ای در ایران وجود داشته که با ستیز فصلها و نیروهای حیات مربوط بوده است.

نقش شاه‌درهمه این جریان معلوم نیست. شاهان در بسیاری از کتیبه‌هایشان خود را کاملاً وابسته به اهوره مزدا معرفی می‌کنند. اهوره مزداست که به آنان مقام شاهی می‌بخشد و قدرت می‌دهد و از آنان و از سرزمینشان و از هر چه انجام می‌دهند، حمایت می‌کند. اما شاه است که اراده خدا را در زمین به اجرا درمی‌آورد. داریوش در کتیبه‌ای در شوش اعلان می‌کند که او درست مانند خدا عمل می‌کند، زیرا همانند خدا جهان را به اعتلا (فرشه^۱) می‌رساند: «به لطف اهوره مزدا این کار را انجام داده‌ام، آنچه کرده‌ام، در

1. frasha

نظر همه جهان عالی می نماید.» (کنت، ص ۱۴۱)

در نقوش برجسته، شاهان در زیر نماد بال گشوده اهوره مزدا دیده می شوند که نشانه تقریباً روشنی از این است که آنان نمایندگان خدا در زمین اند. نمی دانیم آیا شاهان در نبرد آیینی بانبروی شر، همان گونه که در بابل رسم بود، شرکت می جستند یا نه. تعدادی نقوش برجسته و مهر وجود دارد که در آنها شاه در حال جنگ با موجود عجیب الخلقه ای است. سبک مهرها نفوذ بابلی را به ذهن می آورد، و باز این پرسش پیش می آید که آیا فقط شکل ظاهری هنر بود که اقتباس شده بود یا نه.

بعضی دانشمندان از این هم فراتر رفته، چنین اظهار نظر کرده اند که شاه را تجسمی از مهر می پنداشتند، و او در هنگام به تخت نشستن تولد مهر را در غار به نمایش درمی آورد. همچنین اظهار نظر شده است که شاه نقش فریدون اژدها کش را در نمایش آیینی ایفا می کرد. اما شواهد برای اثبات این نظریه ها چنان اندک و پیچیده است که باید آنها را به یک سو نهاد.

اما لااقل در زمانهای متأخرتر، برای شاه جنبه خدایی قائل بوده اند. شاه مکمل لازم موبد بود، زیرا دین و شهر یاری برادرانند. نمونه اولیه چنین شاهی جم بود که نخستین شاهی است که در صلح فرمانروایی کرد و جهان را بگسترده و نبردی هم نکرد. اگر ایرانیان باستان نکته ای را از تصور بابلیان در مورد شاه اقتباس کرده باشند، ظاهراً این نکته نیست که او را پسر خدا دانسته باشند، بلکه بهتر است بگوییم او را نماینده خاص خدا به شمار می آوردند که تحت حمایت او وظایفش را انجام می دهد. شاه چنان مورد احترام بود که چهره او در برابر مردمان نقاب داشت و حضور او در پس پرده ای از دیده ها نهان بود، و مردمان معمولی در برابر او بر خاک می افتادند. شاید در نظر مردمان معمولی شاهنشاه بزرگ مافوق بشر بود و عامه مردمان احتمالاً، حتی در زمانهای قدیم، در او تجلی حاضر شاهان افسانه ای را می دیدند که اژدها را کشته و بر دیوان فرمانروایی کرده بودند. در نظر شاه و روحانیان نقش شاه این بود که بر نیروهای مخرب که در قلمرو سلطنت به فعالیت می پرداختند،



در تعدادی از نقشهای برجسته تخت جمشید شیری را می بینیم که به گاوی حملهور است. از آنجا که این درون مایه (theme) بسیار معمول است، بعضی این تفسیر اساطیری را عرضه داشته اند که این نبرد، نمادی از ستیز فصلهاست.



سر شیر بر یکی از سرستونهای تخت جمشید.
شیر نماد سستی قدرت است.

غلبه کند. هنگامی که شورشیان سر برمی آوردند، به قول خود داریوش «دروغ بود که آنان را به سرکشی وامی داشت.» نبرد بزرگ گیهانی میان «راستی» و «دروغ» نبردی بود که شاه هم در آن درگیر بود. اما چنین می نماید که تکیه بیشتر بر نقش او در استقرار نظم و آرامش و سلطنت خدا در قلمرو خویش، به کمک اهوره مزدا، بود تا تکیه بر نظم آیینی فصول، اگرچه وجود یکی مستلزم عدم دیگری نیست. احتمالاً ایرانیان از افسانه های بابلی درباره سلطنت ناآگاه نبودند، اما چنین می نماید که اسطوره را به تاریخ مبدل کرده اند، و در نمادهای اساطیری خویش این اعتقاد خود را بیان داشته اند که شاه خوب تجلی «روح نیکوکار» (سپند مینو) خداست. ایرانیان انتظار روزی را داشتند که سلطنت کامل با دین پیوند خورد، زیرا در این هنگام است که بازسازی جهان به وقوع می پیوندد.

۱. فرَشکَرْد یا بازسازی جهان در آخر زمان و پس از شکست اهریمن و نیروهای شر انجام می گیرد. (۲)

اسطوره و تاریخ

اسطوره و تفسیر تاریخ

به مفهومی، کل اسطوره بخشی از تاریخ است، زیرا اسطوره دیدگاههای انسان را درباره خود او و جهانش و تحول آن دربردارد. این مطلب به ویژه در مورد اساطیر ایرانیان صدق می کند، زیرا اسطوره های آنان درباره آفرینش و «بازسازی جهان»^۱ تفسیرهایی است از فرایند تاریخ جهان یا تفکراتی است درباره این فرایند. همان طور که دیدیم تاریخ جهان را به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می کنند. دو دوره نخستین مربوط به آفرینش است، دوره سوم دوره ای است که خواستهای اورمزد و اهریمن در جهان باهم درمی آمیزد، و دوره چهارم دوره ای است که شر مغلوب خواهد شد. نخستین هزاره از آخرین دوران، خود به دوره های زرین و سیمین و فولادین و آهنین تقسیم می شود، و آخرین این ادوار زمانی است که شر با نیروی تجدید حیات یافته به جهان حمله می کند. منظور از این اسطوره این است که بیان کند چگونه جهان نیک خدا می تواند پراز بدی و تاریکی و درد ورنج و مرگ شود. پاسخ این است که تاریخ صحنه نبرد میان خدا و اهریمن است، میان هرچه نیک است و هرچه بد.

اما مقصود اسطوره فقط تفسیر گذشته نیست بلکه حال را نیز توصیف می کند،

۱. به کمال رسانیدن جهان در پایان آن. (م)

به گونه‌ای که آدمی در آرزوی آینده باشد و به آن تکیه کند. با سقوط امپراطوری ساسانی دین زردشتی با مشکلات بزرگی روبرو شد. فقط این نبود که انبوهی از مردم به اسلام گرویدند - از روی صدق یا به امید سود یا ترس - مسئله عمیق‌تر از این بود. بنا بر اسطوره سنتی انتظار ظهور نخستین منجی هزار سال پس از زردشت می‌رفت. با در نظر گرفتن زمان زردشت که مورد قبول عموم دانشمندان است، می‌بایست منجی در حدود سال ۴۰۰ م. ظهور کند. اما در قرن هفتم م. امپراطوری ایران و همراه با آن ظاهراً دین نیز سقوط کرد، و بحرانی برای دین پیش آمد. آیا سبب آن بود که خدا آنان را به حال خود رها کرده بود؟ آیا سبب آن بود که دین آنان تماماً باطل بود؟ نویسندگان کتابهای پهلوی می‌کوشند تا به این پرسشها پاسخ دهند و در پی آن‌اند که اسطوره و تاریخ را باهم تلفیق کنند.

نویسندگان کتابهای پهلوی با این مسئله مبتلا به روزگار خود به دو طریق روبرو می‌شوند. یکی از این متنها که بهمن‌یشت نام دارد، تأخیر آمدن منجی را با افزودن سه دوره اضافی به چهار دوره‌ای که پیش از ظهور او وجود دارد، توجیه می‌کند. به دوره‌هایی که نماد آنها زر و سیم و فولاد و آهن است، دوره‌های روی و قلع و سرب نیز، پس از دوره فولاد، اضافه شده است. گرچه این کار پاسخگویی این پرسش بود که چرا منجی هنوز نیامده است - با این جواب که زمان او هنوز فرانسیده است - اما پرسش عمیق‌تر دیگری که آیا خدا در زمان نیاز یعنی زمان استیلای اسلام درمانده شده بود، بی‌پاسخ می‌ماند. تدوین کنندگان بندهش و دینکرد در فصولی از این کتابها به این مسئله می‌پردازند. در طرح تاریخ که مبتنی بر اوستای قدیم است، آمده است که دوره آهن دوران سختی خواهد بود که دین تنزل خواهد کرد، زندگی اجتماعی و خانوادگی پراکنده می‌شود و بی‌نظمی درهم‌جا، نه تنها در زمین بلکه در عالم، به صورت خشکالی و بیماری مَسری گسترش می‌یابد. نویسندگان کتابهای پهلوی اشغال ایران را به انجام رسیدن یا عملی شدن چنین طرحی می‌دانند. مهاجمان را «دیوان» می‌نامند آنها را از تخمه دیوان آز به شمار می‌آورند که خانواده‌ها را درهم می‌ریزند و موجب آزار و رنج می‌شوند. مؤلفان این کتابها

حملة مهاجمان را طغیان نیروهای دیوی به شمار می‌آورند که در سده آخر هزاره انتظار آنان می‌رود. از این رو، نویسنده یکی از متون در جستجوی یافتن نشانه‌هایی از بی‌نظمی گیجانی بود که به اعتقاد او بایستی با این یورشها به وقوع می‌پیوست، و چون چنین نشانه‌های آشکاری را نمی‌دید، هشدار داد که این علائم در پنهانی اتفاق می‌افتد: «طاعون پنهانی حرکت می‌کند و به فریبکاری می‌پردازد تا مرگها بی‌شمار شود.» (دینکرد، هفتم، فصل ۸، بند ۱۹)

بنابراین، بندهش و دینکرد با وجود اینکه در بدو امر مجموعه خشک و عالمانه‌ای از اسطوره‌های باستانی به نظر می‌آیند، در حقیقت درخواستها و پیامهای مؤثری هستند دال بر اینکه دینداران به آسایش خواهند رسید. این متنها مبلغ این پیام‌اند که وحشتی که بسیاری با آن روبرو هستند یعنی در خطر بودن زندگی و وطن، پیش‌بینی نشده نبود و غلبه بر آن خارج از قدرت خدا قرار نداشت. پیام این است که دین بیهوده نیست، و آدمی باید ثابت قدم باشد و دل قوی دارد، زیرا این دوران، زمان اتمام هزاره است. به زودی شهریاری می‌آید و ایران را بازمی‌آراید؛ منجی زاده می‌شود و خدا اهریمن و همه دیوان را سرنگون می‌کند.

گرچه این متنها گردآوریهایی از مطالب قدیمی هستند، اما مطالب آنها چنان جرح و تعدیل شده که نیازهای روحی زردشتیان را در موقعیت خاصی بر آورده سازد. تفسیرهایی که از اسطوره‌های سنتی در پرتو تاریخ عصر خود می‌کردند، دستاویزی بود که مؤمنان بدان توسل جویند و پیام امیدی بود برای آینده.

بازسازی تاریخ بنابر اسطوره

اسطوره‌های باستانی مربوط به قهرمانان ازدهاکش با تاریخ وفق داده شده است، اما این تطبیق کاملاً با جرح و تعدیلی که در اسطوره‌های پایان جهان داده‌اند، و مبتنی بر پیشگویی است، تفاوت دارد. متنهای ایرانی متأخر و تاریخ‌نویسان مسلمان قرون نخستین اسطوره‌های گیومرث و جمشید و دیگران را اساس تاریخ افسانه‌ای ایران از روز آفرینش تا زمان استیلای اسلام قرار داده‌اند. این کاربرد اسطوره شاید به علت صورت شاعرانه‌ای که فردوسی در شاهنامه به تاریخ داده است، جالب‌توجه‌تر باشد. اما حتی در این اثر نیز مقدار زیادی از روحیهٔ ثنویت باستانی حفظ شده است. شالودهٔ این «تاریخ» که طرح مختصری از آن به دنبال می‌آید، تقریباً به تمامی بر شاهنامه استوار است:

گیومرث نخستین انسان در اسطورهٔ آفرینش زردشتی، در شاهنامه به صورت نخستین شاهی که در همهٔ جهان فرمانروایی داشت ظاهر می‌شود، مسکن او در کوه بود، و به صورت کسی که پوست پلنگ برتن دارد، تصویر می‌شود. جامه و غذا را او کشف کرد و همه او را بزرگ می‌داشتند، بزرگداشتی که مایهٔ پیدایش دیسن شد. فرمانروایی او که سی سال دوام یافت، همچون خورشید سودبخش بود و او خود

از شکوه و قدرت بسیاری برخوردار داشت. هوشنگ که نوهٔ گیومرث و وارث تخت و تاج او بود، این وظیفه را برعهده گرفت که از دیوسپاهی که پدرش سیامک را کشته بود، سخت انتقام بگیرد. سپاه هوشنگ از حیوانات وحشی و اهلی و پرندگان و موجودات ماوراءالطبیعه تشکیل شده بود و با این لشکر سپاه دیو سپاه را ریشه کن کرد و سر آن نابکار را از تن جدا ساخت. هنگامی که به این پیروزی دست یافت، گیومرث سالخورده توانست در آرامش درگذرد و هوشنگ پیروزمند بر تخت با شکوه شاهی تکیه زد. از فرمانروایی او سه موهبت به بشر رسید: به کاربردن فلز، کشت و کار و آتش. در مورد آتش شاهنامه روایت می‌کند که هوشنگ درحالی که در کوه به سواری می‌پرداخت، روزی با موجود سپاه درازی برخورد کرد:

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون

ز دود دهانش جهان تیره‌گون

هوشنگ بر این موجود سنگی انداخت، آن سنگ بر سنگ دیگری خورد و از آن جرقه‌ای پیدا شد. آن موجود کشته شد^۱ و آتش پدید آمد. تخمورو (تهمورت)^۲ پسر هوشنگ سی سال فرمانروایی کرد، و در این مدت بر دیوان مستولی بود، به گونه‌ای که توانست جهانی پر آرامش را به پسر خویش جم (جمشید در شاهنامه) واگذارد.

جمشید مردمان را به طبقات اجتماعی گوناگون تقسیم کرد: روحانیان را جدا کرد، طبقهٔ جنگجویان را بنیان نهاد، کشاورزی را به‌عهدهٔ برخی گذاشت و دیگران را بر آن داشت که به پیشه‌های گوناگون پردازند. او خود هم شاه بود و هم موبد، و

۱. در روایت شاهنامه مار کشته نشد. (م)

۲. Takhmoruw صورت پهلوی تهمورت. (م)

کارهای بنیادی را به جهان آورد: صنعت رشتن و بافتن، داروها و جواهرات گرانبها. در دوران فرمانروایی او همه آرامش و فراوانی بود، دیوان به رنج و کار بودند، آدمیان نیازی به کار کردن نداشتند و هیچ کس نمی‌مرد. جمشید برای خود تختی شاهانه ساخت و دیوان را بر آن داشت که آن را بر آسمان بردارند:

چو خورشید تابان میان هوا

نشسته برو شاه فرمانروا

جهان انجمن شد بر آن تخت او

شگفتی فرو مانده از بخت او ...

سر سال نو هرگز و فرودین

بر آسود از رنج وز درد و کین ...

چنین جشن فرخ کز آن روزگار

بما ماند از آن خسروان یادگار

در پای خردگان

اما جمشید غره گشت، موفقیتهای خویش را برخواند و گفت که مردمان او را آفریدگار جهان بدانند. با این کار، مردمان از دربار بیرون شدند و فره از او جدا شد و آینده او تاریک گشت.

از این پس افسانه در دربار مرداس که شاهی است بر خوردار از احترام بسیار، دنبال می‌شود. مرداس پسری دلبر و فعال به نام ضحاک داشت. روزی اهریمن به شکل یکی از بارخواهان در دربار حاضر شد و ضحاک را با گفتار خویش فریفت. جوان ساده دل سوگند یاد کرد که هرگز سخنان اهریمن را فاش نکند و بر دستورهای او گردن نهد. اهریمن بانسان دادن قدرت شاهی در عالم کشف و شهود، جوان را فریفت و او را بر آن داشت که پدرش را بکشد و تخت شاهی را به دست آورد.

آنگاه اهریمن به شکل خروسی بر ضحاک نمایان شد و بدو گوشت داد تا بخورد و بدین طریق او را گمراه کرد، زیرا تا این زمان مردمان گیاهخوار بودند. اهریمن با چاپلوسی او را فریفت و از او درخواست کرد تا بر شانه‌های چنان شاه بزرگی بوسه زند. وقتی اهریمن چنین کرد، به زیر زمین نهان شد، و دو مار سیاه از شانه‌های شاه رویدند. هر چه آنها را می‌بریدند، دوباره می‌رویدند تا اینکه اهریمن که این بار به شکل پزشکی درآمده بود، گفت که تنها دارو این است که خوراک هر روز مارها مغز آدمی باشد.

چون قدرت ضحاک روبه افزایش نهاد، قدرت جمشید کاهش یافت و مردمان ضحاک را شاه ایران دانستند. جمشید پنهان شد و سرانجام در دریای چین او را یافتند و ضحاک او را به دونیم اره کرد و بدین گونه جهان را از او خلاص کرد. فرمانروایی ضحاک هزار سال به درازا کشید، هزار سال ستم که در طی آن فضیلت روبه کاهش نهاد و جادوگری افزون شد و هر روز دومی را به دست مرگ می‌سپردند تا مغزهای آنان خوراک مارانی شود که بر شانه‌های ضحاک روئیده بودند.

اما همه چیز به کام ضحاک نبود. شبی به دنیا آمدن فریدون را در خواب دید و بر آن شد که آن کودک را نابود کند. اما کوشش او بیهوده بود. ضحاک که از چنان هم‌اورد نیرومندی هراسان بود، فرمان داد که سپاهی از دیوان فراهم آیند و بر دشمن بتازند و مردمان را بر آن داشت که هنرشاهی او را تأیید کنند. کسی را یارای آن نبود که با چنان شاه نیرومندی به مقابله برخیزد تا اینکه روزی آهنگری دون‌پایه که از شاه ستم دیده بود، در دربار حاضر شد تا آزادی بحق پسر خویش را درخواست کند، به شاه گفت:

تو شاهی و گز ازدها پیکری بیا بد به دین داستان داوری

شاه از طغیان خشم او در شگفت شد و به خواهش او تن در داد، اما در عوض درخواست کرد که بر ادعای او مهر تأیید نهد. آهنگر که مرد دلیر و صریحی بود، خواهش او را نپذیرفت و بر او خرده گرفت و با پسر خود از بازار سپاهی برای فریدون

گرد آورد. درفش او تکه‌ای از چرم بود آراسته به گوهرها، و برای فریدون گری گاوسار فراهم آورد. فریدون از کاخ خویش که کنگره‌های آن به آسمان می‌رسید، بیرون آمد و سپاهیان خود را از میان سیلابها و بیابانها به قصرشاه بدکار در اورشلیم برد. فریدون که از منظره کاخ که سر به ستاره مشتری می‌سود، باکی نداشت گرز خویش را به دست گرفت و به پیش روان شد. ضحاک در کاخ نبود، اما چون خبر هجوم فریدون و رهایی خواهران جمشید را شنید، با سرعت بسیار پیشاپیش لشکری عظیم روی به کاخ خویش نهاد و با سپاه خود که در برابر شهرگرد آمده بودند، به کاخ درآمد:

به آهن سراسر بپوشید تن بدان تا نداند کسش ز انجمن

چون به زنان نزدیک شد تا آنان را بکشد، فریدون به کردار باد به پیش تاخت و با گرز خویش کلاه خود او را درهم شکست اما فرشته‌ای بدو هشدار داد که از کشتن آن ستمگر بدکار دست کشد، بلکه او را به بند آورد و با همراهان معتمد به کوه دماوند برد. در این زمان فریدون که فرمانروای جهان شده بود، به بهبودی وضع مردمان پرداخت. اسطوره باستانی فریدون که حاکی از ستیز او با بیماریها بود، تغییر شکل داده یا حالت اساطیری خود را از دست داده و تبدیل به عمل کشت و کار شده است که با آن می‌توان بر بیماریهای سخت غلبه کرد.

روایت شاهنامه و «تاریخی» را که بر اساس اسطوره‌های باستانی در آن بازسازی شده است، به يك سو می‌نهم. فرایند تفسیر اسطوره به صورت تاریخ فرایندی است که در دین زردشتی و در افکار پیروان ادیان بسیاری تا به امروز ادامه می‌یابد. به عنوان مثال یکی از دانشمندان مشهور پارسی بر آن است که:

هوم که هم گیاه و هم خداست، مرد بزرگی از ایران بود و
کارهای بزرگی انجام داد که نام او را به یادگار نهاد. (مدی،
آیینهای دینی پارسیان، ص ۳۰۱)

بنابراین، اسطوره و تاریخ در دین زردشتی کاملاً با هم درمی آمیزد. ایرانیان همه تاریخ خود، گذشته و حال و آینده را در پرتو اسطوره‌های خود درک می‌کنند. تاریخ صحنه‌ای است برای نبرد میان خیر و شر، و اهمیت حوادثی که در این صحنه رخ می‌دهد، تنها وقتی به درستی درک می‌شود که در پس آن مقصد و طبیعت خدا دیده شود.

اسطوره، آیین و نمادپردازی

در دین زردشتی عمل قربانی، یا اجرای درست آیینها، ارزش و نیروی در خود و از خود دارد. اعمال آیینی منابع مؤثری هستند که هم ایزدان و هم مردمان را یاری می کنند. چنانکه دیدیم (نک به قبل) بیشتر تا قربانیهایی بدو تقدیم نشود نمی تواند دیو خشکسالی را شکست دهد و آبهای زندگی بخش را به وجود آورد. همچنین زروان وقتی در آرزوی داشتن پسری بود، قربانی تقدیم کرد، گرچه او خود وجود مطلق است و کس دیگری وجود ندارد که نثارها را تقدیم او کند. قربانی که بسا خلوص نیت تقدیم شود، یکی از بزرگترین اعمال نیکی است که هر زردشتی می تواند انجام دهد. بدون قربانی جهان از هستی باز می ایستد، اما با آن نیروی اهریمن کاهش می پذیرد. در بازسازی جهان آدمیان از طریق قربانی که اورمزد خود می کند، نامیرا خواهند شد. این مفهوم از قربانی که هنوز در دین زردشتی رایج است، به دوران هندوایرانی باز می گردد، زیرا قربانی در دینی که در قدیمترین متون هندی یعنی وداها منعکس است، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. در این متون آمده است که آیینهایی که به درستی اجرا شوند، مستقل از خواست خدایان، مؤثر به شمار می روند. در آیین های زردشتی هر کلام و عملی سرشار از والاترین مفاهیم است. علت وجودی بسیاری از آیین ها فراموش شده

است، و برای اعمال مفاهیمی قائل می‌شوند که فاقد آن بوده‌اند، اما شاید خوانندگان بیشتر علاقه‌مند به معتقدات کنونی زردشتیان باشند تا به بازسازی تاریخی قدیمترین اعتقادات.

نمونه خوبی از نمادهایی که در آیینهای دینی به کار می‌رود، نمادهایی^۱ است که درباره «گُستی»^۲ وجود دارد، و آن کمربندی است که هر زردشتی در هنگام تشریف آیینی^۳ به دین به کمر می‌بندند. کستی از هفتاد و دو نخ تشکیل شده است که می‌گویند نمادهفتاد و دو فصل کتاب یسناست. در آخر آن (در هر طرف) سه منگوله است و هر کدام از منگوله‌ها از بیست و چهار نخ تشکیل شده که می‌گویند نماد بیست و چهار فصل و یسپرد است. و یسپرد بخشی از دعاهایی است که در آیینهای دینی خوانده می‌شوند. هفتاد و دو نخ را به صورت شش رشته می‌بافند که هر کدام از آنها نماد شش وظیفه دینی^۴ زردشتیان است. دوازده نخ در هر یک از رشته‌ها نماد ماههای سال، و شش منگوله نماد جشنهای فصلی بزرگ^۵ است و فرورفتگی میان نخها عبارت است از:

« فضای میان این جهان و جهان دیگر؛ دولا بودن نخها در سرگُستی نماد ارتباط میان جهان فعلی مادی و جهان مینویی آینده است؛ و گشودن و بستن (در هنگام خواندن دعا) نماد انتقال روان از دنیای مادی به دنیای مینویی است؛ گره زدن نهایی همه نخها به صورت یک نخ نماد برادری یا اتحاد جهانی

1. symbolism

۲. مؤلف صورت گُستی (Kushti) را به کار برده است. (م)

3. initiation

۴. در مورد این شش وظیفه رجوع کنید به حد ددنتش و حد دد بندیش، ص ۶. (م)

۵. یعنی گاهنبارها (م)

است.» (مدی، آیینهای دینی پارسیان، ۱۸۵ به بعد)

در کتاب کوچکی مانند این کتاب غیرممکن است که به بحث درباره ارتباطات درونی میان اسطوره و همه آیینهای دین زردشتی پرداخت. در عوض، ما به سه آیین از مهمترین آیینها نظر می‌افکنیم: آیینهای مربوط به مرگ و آتش و هوم.

مراسم مربوط به درگذشتگان

مراسم مربوط به مرگ در دین زردشتی به وضوح تحت تأثیر اسطوره است. باید در نظر داشت که در این دین مرگ کار اهریمن است. مرگ به معنی پیروزی او بر آفرینش خوب است. از این رو، جسد جایگاه دیوان است. هرچه شخص در گذشته نیکو کارتر باشد، پیروزی اهریمن بزرگتر است و نیروی دیوی بیشتری برای نیل به این مقصود لازم است. بدین جهت، تن مرد پارسا منبع بسیار بزرگتری برای آلودگی است تا تن مرد بدکار که دسترسی به مرگ او آسان است. بسیاری از آیینهای مربوط به مرگ با تطهیر از آلودگی که کار دیوان است، ارتباط دارد. چون جسد منبع چنین آلودگی است، به خاک سپردن آن جائز نیست، مبادا زمین که عنصر مقدسی است، آلوده شود، همچنین نباید آن را سوزانید، مبادا که آتش آلوده گردد. (يك استثنا در مورد مطلب اخیر، شیوه جدید مرده سوزانی است که بر طبق آن شعله واقعی بدن را نمی سوزاند، بلکه حرارت زیاد به وسیله الکتریسیته تولید می شود.) بنابراین، هر جا که امکانات فراهم باشد، جسد را در برج خاموشی یا دخمه می نهند تا لاشخورها آن را بخورند.

اعتقاد به انتقال روان از این جهان به جهان دیگر در سه روز نخستین پس از مرگ انگیزه اجرای آیینهای است که در این مدت انجام می گیرد. از آنجا که

سروش است که روان را در این دوران حمایت می کند، نیایشهایی در طول پنج بخش از اوقات شبانه روز به وسیله دو موبد یا بیشتر و خویشاوندان او، هم در خانه و هم در آتشکده، به این ایزد تقدیم می گردد. مهمترین این نیایشها، نیایشی است که در سومین روز که روان به سوی داوری می رود، اجرا می شود. در این زمان از قادر مطلق طلب رحمت می کنند و مراسم دینی برای ایزدانی که با امر داوری ارتباط دارند، اجرا می شود.

آیینهای مربوط به شخص در گذشته در سه روز پس از مرگ تمام نمی شود، اما تأکید بر این است که نباید به شیون و زاری ادامه داد. شیون و مویه بیش از حد در دین زردشتی گناه است، زیرا این کار کمکی به روان نمی کند و بسدن زنده را می آزارد و از نظر اعتقاد به زندگی پس از مرگ و اطمینان به رستاخیز بی نتیجه است. زردشتیان قویاً احساس می کنند که با مردگان در ارتباط اند و از آنها دعوت می کنند تا در میهمانیهای زندگان، نه در غم بلکه در شادمانی های جمعی، «برای شادی روان» شرکت جویند. یکی از دانشمندان که در میان زردشتیان زیسته است، نظر غالب توجهی در این مورد ارائه می دهد:

«پس از مدت زمانی که از مهمان نوازی زردشتیان ایران برخوردار بودم، ولی هنوز نتوانسته بودم احساس آنان را برای مردگان دریابم و هنوز تحت تأثیر ارتباط مرگ با غم بودم، به خود جرأت طرح این سؤال را دادم که آیا آنان هیچگاه جشنی را برگزار می کنند که همراه آن آیینی برای مردگان نباشد. پاسخ آنان که با شگفت زدگی ملایمی همراه بود، این بود: «البته که چنین نیست، ما همیشه می خواهیم که مردگان در شادبهایمان شریک باشند.» (بویس، بنیادهای خیریه زردشتیان، ص

۲۴۷ ح ۴).

بدین گونه، اساطیر زردشتی مربوط به داوری افراد بشر پس از مرگ و اساطیر
مربوط به داوری جهانی هم بیانگر آیینهای مربوط به مراسم مرگ اند و هم مبین
نظر آنان درباره شادمانی.

آیینهای آتش

اسطوره زردشتی مربوط به شخصیت بخشیدن به آتش، یعنی آتر، قبلاً
مورد بحث قرار گرفته است (نک به صفحات قبل). اکنون نظری می اندازیم بر
اسطوره های مربوط به آتشیهای مقدس آیینی. بیشتر ادیان می کوشند که اصل و منشأ
کانونهای بزرگ آیینی خود را به زمانهای اولیه تاریخ دینی خود برسانند. زردشتیان
می کوشند اصل معروفترین آتشیهای سه گانه خویش را به تاریخ اولیه برسانند. این
سه آتش عبارتند از آتش قَرَبِغ^۱ که می گویند در کابل، در افغانستان کنونی یا در کاربان،
در فارس قرار داشته است. آتش گُشَنَسَب^۲ احتمالاً در شیز و آتش بُرزین مهر^۳ در کوه
ریوند در شمال غربی نیشابور جای داشته است. گفته اند که هر سه آتش در پشت گاو
اساطیری سَریشوک^۴ در دوره تهمورث، یکی از شاهان دوران اولیه، نگهداری می شد.
شبی طوفان شدیدی رخ داد و آتشیها از پشت گاو به دریا افتادند و در آنجا به سوختن
ادامه دادند و در دریا به مردمان روشنی بخشیدند. هر کدام از آتشیها بایکی از سه طبقه
اجتماع ارتباط دارد: قَرَبِغ با موبدان، گُشَنَسَب با جنگجویان و بُرزین مهر با
کشاورزان. این هر سه آتش جمشید را در پادشاهی بهشتی اش یاری کردند و جمشید

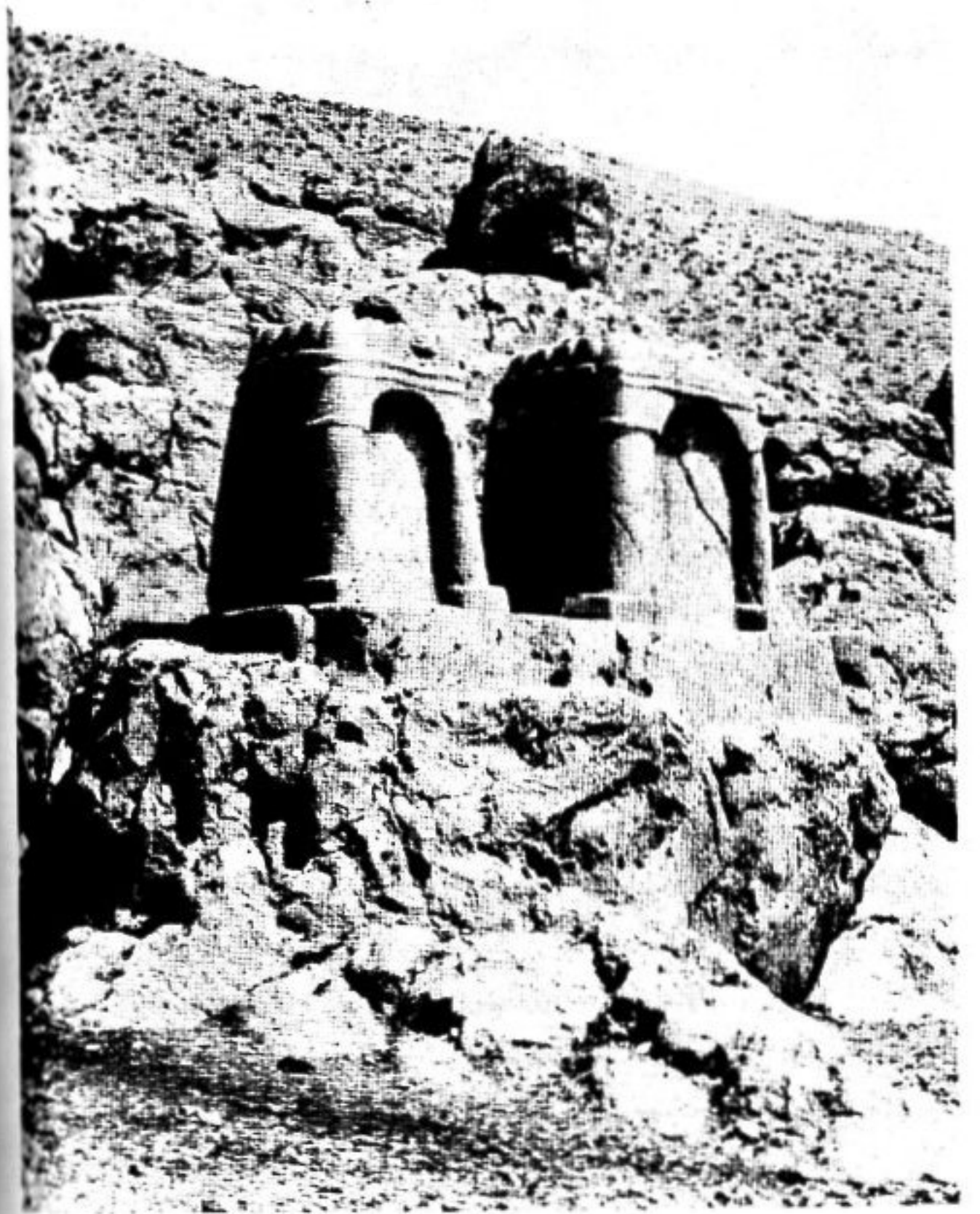
- | | |
|----------------|-------------|
| 1. Farnbag | 2. Gushnasp |
| 3. Burzen Mihr | 4. Srishok |

۱. داوری همه افراد بشر در آخر جهان. (م)

بود که آتش فرنیغ را در جایگاه خاص خود بر نشانید. هنگامی که فره از او جدا گشت، آتش فرنیغ بود که فره او را از دست ضحاک نابکار رهایی بخشید. آتش برزین مهر تا زمان گشتاسب، حامی زردشت، از جهان پاسبانی می کرد، و راه را برای الهام بزرگ زردشت در طول فرمانروایی این پادشاه بزرگ آماده ساخت و در این مدت از خود این آتش نیز معجزاتی به ظهور پیوست. گفته اند که آذر گشتاسب جهان را تا دوران خسرو، شاه بزرگ ساسانی، حفظ کرده است. هنگامی که او بتکده ها را درهم شکست، این آتش بر بال اسب او قرار گرفت و تاریکی و تیرگی را دور ساخت. بنابراین، اعتقاد بر این است که این سه آتش بزرگ نو آوریهای متأخر تاریخی نیستند، بلکه آنها حامیان و راهنمایان انسان در طول تاریخ اند.

سه گروه آتش آیینی وجود دارد: آتش بهرام، آتش آذران و آتش دادگاه. آتش بهرام شاه پیروزمند آتشیست. به نام اورمزد این آتش را به یاری می خوانند و از او می خواهند که در برابر قوای تاریکی آنان را نیرو بخشد، زیرا فره او با دروغ می جنگد، و در واقع نمادی است از راستکاری. بهتر است که بگوییم که آتش را مانند شاه بر تخت می نشانند تا اینکه بگوییم آن را در جای خود قرار می دهند، و چوب را به شکل تخت می نهند. بر بالای آن تاجی به نشانه پادشاهی آتش نیرومند آویزان است. وقتی بدین گونه آتش را بر تخت نشانند چهار موبد دسته جمعی آن را با پیروزی، مانند شاهی، حمل می کنند در حالی که دیگران سائبانی را بر آن گرفته اند. موبدان با شمشیرها و گرزهای «مهر» در پیش و پس آن همگی به صورت محافظان شاه حرکت می کنند. پس از آنکه آتش را بر تخت نشانند، فقط موبدانی که دشوارترین آیینهای دینی تطهیر را گذرانیده اند، می توانند از آن مراقبت کنند. جز آنان کسی نمی تواند وارد حرم خاص آتش شود، حتی آنان نیز باید دستکشهای سفید به دست کنند و از آن مراقبت کنند. دلیل قداست آن جریان طولانی و دشوار

۱. در متنهای پهلوی این حوادث به کیخسرو پادشاه کیانی نسبت داده شده است و نه به خسرو انوشیروان یا خسرو پرویز. (م)



آتشدانهایی از دوره ساسانی در نقش رستم که نشان می دهد زردشتیان در کوهها به عبادت می پرداختند و همچنین دلالت بر قدمت حرمت آتش در نظر زردشتیان و هندوها دارد.

تطهیر آن است. شانزده آتش از منابع مختلف جمع آوری می‌شوند و آنگاه ۱۱۲۸ بار آنها را تطهیر می‌کنند و این جریان يك سال طول می‌کشد، و هزینه آن هنگفت است. از این‌رو، جای تعجب نیست که چنین آتشی بسیار به ندرت بر تخت نشانده شود.

امور مربوط به آتشی‌های آدران و دادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند. آتش دادگاه را مردمان غیرروحانی نیز می‌توانند مراقبت کنند، با این همه هر دو را با تشریفات نظامی در جای خود قرار می‌دهند، زیرا آتشی مقدس نمودار فرمانروایی معنوی روشنی و راستی در نبرد با نیروهای تاریکی هستند، و این نبردی است که مؤمنان با همکاری اورمزد و پسرش آتش بدان می‌پردازند.

تطهیر آتشی‌های متعلق به همه طبقات یادآور این است که انسان نیز باید همانند این آتشی‌ها تطهیر شود. در این مورد نیز یکی از پارسیان نام‌آور استدلال می‌کند که این آتشی‌ها به یاد آدمی می‌آورند که همان‌طور که هیزم (برای تطهیر آتش) از همه طبقات جامعه گردآوری می‌شود، همه آدمیان نیز صرف‌نظر از طبقه اجتماعی خود در صورتی که مرحله تطهیر را بگذرانند، در نزد خدا برابرند. وقتی یکی از پارسیان (زردشتیان) به آتش نزدیک می‌شود، با خاکستر بر پیشانی خود علامتی می‌گذارد و این عمل یادآور این است که او همانند آتش، سرانجام تبدیل به غبار خواهد شد، و این دعا را می‌خواند:

بگذار تا پیش از مرگ بکوشم تا بوی خوش نیکوکاری و اعمال
نیک را بگسترانم، و نور پارسایی و دانش را به نبرد دیگران
رهنمون شوم. (مدی، آیینهای دینی پارسیان، ص ۲۱۷)

هوم، نثار آیینی

همان‌گونه که نباید چشم نامعتقدان بر آتش افتد، در نثار آیینی هوم نیز فقط مؤمنان باید شرکت جویند. پیش از این، بعضی از موارد مشترک اسطوره و آیینهای مرتبط با این شخصیت را که در عین حال گیاه و خدا و موبد و موضوع قربانی است، دیده‌ایم (نک به صفحات قبل). در هند باستان عمل آیینی با عمل بزرگ بارورسازی یا جانبخشی طبیعت مقایسه می‌شود و از این‌رو پرویزنی^۱ که شیره این گیاه در آن پالوده می‌شود، نماد آسمان است شیره ریخته شده در درون آب و شیر نماد خورشید است، و رنگ طلایی هوم به برق و صدایی که از آن در طی مرحله فشرده شدن، پیدای می‌شود، به رعید تشبیه شده است. هوم حتی با گاو هم مقایسه می‌شود و شیره آن که داخل آب می‌شود، نمادی از باروری رمة گاو است. سومه^۲ نمادی از باران و طوفان و خورشید و باروری است که تصویر کاملی است از پیوستگی اسطوره و آیین، و تصویر کاملی از تنوع نمادهایی می‌باشد که در اسطوره یا آیین واحدی دیده می‌شود.

در ایران آیین هوم بخشی از مراسم بزرگ پسناس^۳، برای نثار هوم موبد

۱. صافی (م)

۲. soma معادل سنسکریت هومه (هوم) اوستایی است. نک به صفحات قبل. (م)

چهارزانو می‌نشیند. گیاه هوم را می‌سایند و شیرۀ آن را از صافی که از موی گاو مقدسی درست شده می‌گذرانند، تا آن را با آب تقدیس شده بیامیزند. این آیین طولانی و پیچیده و پر از اعمال نمادین است. هوم را در چهار نوبت می‌سایند که نمادی از آمدن زردشت و سه پسر منجی اوست. آب تقدیس شده را در سه نوبت روی آن می‌ریزند که نمادی از سه مرحلهٔ ایجاد باران است، یعنی تبخیر و تشکیل ابر و درهم فشردگی آنها به صورت باران. در طول این آیین هاون را سه بار می‌کوبند که نمادی برای حضور اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است. بدین ترتیب، بافت اساطیری (اشاره به منجیان) و بافت گیهانی (ایجاد باران) با بافت اخلاقی به طریقی که کاملاً مشخصهٔ دین زردشتی است، تکمیل می‌گردد. اگرچه دعاها به اوستا که زبان مرده‌ای است، خوانده می‌شود و اشخاص کمی آن را می‌فهمند، اما در نظر همه تأکید بر این است که اندیشه که منبع هر عملی است باید پاک نگاه داشته شود.

اسطوره و آیین

اسطوره‌های قدیمی دین زردشتی، مانند همهٔ ادیان، سرچشمهٔ اصلی زندگی دینی روزانهٔ مؤمنان است. این اسطوره‌ها برای اعمال دینی توجیهی به دست می‌دهند، هر چند که روشنفکران امروزی (زردشتی) سنتها را دوباره تفسیر یا جرح و تعدیل می‌کنند. طبعاً رهبران دینی ادعا می‌کنند که تفسیرهای نمادین آنها از اسطوره هم با زندگی روزانه‌شان ارتباط دارد و هم موافق منظور اصلی اسطوره است. در کدام دینی کسی را یارای آن است که بگوید تعبیری که از اسطورهٔ خاصی می‌شود، همان تعبیر بنیانگذار دین نیست، بلکه اندیشهٔ کاملاً نوی است!

دین زردشتی در حفظ اعمال قدیمی نمونهٔ خاصاً خوبی از ویژگی محافظه‌کارانهٔ آیینهای دینی است. آنچه ما در دین زردشتی دیده‌ایم فقط صورتی است مکتوب که قسمت اعظم آن را در بیشتر ادیان از جمله ادیان غرب نیز می‌توان مشاهده کرد. چنانکه خواهیم دید، دین زردشتی دینی است که دریافتش از انسان و از جهان سخت مبتنی بر عقل سلیم است و این دریافت عمیق و تاحدی فلسفی است. همچنین تلقی سنتی و محافظه‌کارانهٔ دین زردشتی از اساطیر و آیین‌های این دین را همچون مجموعهٔ جالب توجیهی برای پژوهش درمی‌آورد. این دین نمونه‌های خاصاً روشنی به دست می‌دهد که چگونه ادیان تمایل به تحول دارند. پذیرفتن برخی از اسطوره‌ها

و آیین‌های ادیان سنتی برای ذهن انتقادی امروزی اگر غیرممکن نباشد، لااقل دشوار است، و چون مؤمنان در عین حال نمی‌توانند آنها را رد کنند، به تمثیل^۱ و نمادپردازی توسل می‌جویند، و این کار می‌تواند تفسیر نمادینی از سفر تکوین باشد یا اوستا. کوشش یکی از پارسیان کنونی که ترجیح می‌دهد اوستا را با تعبیرات جدید تفسیر کند به جای آنکه آن را رد نماید، پدیده‌ی درخور توجهی است که نمونه‌های آن را در بسیاری از ادیان می‌بینیم. این نویسنده‌ی پارسی می‌نویسد:

بخشهایی از اوستا اگر کلمه به کلمه معنی شود، به نظر بی‌معنی می‌آید. کوهها، رودها و مکانهای جغرافیایی همانند را با هیچ مکان طبیعی نمی‌توان تطبیق کرد، آنها احتمالاً با بعضی از صورتهای «نفسانی-طبیعی»^۲ یا بعضی از جریانهای نفسانی^۳ در بدن انسان (مغز، اعصاب یا بعضی اخلاط یا غدد و غیره) ارتباط دارند. (به نقل از دوشن گیمن، نمادها، ص ۱۹)

اینکه همراه با تحول تفکر انتقادی نمادپردازی نیز گسترش می‌یابد، گفته‌ای است که در آن حقیقت بسیاری نهفته است (دوشن گیمن). این مطلب در مورد عبارتی که پیش از این نقل شد و همچنین در مورد آیینهای زردشتی صادق است، گرچه نباید فراموش کنیم که اندیشه‌های باستانی نیز از نمادپردازی بسیار بهره می‌گرفتند. همه تفسیرهای نمادین لزوماً جدید نیستند.

بنابراین، در دین زردشتی اسطوره و آیین کاملاً باهم در آمیخته‌اند. یکی دیگری را پشتیبانی و تبیین و توجیه می‌کند. هم در اسطوره و هم در آیین دیدگاههای بسیار قدیمی را درباره‌ی جهان و سهم بشر در آن می‌توان یافت. با این همه، هیچیک از

1. allegory
3. psychic

2. psycho-physiological



این نقش که مفاسی را در حال اجرای آیین قربانی نشان می‌دهد، از قرن پنجم ق. م. و متعلق به ناحیه داسکیلوم (Dascylium) یا ارگلی (Eregli) در آسیای صغیر است. آنچه در این صحنه دقیقاً تصویر شده یعنی شاخه‌های برش و دهان که آن را با پارچه پوشیده‌اند [= پنام] و سر حیوانات، نشان می‌دهد که چگونه و تا کجا با این اعمال دینی آشنا بوده‌اند.



موبدان زردشتی گرز گاوسار مهر را به عنوان نمادی از جنگی که باید با نیروهای شر داشته باشند، با خود حمل می کنند. مهر گرز خویش را سه بار در روز در بالای دوزخ می چرخاند تا نگذارد دیوان به دوزخیان عقوبتی بیش از آنچه سزاوار آن هستند، تحمیل کنند.

این دو، اظهار عقیده صرف نیست، بلکه با هم منابع مؤثر نیرویی هستند که برای هر یک از افراد بشر سود و شایستگی در زندگی، حمایت در هنگام مرگ، و نوید سعادت آینده را فراهم می آورند، و حتی از هستی جهان پاسبانی می کنند، و این در صورتی است که اسطوره‌ها و آیینها را کسانی بخوانند و اجرا کنند که خود از نیروی لازم برخوردار باشند. طبیعت حیات بخش اعمال آیینی ایجاب می کند که هر آیینی دقیقاً و به طریق درست خود اجرا شود. کار اشتباه یا خطایی می تواند در هر مرحله‌ای به کل عمل آسیب برساند. آیینها از چنان ویژگی مقدس و توانایی برخوردارند که چشمان بی اعتقادان مجاز به دیدن آنها نیستند.

در آیینهای زردشتی می توان اعتقادات اساسی زردشتی را دید که به شکل داستانهای روایی در اسطوره‌ها بیان شده است و مؤمنان آنها را در آیینها به اجرا درمی آورند. دین زردشتی دینی است که با جنگ و نبرد سروکار دارد، نبرد با نیروهای شر. اگر به زبان اسطوره سخن بگوییم، تاریخ جهان نبردی میان خیر و شر است یعنی میان خدا و شیطان. از این روست که در بر تخت نشاندن آتش مقدس که نماد حضور خداست، تصویرپردازی بارزی به چشم می خورد که ویژگی مراسم نظامی است^۱. همچنین این دین، دین امید است. امید به صورت داستانهای روایی در اسطوره‌های پیروزی نیکی بر بدی در هنگام «بازسازی (جهان)»^۲ بیان شده است. همین امید را به صورت ضمنی در آیینها می یابیم که در آنها تأکید بیشتر بر دعاها و اعمال آیینی است با هدف کمک به روان، و نه بر شیون و مویه، و در این آیینها از درگذشتگان شادمانه دعوت می شود تا در جشنها شرکت جویند.

تلقی دین زردشتی از آیینهای دینی به نظر غربیان کنونی بیشتر جادوگرانه می نماید. در نظر زردشتیان اعمالی که به اجرا درمی آیند، به این علت از چنین نیرویی برخوردارند که بر اساس الگوی بهشتی خود هستند، و نیز به این علت که

1. martial imagery

۲. فرشتهگرد یا به کمال رسیدن جهان در پایان آن (م)

آنها به‌طور مؤثری جهان ایزدی و انسانی را باهم متحد می‌کنند، و این درون‌مایه^۱ مشترکی در اساطیر آنان است. با در نظر گرفتن اعتقاد زردشتیان به قدرت آیین‌های دینی، می‌توان درک کرد که چرا آنان تمایلی به تغییر شکل آنها ندارند، گرچه در توجیهی که از اعمال و اساطیر خود عرضه می‌کنند، اثر اندیشه‌های انتقادی جدید را می‌توان دید.

مفهوم خدا و جهان و انسان

چنانکه گفتیم، اسطوره از جهت اعتباری که برای معتقدان خود دارد و از نظر دربر داشتن تفکرانی درباره دیدهای آدمی نسبت به خویشتن و جهان و خدا مهم است. اسطوره‌ها روایات تاریخی دروغین نیستند. باید پوسته بیرونی اسطوره را به کناری نهاد و به هسته آن نظر افکند. هسته اسطوره‌شناسی ایرانی چیست و این اسطوره‌ها چه نظریاتی را درباره زندگی دربر دارند؟

در نظر زردشتیان خدا خیر مطلق است و چون اساساً مخالف بدی است، نمی‌تواند هیچ‌گونه ارتباطی با آن داشته باشد، و در سراسر تاریخ، درستیز زندگی و مرگ، با بدی درگیر است. خدا سرچشمه همه خوبیهاست، آفریدگار آسمانها و جهان و انسان، منبع زندگی و تندرستی و زیبایی و شادی است. شر واقعیت دارد، اما نیرویی است کاملاً منفی که در پی نابودی و فساد و آلودگی است و مرگ و بیماری و فقر و گناه همگی کار شیطان است که در صدد نابودی جهان ایزدی است.

خدا جهان را آفریده است که یاور او در نبرد با شر باشد. خدا وجودی خردگراست و برای هر چه می‌کند دلیلی دارد. او جهان را مانند بعضی شاخه‌های آیین هندو محض تفریح نمی‌آفریند و مانند خدای عهد عتیق که غالباً از آفرینش اظهار ندامت می‌کند، از آفرینش جهان پشیمان نیست. جهان می‌تواند آوردگاه

میان خوب و بد باشد، اما اساساً نیک است و اگر شر آن را تباه نکرده باشد، مشخصات آفریننده خود را که نظم و هماهنگی است، می‌نمایاند. انکار بنیان نیک جهان مادی یکی از بزرگترین گناهانی است که یک زردشتی می‌تواند مرتکب شود. عقائدی که بر اساس آنها جسم بد است و تن زندان روح یا زندان گناه اولیه است، از نظر زردشتیان یاوه‌گویی است. بنابراین، زردشتیان اعتقاد ندارند که تن یا ماده سرانجام مقهور خواهد شد، بلکه به اتحاد آرمانی ماده و روح قائلند؛ آنان نه به انتظار پایان جهان بلکه در انتظار «بازسازی جهان» به دست خدا هستند.

آفرینش و اسطوره‌های مربوط به پایان جهان در دین زردشتی دستورالعمل نهایی برای زندگی روزانه مؤمنان به دست می‌دهند. اگر جهان به خدا تعلق دارد، پس رهبانیت یا زهد و کناره‌گیری از آن گناه است. اگر مشخصه خدا آفرینندگی و افزایش بخشی است، پس وظیفه دینی آدمیان کار برای افزایش «آفرینش خوب» از طریق کشاورزی و پیشه‌وری و ازدواج است. تجرد گناه است زیرا مانع گسترش آفرینش خوب است، و سقط جنین و هم‌جنس‌گرایی نیز گناه به شمار می‌روند، زیرا هدف واقعی از عمل جنسی افزایش «آفرینش خوب» است، و سقط جنین و هم‌جنس‌گرایی در بازداشتن آن هدف چنان مؤثر می‌افتند که نتیجه‌ای همچون نتیجه پرهیز گناهکارانه نخستین جفت بشر به بار می‌آورند. بیماری و ناخوشی بلایایی هستند که اهریمن جهان را در آغاز بدانها مبتلا کرد. بنابراین، وظیفه دینی آدمیان این است که بدن خود را در تندرستی نگاه دارند. انسان از پنج عنصر، اما به صورت واحدی، تشکیل شده است: روان، جان (اساس زندگی)، فروشی^۱ («خود» آسمانی او)، وجدان و تن. بنابراین، سلامت روانی و جسمی همراه هم هستند. این طرز تفکر که از فشار آوردن بر بدن و توسل به روزه پیشرفت معنوی به دست می‌آید، در نظر زردشتیان نادانی محض است. از آنجا که دنیای مادی به خدا تعلق دارد، موفقیت

1. fravashi

مادی که شرافتمندانه و بدون آزار رسانیدن به دیگران به دست آید و با بخشندگی همراه باشد، کمکی است به پیشرفت معنوی و نه مانعی برای آن. برخلاف بسیاری از مکاتب اندیشه‌گرایی آیین هندو، دین زردشتی دارای اخلاق عملی است. تن‌پروری از آن اهریمن است و

کار نمک زندگانی است. بدون کار زندگی بیهوده و بی‌فایده است. دین ما به ما می‌آموزد که کار هدف و مقصود زندگی است. باید همیشه تن خود را آماده و سالم نگاه داریم تا وظایف زندگی خویش را به انجام رسانیم، کارهای خوب و درست انجام دهیم، دیگران را یاری کنیم و با نادانی و بدی و فقر در جهان به ستیز پردازیم. (مدی، پرستش و پاسخ دینی، ص ۳۰)

اهریمن بود که جهان را دچار فقر کرد، بنابراین، برداشت این دین از زندگی برداشتی شادمانه است. در روزی از ماه که به خدا اختصاص دارد^۲، به مومنان اندرز می‌دهند که «می‌خور و خرم باش» و روزی که به رشن، ایزد داوری، اختصاص دارد، «روزی خوش^۳ است: در این روز هر کاری که می‌خواهی بکنی، به پارسایی انجام ده» (اندرز آذرباد، زهر، تعلیمات منان، ص ۱۰۷ و بعد). البته به همان نسبت عیاشی و مستی و هرزگی نیز مذموم است، زیرا همه باید تحت فرمان «اعتدال^۴ آرمانی» باشند، با این شعار که «همه چیز به اعتدال».

انسان که مخلوق بزرگ و متعلق به خداست، هدف خاص حمله‌های شر است

1. contemplative

۲. یعنی روز هرمز، روز اول ماه (م)

۳. در متن اصلی، سبک (م)

۴. در متون پهلوی، پیمان یعنی اعتدال، میان‌روی در کارها. (م)

«بر تردید^۱ و آرزوی نادرست با خسر چیره شوند، بر آز با خرسندی^۲، بر خشم با آرامش^۳، بر رشک با نیکخواهی^۴، بر نیاز با هشیاری^۵، بر ستیز با آشتی، بر دروغزنی با راستی. (اندرز پوریوتکیشان [بند ۳۷ به بعد (م)]، زهر، تعلیمات مغان، ص ۲۵)

دیوان به یاری بیماری و همه انواع آسیبها و حتی با مرگ بر انسان حمله‌ور می‌شوند، اما آدمی باید به دین تمسک جوید، همانگونه که پیش از او، گیومرث بی‌گناه چنین کرد. این کار مفهومی بس بیشتر از اجرای مخلصانه آیینهای مذهبی و خواندن نوشتههای دینی دارد، زیرا جهان مادی و تن و شادمانی آفریدگان خدا هستند و وظیفه دینی انسان است که از آنها نگاهداری کند و آنها را گسترش دهد و از آنها بهره‌گیرد.

این راه «راستی» است. کسی که آن را دنبال کند پیرو راه راستی یعنی آشون^۶ است، یعنی پیروی است از پیروان «دین بهی». اما زردشتیان اعتقاد دارند که در پیروی از این طریق جبری در کار نیست. در اسطوره‌ها آمده است که فرو شیهای آدمیان همگی موافقت کرده‌اند که به نفع اورمزد بجنگند.

اختیار برای هر فرد بخشی اساسی از دین زردشتی است. گرچه انسان

۱. در متن اصلی ورن، هوای نفس. (م)

۲. قناعت (م)

۳. متن پهلوی، سروش (م)

۴. متن اصلی، نیک چشمی (م)

۵. کلمه‌ای که در متن اصلی پهلوی به کار رفته به معنی «رضاء» است. (م)

متحد خداست، اما همه آدمیان باید میان «راستی» و «دروغ» یکی را برگزینند، و چون چنین کردند، این گزینش باید دائماً تأیید شود، زیرا بدی دائماً در گوشه‌ای در کمین است تا به گمراهی و ویرانگری بپردازد. اعتقاد به سرنوشتی از پیش مقدر شده که در آیین زروانی و در اسلام رشد و نمو می‌یابد، از دید اخلاقی زردشتیان نکوهیده است، زیرا این کار از عدل و نیکی خدا می‌کاهد. همچنین این فکر که انسانی می‌تواند بمیرد تا دیگران را نجات دهد، به همان نسبت نکوهیده است. اگر هر کسی آزاد است که خوبی یا بدی را اتخاذ کند، پس هر کسی نیز باید مطابق با اندیشه‌ها و گفته‌ها و کرده‌های خود او داوری شود و نه برای اندیشه‌ها و گفته‌ها و کرده‌های دیگری.

بنابراین، اساطیر زردشتی مربوط به آفرینش و بازسازی جهان تنها روایات مربوط به گذشته یا آینده دور نیستند. این اسطوره‌ها بینش بنیادی ارتباط خدا و انسان را بیان می‌دارند و «دلیل و منطقی» برای رفتار مؤمنان به دست می‌دهند. اینها فقط روایاتی درباره نبرد گیهانی نیستند، بلکه گزارشهایی از نبردی هستند که هر انسانی در زندگی روزانه خود، در ازدواج و در کار و در زندگی دینی خود با آن روبرو می‌شود.

این سؤال مطرح می‌شود که مؤمنان اسطوره‌های مربوط به خدایان و دیوان را چگونه تفسیر می‌کنند؟ این اسطوره‌ها چه دریافتی را از ارتباط خدا-انسان بیان می‌دارند؟ باید به یاد داشت که نامهای نیروهای ایزدی و دیوی غالباً مفاهیم انتزاعی را منعکس می‌کنند مانند بهمن (اندیشه نیک) و آکومن (اندیشه بد)، سروش (اطاعت) و آز (کج اندیشی). بنابراین، نبرد گیهانی نبردی است که هر انسان باید در وجود خود بدان دست زند تا اهریمن را از جهان خدا براند. اگر آدمیان دیوانی مانند خشم و آز را از خویش برانند، آنگاه اهریمن نمی‌تواند جایی در جهان بیابد.

۱. در مورد آز نیک به فصل اساطیر زردشتی، ذیل وُهوَمَنَه (بهمن)، (م)

به این صورت می‌توان اهریمن را از جهان بیرون کرد که هر کس به سهم خویش او را از خود براند، زیرا اقامت اهریمن در جهان در تن مردمان است، هنگامی که او را در تن آدمیان اقامتگاهی نباشد، در همه جهان نابود می‌شود، زیرا تا زمانی که در این جهان حتی دیو کوچکی در یکی از مردمان جای دارد، اهریمن در جهان وجود دارد. (دینکرد، به کوشش مدن، ششم، ص ۲۶۴، شاکد، یادداشتها، ص ۲۳۰)

وظیفه زردشتیان فقط به صورت منفی، یعنی بیرون راندن دیوان از خود، تعیین نشده، بلکه به گونه مثبت نیز معین گشته است. بایدکاری کرد که خدایان در تن آدمیان به سر برند. اگر آدمیان باید به عالی‌ترین هدف دست یابند و اگر آدمیان باید با خدایان یکی شوند، باید مفاهیم انتزاعی که نماینده قدرتهای ایزدی هستند یعنی «اندیشه نیک»، «فرمانبرداری» و «راستی» در زندگی روزانه آنان تحقق یابند. در یکی از متون آمده است که خدایی که هر يك از افراد او را پرستد و بستاید، روح آن ستایشگر می‌شود. وقتی روح خاصی چه آن روح خوب باشد و چه بد، انسانی را فعال می‌سازد، آن انسان اقامتگاه مادی آن روح و تجلی جهانی طبیعتش می‌گردد. از این روست که نبرد میان خدایان و دیوان را نبرد میان امیال و کششهایی که در افراد بشر فعال‌اند، می‌بینند. اندرونی‌ترین ترسها و مشکلات آدمی در پرتو حوادث گبهانی توجیه می‌شوند. این گونه تفسیر از اسطوره که تقریباً بیرون کشیدن اسطوره از اسطوره‌شناسی است یعنی «سلب خصائص اسطوره»^۱، آن گونه که دین‌شناسان جدید آن را می‌نامند، احتمالاً تفسیر همگانی یا عمومی از اسطوره‌ها نبوده است، همان گونه که «سلب خصائص اسطوره» از انجیل تفسیر توده مردم در بیشتر فرق مسیحی نیست. با این همه، احتمالاً سنت کهنی است و چنین می‌نماید که اعتقاد خود

1. demythologising

زردشت نیز بوده است. وقتی زردشت از «بیمرگان نیکوکار»^۱، فرشتگان بزرگ در دین زردشتی متأخر، سخن می‌گوید، عنصر اساطیری در آن کم‌اهمیت است. برای مثال او می‌گوید که هر کس از آهوزره مزدا اطاعت کند، از طریق کارهای «اندیشه نیک» (وهُومَنَه^۲) به «کمال» (هُوزَوَتات^۳) و «بی‌مرگی» (اَیِرَتات^۴) می‌رسد (یسن ۴۵ بند ۵، دوشن گیمن، سردها، ص ۹۵). در جای دیگری زردشت از پاداش برای اعمال نیک و ستایشها به عنوان «راستی» (اَشَه^۵)، «بی‌مرگی» (اَیِرَتات) و «شهریاری» (خَشَرَه^۶) متعلق به «کمال» (هُوزَوَتات) سخن می‌گوید (یسن ۳۴، بند ۱، دوشن گیمن، سردها، ص ۴۱). در اینجا زردشت از «وجودها»، «پسران و دختران خدا» به گونه‌ای سخن می‌گوید که به هیچ‌روی جنبه اساطیری ندارد. اما تفسیر از اسطوره است که برای مخاطبان او پر معناست.

زردشت از منجیان نیز به شیوه‌ای غیر اساطیری سخن می‌گوید. وی از آنان به عنوان «سود بخشندگان» (ترجمه تحت‌اللفظی سَوُشِیَنْت^۷) سخن می‌گوید که:

از طریق «اندیشه نیک» (وهُومَنَه) در اعمال خود می‌کوشند تا داوری را که تو، ای سرور دانا^۸، کرده‌ای به عنوان «راستی» (اَشَه) به اجرا در آورند، زیرا اینان دشمنان «خشم» (اَیْشَمَه^۹) آفریده شده‌اند. یسن ۴۸ بند ۱۲، دوشن گیمن، سردها، ص ۳۹.

به سخنی دیگر، زردشت منجی را نه به عنوان شخصیتی اساطیری بلکه به عنوان

- | | | |
|--------------------|-----------------|---------------|
| ۱. امثاسپندان (م) | ۲. بهمن (م) | ۳. خرداد (م) |
| ۴. مرداد (م) | ۵. اردیبهشت (م) | ۶. شهریور (م) |
| ۸. آهوزره مزدا (م) | | |

7. Saoshyant

9. Aeshma

کسی تعبیر می‌کند که برای «خرد»، «داد» و «دین بهی» در جهان فعالیت می‌کند و از این راه نیروهای موجب شکست را که در انسان به فعالیت می‌پردازند، باز می‌دارد.

بنابراین، هم زردشت و هم پیروانش در اسطوره‌های سنتی نمونه جدالی را می‌بینند که هر انسانی در خوبستن و در زندگی روزانه خویش با آن روبروست. اسطوره فقط به صورت روایتی از آنچه رخ داده است یا رخ خواهد داد، مدنظر نیست و گزارش از حادثه بیرونی دوردستی نمی‌باشد، بلکه تفسیری است از مسائل زندگی انسانی. شاید بسیاری از زردشتیان در طول تاریخ ارزشهای صوری اسطوره‌ها را گرفته‌اند، اما اگر بنا باشد که به اینها فقط در این سطح ساده بنگریم، به عمقی که در دل بیشتر اساطیر ایرانی قرار دارد، آسیب بزرگی می‌رسانیم.

فهرست مآخذی که در متن به اختصار به آنها ارجاع داده شده است

- Haug ارداویراف‌نامه، به کوشش هوگت. نک به کتاب‌نامه زیر
Anklesaria انکلساریا، زندآگاهی، نک. به کتاب‌نامه زیر
بویس، بنیادهای خیریه زردشتیان :
- Boyce, M., «The Pious Foundations of the Zoroastrians», *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 31, 1968.
Dhalla دالا، نیایشها. نک به کتاب‌نامه زیر
Duchesne-Guillemin دوشن‌گیمن، سرودها، همو، نمادها. نک به کتاب‌نامه زیر
زیر، طلوع و غروب دین زردشتی، همو، تعلیمات مغان. نک به کتاب‌نامه زیر
Zaehner م. ب. (Shatapatha-Brahmana) متن هندی باستانی
شاکد، یادداشتها :
- Shaked, S., «Some Notes on Ahreman: The Evil Spirit and his Creation», in *Studies in Mysticism and Religion, Studies in Honour of G. Scholem*, Jerusalem, 1967.
کنت، فادسی باستان :
- Kent, R., *Old Persian*, New Haven, 1953.
کوینتوس، روفوس، تاریخ اسکندر :
- Quintus, Rufus, *History of Alexander*
Gershevitch گرشویچ، ادبیات ایرانی، همو، مهریشت. نک به کتاب‌نامه زیر
Gray گری، هبانی. نک به کتاب‌نامه زیر
مدی، آیینهای دینی پارسیان، همو، پرسش و پاسخ. نک. به کتاب‌نامه زیر
Modi مسانی. نک به کتاب‌نامه زیر
Masani مولتن، دوران اولیه دین زردشتی. نک به کتاب‌نامه زیر
Moulton ناس، دین انسان. نک به کتاب‌نامه زیر
Noss ولف، اوستا. نک به کتاب‌نامه زیر
Wolff

کتاب نامه

Books in English

- Anklesaria, B. T., *Zand-Ākāsih*, Bombay, 1956
Zand-i Volūman Yasu, Bombay, 1957
- Arberry, A. J., *Legacy of Persia*, Oxford, 1963
- Benveniste, E., *The Persian Religion According to the Chief Greek Texts*, Paris, 1929
- Cameron, C. G., *History of Early Iran*, Chicago, 1936
- Campbell, L. A., *Mithraic Iconography and Ideology*, Leiden, 1968
- Carnoy, A. J., 'Iranian Mythology' in *Mythology of all Races*, vol. VI, ed. L. H. Gray, New York, 1964
- Cumont, F., *The Mysteries of Mithra*, New York, 1956
- Dhalla, N., *History of Zoroastrianism*, New York, 1928
The Nyaishe or Zoroastrian Litanies, New York, 1965
- Duchesne-Guillemin, J., *The Hymns of Zarathustra*, London, 1952
The Western Response to Zoroaster, Oxford, 1958
Symbols and Values in Zoroastrianism, New York, 1966
- Frye, R. N., *The Heritage of Persia*, London, 1962
- Gershevitch, I., 'Iranian Literature' in *Literatures of the East*, Ed. E. B. Ceadel, London, 1953
The Avestan Hymn to Mithra, Cambridge, 1959
- Ghirshman, R., *Iran*, London, 1961
Persia from the Origins to Alexander the Great, London, 1964
Iran, Parthians and Sasanians, London, 1962
- Gray, I. H., *The Foundations of the Iranian Religions*, Bombay, 1925
- Haug, M., and West, E. W., *The Book of Ardā Virāf*, Bombay-London, 1872-4
- Henning, W. B., *Zoroaster, Politician or Witch-Doctor?* Oxford, 1951
- Jackson, A. V. W., *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, New York, 1965
Zoroastrian Studies, New York, 1965

فهرست برخی از اصطلاحات

cult	آیین
cultic	آیینی
contemplative	اندیشه‌گرایی
anthropomorphism	انسان‌مانندگی
goddess	ایزدبانو
motif	بن‌مایه
foretaste	پیش‌آزمون
prototype	پیش‌نمونه
initiation	تشریف‌آیینی
imagery	تصویرپردازی
allegory	تمثیل
potetiality	توانش
theme	درون‌مایه
arch-demon	سردیو
archetype	سر‌نمونه
imagery	صورخیال
process	فرایند
panel	قاب‌بند
cosmic	گیهانی
symbol	نماد
symbolism	نمادپردازی
psychic	نفسانی

فهرست عمومی

الف	آ
آدو (باد) ۳۴	آبولو ۴۱
اپوش، اپوشه ۳۶، ۳۷	آتر (آتش) ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۸۵
اثرط (ثربته) ۵۱، ۵۹، ۶۰	۱۸۵
انفیان ۵۱	آتش ۴۷، ۶۰، ۶۴، ۱۷۱، ۱۸۵
اثویه ۵۱	آتش بهرام، آتش پیروزمند ۵۵، ۹۹
ارتگن ۴۴	آنشدان ۴۹، ۱۸۶
اردشیر دوم هخامنشی ۳۸، ۱۵۶	آنشکده ۱۸۳
ارداویراف ۱۰۰	آدران (آتش) ۱۸۷، ۱۸۸
ارداویراف نامه ۱۰۰، ۱۰۲	آذر ۲۷
اردخشو ۷۴	آذر گنبد ۱۸۷
اردوی ۳۸	آریاها ۶۷
اردوی سورا اناهیتا ۳۸، ۷۴	آز ۷۳، ۸۵، ۱۱۰، ۱۶۸، ۲۰۳
اردوی وخته ۷۴	آسیای صغیر ۱۵، ۱۲۷، ۱۹۲
اردیبهشت (امشاسپند، اشه وهیسته)	آسیای میانه ۱۲، ۱۹، ۳۴
۱۲، ۷۱ تا ۷۴، ۲۰۵	آفریده آیینی ۱۵۲
ارزور ۲۸	آفرین ۴۸
ارسطو ۱۴۶	آفرینش بد ۸۴
ارگلی ۱۹۲	آفرینش خوب ۸۴، ۸۷
ارمزدا ۳۸	آگانگلوس ۳۸
ارمنستان ۴۴، ۱۲۷، ۱۲۸	آنتیوخوس ۴۱
ارمینی ۷۱، ۷۶	آیین ۴۶

- Levy, R., *The Epic of the Kings, Shâh-nâma*, London, 1967
- Masani, R. P., *The Religion of the Good Life*, London, 1954
- Modi, J. J., *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*, Bombay, 1937
- A Catechism of the Zoroastrian Religion*, Bombay, 1962
- Moulton, J. H., *Early Religious Poetry of Persia*, Cambridge, 1911
- Early Zoroastrianism*, London, 1913
- The Treasure of the Magi*, London, 1917
- Pavry, J. D. C., *The Zoroastrian Doctrine of a Future Life*, New York, 1965.
- Sacred Books of the East, vols 4, 5, 18, 23, 24, 31, 37, 47 contain translations of a number of Zoroastrian texts, some of which remain the only English translations available.
- Smith, M. W., *Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathushtra Together with Text, Translation, and Notes*, New York, 1966.
- Thieme, P., *Mitra and Aryaman*, New Haven, 1958
- Vermaseren, M. J., *Mithras, The Secret God*, London, 1963
- Corpus Inscriptionum et Monumentorum Religionis Mithriacae*, The Hague, 1956, 1960
- Zachner, R. C., *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, Oxford, 1955
- The Teachings of the Magi*, London, 1956
- The Dawn and Twilight of Zoroastrianism*, London, 1961
- French Books*
- Christensen, A., *Les Types du premier Homme et du roi*, Stockholm-Leiden, 1917-1934
- Cumont, F., *Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*, I-II, Brussels, 1896-9
- Duchesne-Guillemin, J., *La Religion de L'Iran Ancien*, Paris, 1962
- Mole, M., *Culte, Mythe et Cosmologie dans L'Iran Ancien*, Paris, 1963
- La légende de Zoroastre selon les textes Pehlevis*, Paris, 1967
- Varenne, J., *Zarathushtra et la tradition Mazdéenne*, Paris, 1966
- German Books:*
- Hinz, W., *Zarathushtra*, Stuttgart, 1961
- Humbach, H., *Die Gathas des Zarathustra*, Heidelberg, 1959
- Lommel, H., *Die Yas't's des Avesta*, Göttingen, 1927
- Die Religion Zarathushtras*, Tübingen, 1930
- Nyberg, H. S., *Die Religionen des alten Iran*, Osnabrück, 1966
- Widengren, G., *Die Religionen Irans*, Stuttgart, 1965
- Wolf, F., *Das Avesta Die Heiligen Bücher der Parsen*, Strassburg, Berlin, 1960.

برسوس ۳۸
 بروج دوازده گانه ۱۱۹
 بسفر ۱۸
 بمبئی ۱۹
 بندهش ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۲۵، ۳۷، ۲۵
 بنگ ۹۵
 بودائیان ۱۷
 بويس ۱۸۳، ۴۵
 برزخ ۷۴
 بهرام (ایزد) ۴۶، ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۴۰
 ۹۹، ۸۵
 بهرام (آتش) ۱۸۷
 بهشت ۱۵۳، ۱۵۰
 بهمن (امشاسپند) ۷۳ تا ۷۱، ۱۲
 ۲۵۵، ۲۵۳، ۱۴۸، ۱۵۱
 بهمن یشت ۱۶۸
 بیت المقدس ۱۸
 بيمرگی ۷۶، ۷۲
 بين النهرين ۱۵۸، ۱۵۵

پ

پارسی، پارسیان ۱۸۸، ۱۲۵، ۸۵، ۱۹
 پارسی (مهرپرستی) ۱۴۱
 پاسارگاد ۱۶
 پدر (مهرپرستی) ۱۴۱
 پرسپولیس (تخت جمشید) ۵۷
 پروفیری ۱۴۱
 بریمیتی ۷۶
 پشوتن، پشیوتن ۱۵۵
 پنام ۱۹۲

۸۷، ۸۳ تا ۸۱، ۷۳، ۶۷، ۶۵، ۳۵
 تا ۹۷، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۱۱۵
 ۱۱۶، ۱۱۱ تا ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۰
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۲
 ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹
 ۱۸۲، ۲۰۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
 اهریمنیوس ۱۳۳
 اهوره مزدا (اورمزد) ۱۲ تا ۱۵
 ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۵، ۴۸
 ۵۲، ۵۵، ۷۰، ۷۲ تا ۷۴، ۷۷
 ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۱
 ۲۵۵، ۱۶۲
 اهنور ۸۸
 ایران، ایرانیان ۱۴۶، ۳۳، ۱۱
 ایزدان ۸۸، ۸۵، ۷۹
 ایشمه (خشم) ۲۵۵، ۸۳، ۷۷، ۷۳
 ایندره ۷۵، ۶۵، ۵۹، ۴۳، ۱۱

ب

بابل ۱۶۱، ۳۸، ۱۵
 باد (خدا) ۳۴، ۳۳
 باز ۴۵
 باز آرای، بازسازی جهان (فرشگرد)
 ۲۹، ۴۵، ۵۲، ۹۶، ۱۱۱، ۱۰۷
 ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۹۴
 بخت ۱۲۷
 برج خاموشی ۱۸۲
 برزین مهر (آتش) ۱۸۷، ۱۸۵
 برسم ۱۹۲، ۱۵۶، ۱۱۸، ۱۱۶، ۷۸، ۷۷

امشاسپند (امشه سپنته، امشاسپندان) ۱۲،
 ۱۵، ۷۷، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱
 ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۹۰
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۰۵
 اناهیتا (ناهید) ۸۰، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۲۸
 ۸۴
 انجیل ۲۰۴، ۱۲۷
 اندر ۷۵
 اندرز آذرباد ۲۰۱
 اندرز پوریوتکیشان ۲۰۲
 اندیشه بد (نک به اکومن) ۱۰۲، ۹۹، ۱۴
 اندیشه نیک / خوب ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۱۲
 ۱۹۰، ۱۰۱، ۸۱
 انسان (گیومرث) ۹۲
 انشان ۱۵
 انطاکیه ۱۷
 انکلساریا ۹۳
 انگره مینیو (اهریمن) ۶۷، ۳۳، ۱۴
 ۸۴، ۸۲
 انگلستان ۲۳
 اورشلیم ۱۷۴
 اورفوسی ۱۲۹
 اورمزد (اهوره مزدا) ۸۳، ۸۵، ۷۵
 ۸۷، ۸۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
 ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۶
 ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۰۲
 اوستا ۱۹۳، ۲۰۵، ۱۹
 اوشیدر ۱۰۸، ۱۰۷
 اوشیدرماه ۱۰۸
 اهریمن (انگره مینیو) ۳۳، ۲۷، ۱۴

اروپا ۱۱
 از نیک ۱۱۷
 ازوب ۲۲
 ازدها ۴۹
 ازی ۴۹
 ازی دهاکه (ضحاک) ۳۳، ۲۹، ۸۴
 اسپندارمد ۷۶، ۷۲، ۷۱، ۱۲
 اسپینور ۵۷
 استر ۱۵۱
 استرابون ۳۸
 استوارت ۲۳
 اسفندیار ۱۵۰، ۱۴۹
 اسکاتدیناویان ۵۶
 اسکندر ۱۷
 اشکانیان ۱۷
 اشون ۲۰۲، ۶۷، ۷۵
 اشه ۲۰۵، ۷۵، ۷۳، ۷۱، ۶۷، ۱۲
 اشه وهیسته (اردیبهشت) ۷۴
 اشی اخشو ۷۴
 اشی خشو ۷۴
 اصفهان ۳۲
 اعتدال (پیمان) ۲۰۱، ۹۰
 افدرا ۵۱
 افراط ۹۰
 افغانستان ۱۸۵
 افلاطون ۱۴۶
 اکومن (اکمنه) ۲۰۳، ۷۳
 اگنی ۶۰، ۴۷
 البرز ۷۷، ۲۸، ۲۷
 امرتات (مرداد امشاسپند) ۲۰۵، ۷۶، ۷۱

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

ر

روم ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۰
رومیان ۳۴
ریت ۶۸
ریگک ودا ۵۵، ۲۱، ۱۱
ریوند ۱۸۵

ز

زادسپرم ۴۵
زال ۱۱۹
زامیاد یشت ۴۹
زحل ۱۴۲
زرتوشتره (زردشت) ۱۲
زردشت ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۵۱، ۵۷، ۶۱،
۷۱، ۶۳ تا ۷۳، ۷۹، ۸۳، ۱۰۵،
۱۰۶، ۱۱۵، ۱۴۵ تا ۱۶۸، ۱۵۲،
۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۰۶
زردشتیان ۱۷
زرو ۱۵۱
زرواستر (زردشت) ۱۵۱
زروان ۱۱۵، ۱۱۷ تا ۱۳۳،
۱۷۹
زروانی، زروانیان ۱۷، ۸۸، ۱۱۵
زمان ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳
زیر ۵۵، ۷۳، ۹۲، ۱۱۷، ۱۵۷، ۲۰۱
۲۰۲
زهرة ۱۳۹
ژئوس ۵۳، ۳۱

س

سارد ۳۸
ساسانیان ۱۷
سپته مینیو (سپندمینیو) ۱۲، ۳۵، ۶۷،
۱۶۲، ۷۲، ۷۱
سپتوره ۵۷
ستاره پایه ۲۷
ستاره زنده ۱۵۱
سرباز (مهرپرستی) ۱۴۰
سرور دانا (اهوردهمزدا، اورمزد) ۷۰،
۲۰۵، ۸۱
سرور گرمای نیمروز (ریشوین) ۴۵
سروش، سروشه ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۷۹،
۱۰۱، ۱۰۹، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۳
سریشوک ۱۸۵، ۲۹
سغد ۴۴
سفر تکوین ۱۹۳
سقراط ۱۴۶
سکاها ۴۴
سگ (درمهرپرستی) ۱۳۲، ۱۳۷
سل ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱
سوروه ۷۶
سوشیانس، سوشینت ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۰۵
سومه ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۱۸۹
سیارات هفتگانه ۱۱۹
سیامک ۱۷۱

ش

شاگرد ۲۰۴
شام ۱۸، ۱۷

شام آخرین ۲۴

شاهنامه ۲۱، ۱۱۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴
شش وظیفه دینی ۱۸۰
شعراى بمانی ۳۷
شوش ۱۵۹، ۳۸
شوراوور ۷۴
شهریور (امشاسپند) ۱۲، ۷۱، ۷۲، ۷۴،
۷۵، ۲۰۵
شیر ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۰
شیز ۱۸۵

ض

ضحاک (اژی دهاکه) ۳۳، ۴۹، ۵۷،
۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۴، ۸۵، ۱۰۸،
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۷
ضیافت همگانی ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰ تا ۱۴۲

ط

طاق بستان ۱۵۶
طبقات اجتماعی ۱۵۲
طبقه خورشید (خورشید پایه) ۱۰۱
طبقه ستارگان (ستاره پایه) ۱۰۱
طبقه ماه (ماه پایه) ۱۰۱

ع

عروس (مهرشناسی) ۱۳۹
عشاء ربانی ۲۴، ۱۵۲
عقرب (مهرشناسی) ۱۳۷
عناصر تشکیل دهنده انسان ۲۰۰

عهد عتیق ۱۹۹
عهد و پیمان ۱۲۵
عیسی ۱۵۲

غ

غزه ۱۸

ف

فارس ۱۷
فره، فره، ۳۸، ۴۹، ۵۶، ۱۴۶، ۱۴۷،
۱۸۷، ۱۵۰
فراخکرت ۳۶، ۶۰، ۶۱، ۱۱۰
فرای ۱۸
فردوسی ۲۱، ۱۱۹، ۱۷۰
فرشگرد ۲۹، ۹۲، ۱۱۱، ۱۶۲، ۱۹۴
فرشه ۱۵۹
فرمانروایان گیلهانی، ۱۲۳
فرنبنغ (آتش) ۱۸۵، ۱۸۸
فروردین (ماه) ۱۷۲
فروشی، فروهر ۹۱، ۱۰۱، ۱۴۶، ۲۰۰
فره (نک به فر)
فریدون ۵۱، ۵۶، ۵۸ تا ۶۱، ۸۵،
۱۰۸، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۴

ق

قسطنطنیه ۱۸

ک

کاپادوکیه ۱۷، ۱۲۷

نسر ۸۵
نقش رستم ۱۸۶
نگاهبان میوه ۱۴۱
نمرود داغ ۴۱
نوروز ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۵۷، ۴۵
نیشابور ۱۸۵

و

واته (باد) ۳۴
وای ۸۴، ۸۰، ۴۶، ۴۰، ۳۴، ۳۳
وجدان (= دین) ۱۰۲، ۹۹
وجود شریک (نک اهریمن) ۸۲
وداها ۱۷۹، ۲۱، ۱۲
وره، وره ۱۰۸، ۵۶
ورتره ۵۹
ورترغنه (بهرام) ۴۰
ورلاگن ۴۴
ورن ۲۰۲
ورنه ۶۰
وروکته ۱۱۰، ۳۶، ۲۸
ورونه ۱۲۳
وریسوروپه ۵۹
وشغن ۴۴
وغذنه ۶۸
ولف ۴۹
وهگن ۴۴، ۴۳
وهمن (وهومنه، بهمن امشاسپند) ۱۲،
۷۱ تا ۲۰۵، ۲۰۳، ۷۴
وهومنه (نک به وهمن، بهمن)
ویراف ۱۰۱، ۱۰۰

ویسپرد ۱۸۰
ویشتاسپه (گشتاسب) ۱۴۹، ۱۴
ویو (وای) ۳۴، ۳۳
ویونگهان، ویونگهنوت ۵۱

ه

هبوط ۱۲۰
هخامنشی، هخامنشیان ۱۴، ۱۵، ۵۷
۱۵۹
هذیوش ۲۹
هرا ۱۲۴
هراکلس ۴۴
هراکلیوس-ورترغنه ۴۱
هرج و مرج روز ازل ۱۵۷
هرمز (روز) ۲۰۱، ۱۷۲
هردوت ۳۱
هریتی ۷۷
هفتالیان ۱۸
هلنی ۱۳۲، ۱۲۸
همدان ۳۸
همیستگان ۱۰۱، ۹۸
هند ۱۸۹، ۲۱، ۱۹، ۱۷، ۱۱، ۱۰
هندواروپائی، هندواروپائیان ۱۱، ۳۳،
۱۷۹، ۵۶، ۴۷
هندوایرانی، هندوایرانیان ۱۱، ۲۱،
۱۳۲، ۶۳، ۵۰، ۴۶، ۳۳، ۲۳
هندوسکایی ۴۴
هندوکش ۱۷
هندوها ۱۸۶، ۱۷
هندیان ۱۵۰، ۳۴

هورونات (نک خرداد) ۲۰۵، ۷۶، ۷۱
هوشنگ ۱۷۱، ۵۹، ۵۷
هوگ ۱۰۳
هوم، هومه ۵۱، ۵۰، ۲۸، ۱۹ تا ۶۰، ۵۳،
۱۷۴، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۱۰، ۸۰، ۶۲
۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۱
هویکمس ۱۳۸

ی

یاتو (جادوگر) ۸۵

یزته (ایزد) ۷۹
یزش ۴۸
یسنا (مراسم) ۱۸۹
یسنا، یسنا ۲۰۵، ۱۸۰، ۷۲، ۶۸، ۱۹
یسنها ۴۹، ۴۴، ۴۰، ۲۰، ۱۱
یمه (جم، جمشید) ۵۵، ۵۴، ۵۱
یهودیان ۱۷
یهوه ۵۳
یوگلاوی ۱۳۵
یونان، یونانیان ۴۱، ۱۷، ۱۰